ژوندون
شماره-۴۸

درحاشیهٔ حوادث وناگواریکه بر برادران‌پشتون وبلوچ‌ماطی‌هفتهٔ گذشته آغازشده‌است.

درامای قتل شیر پاو

سر مقالهٔ یکشنبه ۲۷ دلو روز. نامهٔ انیس:

قتل دراماتیك حیات محمد خان شیر پاو وزیرداخله **پشتونستان** محکوم بنظر هرمشاهد وارد درامور **پاکستان** آغاز درامای تازه در صحنه سیاست پاکستان پنداشته میشد .

زیرا حوادثی که از بدو تشکیل **پاکستان** تاکنون وخصوصا بعد از به اقتدار رسیدن حزب مردم در آنکشور رخداده همه شکل دراماتیك داشته است .

بزرگترین مثال آن بد قدرت رسیدن بوتو درپاکستان درسال ۱۹۷۱ ـ است .

همه کس بخاطر داردکه بعد از انتخابات ۱۹۷۰ وموفقیت شیخ مجیب درگرفتن اکثریت مطلق چوکی های پارلمان **پاکستان** ، وقایع ناگواری دربنگله دیش رخداد که منجربه قتل وقتال وحوادث خونین گردید ، مجیب به صورت دراماتیك به **پاکستان** غربی انتقال‌داده شد ومحبوس گردید، بالاخره **بعداز شکست** مطلق نظامی **پاکستان** ، یحیی خان بصورت دراماتیك ازبین رفت وبوتو بصورت دراماتیك به **پاکستان** آمد وزمام امور **آنکشور رابدست** گرفت ومجبور شدکه مجیب راازحبس رهاکند وبه بنگله دیش بفرستد .

آیااین واقعه مفهومی غیر ازین داشت که باازدست ر فتن یك جزء عمده **پاکستان** (بنگله دیش) بوتو بقدرت برسد وحزب مردم زمام امور **پاکستان** رادر دست بگیرد ؟

بازی های بوتو بعداز گرفتن **زمام امور** **پاکستان** بااحزاب مخالف منجمله عوامی ملی که در پشتونستان وبلوچستان اکثریت مطلق داشت هرکدام‌آن نمودار حیل ودسایس عمیقی است‌که این دراماتورورزیده **پاکستان** درمقابل احزاب سیاسی وخصوصا برادران پشتون ، بلوچ مَاعملی کرده است .

وعده تفو یض قدرت در **پشتونستان** و بلوچستان به حزب **اکثریت** یعنی حزب عوامی ملی، به تعویق انداختن این وعده برای مدتی بمنظور بهره برداری های مختلف، **سپس‌عملی** کردن این وعده وبعد توسل به **تحریکات** ضد حکومت های‌مذکوربه‌منظوربدنام ساختن حکومت های عوامی ملی وبالاخره ازبین **بردن این** حکومات‌که دارای اکثریت مطلق **درپشتونستان** وبلوچستان بودند وحبس رجال برسر کار حزب عوامی ملی وقتل وکشتار زعما و رجال پشتون وبلوچ ومنجمله قتل‌خان عبدالصمدخان اچکزی همه دسایس وحیلی است‌که زمامداران برسرکار **پاکستان** به منظور **کوبیدن** نیروهای ملی وازبین بردن نهضت های ملی طرح وتطبیق کرده اند .

تراژیدی قتل شیرپاو بحیث یك پشتون وآنرا بهانه ساختن برای درهم کوبیدن نهضت عوامی ملی درسرتاسر **پاکستان** یکی از ین دسایس است‌که ارباب قدرت **پاکستان** مدتها قبل آنرا تهیه دیده بودند امابیچاره شیرپاو که دیروز توانست شیر برفی، **قیوم خان رادر** جبهه ملی شکست دهد واحتمال میرفت روزی بحیث رقیب بوتودر حزب مردم عرض اندام‌کند وقدرت بوتو رادر خطر اندازد غافل از این جریانات پس پرده بود ونمیدانست که تنها قیوم درصددازبین بردن شیرپاو نبوده بلکه بوتونیز باین امر بیعلاقه نبود .

وقتی سه ماه قبل خیبر میل درشماره ۲۲ـ اکتوبر ازاظهارات قیوم راجع باقداماتی که برای مقابله باکسانیکه متهم با نفجار بم میشوند مطالبی نشر کرد همچنان حکومت **پاکستان** لایحهٔ رانافذساخت وصلاحیت تحدید فعالیت احزاب مخالف راحاصل کرد، عبدالولی خان اظهارداشت‌که دربرابرکتاب سفیدحکومت **پاکستان** راجع بوقایع بلوچستان کتاب سرخی رانشر خواهد کرد وحقایق خونین را افشاء خواهد نمود. انتظار میرفت‌که **پاکستان** درصدد بدست آوردن بهانه برآید. این بهانه باید بقربانی یکنفر **پشتون** جو ان میسر میشد . این قربانی حیات محمدشیرپاوبودکه روزبروز **درحزب مردم نفوذ میکرد !**

بلی باقربانی یك **پشتون** بایدحزب عوامی ملی منحل وزعما ولیدران **پشتون** بمحبس فرستاده شده وباهست وبود پشتون بازی میشد !

بالاخره این واقعه در پوهنتون پشاوردر دیپارتمنت تاریخ صورت گرفت .

شیرپاو بدعوت عبدالحمید آمر دیپارتمنت تاریخ آنجارفت وقربانی شد ولی عبدالحمید که وضع صحی وی خوب معرفی شده بود نیز ازشفاخانه ملکی به شفاخانه عسکری برده‌شد وبه تر تیب مر مو زی از میان رفت.

تااسرار پوشیده درامای قتل شیرپاومستور بماند واین کاری است‌که متنفذین **پاکستا ن** درآن سابقه دارند .

لیاقت علی خان وداکتر خانصاحب را نیز به همین ترتیب باقاتلین شان ازبین برده‌بودند ستم وجبریکه امروز بر پشتون وبلوچ وزعما ولیدران شان بنام قتل شیرپاو روا داشته میشود دنبالهٔ درامهٔ خونینی است که‌پاکستان آنرابه صحنه آورده است .

باید حکومت **پاکستان** متوجه باشد که توسل به دسایس وحیل بهیچصورت نمیتواند نهضت های ملی **راازبین ببرد وبر حقایق‌پرده** افگنده وپایان دسایس وحیل برای **پاکستان** مثل همیشه جبران ناپذیر خواهد بود .

پیک ژوندون

ماهیت سیاست داخلی و خارجی افغانستان را اصل صلح و عدالت، آزادی ملی، حاکمیت ملی واستقلال‌ملی تشکیل میدهد .

افغانستان باحو صله وخونسردی‌کامل در راه‌پیداکردن‌راه حل مسالمت آمیز وشرافتمندانه مسئلهٔ ملی پښتونستان مجدانه سعی خواهدکرد

«ازبیانات رئیس دولت»

پنجشنبه اول حوت ۱۳۵۳ـ۹ صفر ۱۳۹۵ـ۲۰ فروری ۱۹۷۵

درسایهٔ لوای اوجگیر جمهوریت

کشور ما همانطوریکه از لحاظ تاریخ کهن وسرزمین مدنیت های درخشان وبلند پایه که ازدهها هزار سال قبل درصفحات مختلف وطن مامتصل بهم پرورش یافته ودرزندگانی سایر ملل انعکاس موثرآن مایهٔ انتباه و رستگاری آنها گردیده است شهر ت دارد، همانطـــور بحیث یك ملت آزاد، شهیم وپاسبان مقتـدر نوامیس ملی وشرف وافتخار انسانی خویش درطول تاریخ وامروز در خانوادهٔ بزرگ بشری مقام ومنزلتی رانصیب بوده وهست که بـــا احترام وتقدیر مردم جهان همواره رو بروشده است .

این موهبت عظیم وافتخار گرانبها بعد از حدوث رستاخیز ملی وتحول شگفت انگیـــز سیاسی درحیات ملی ماازآنجهت ثمر بار تر می‌شود واز آنجهت در راه استحکام‌حلقه‌های زنجیر غرور وسر بلندی مردم گذشته و حال ونسل های آینده وبر نیرومندی وموثریـــت شعایر عالی اخلاقی وفضایل معنوی ورشادت فطری مردم مابیشتر بمعراج میرسد که (اکنون باوجودآمدن امکانات نوین کلیه قوای دولتی بدست مردم واستقرار حاکمیت ملی در وجود جمهوری جوان، مترقی، مبارز و دیموکراتیـك افغانستان عدو شکن متمرکز گردیده است.)

اکنون افغانستان نوین ومواریث عظیم ملی مازیر لوای شکوهمند و اوجگیر جمهوریـــت پاسبانی وبافداکاری پیروز مردانقلابی موسس نخستین نظام مردمی درکشور، رهبری میشود.

بافهم ندای رهبر انقلاب و واقعیت زمـــان ماست‌که برای ایفای وظایف عظیم ملی درین مرحلهٔ خطیر وحساس تاریخی، تمام نیروهای ملی ومترقی، وطنپرستان واقشارعاشق وجانباز وطن، بادرس مناعت وغروریکه هرصبح ومسا ازطبیعت مغرور وآزادهٔ کشور ما بما تلقیـــن میشود، درسی که همواره در میدانها درفش فتح وظفر رابما سپرده است ، همه در یـــك جبههٔ وسیع، تحت لوای با مهابت جمهـوری رشد وبیدار خویش برمز اتحاد معرفت یافته برای افغانستان نوین ومقتدر، مترقی ورهبر آزادی وآزادگی درمشرق زمین با شجاعـــت واطمینان به‌آینده، باقوت قلب ومعنی، باسرود انقلاب وبه توکل خالق بینیاز پیروز منـدانه به پیش میرویم درحیات بین المللی بحیـث یك عضو سلیم خانوادهٔ بشری باشعارزیستن درصلح وتقویهٔ علایق دوستانه باساس احترام متقابله ومناشیریکه ملل جهان شرافتمندانـه به آن احترام میگذارند جهت پاسداری صلح درجهان وتامین منافع مردم جهان، وظیفهٔ خود رانجیبانه ایفا میکنیم وبحکم احترام به عدالت وپرستش وطن وآزادی، از حقوق مردم و ملل محروم دنیا خصوصا حقوق مردمیکه با آنـان دریك منطقه به سرمی بریم واخص تر آنانیکه باافغانستان ومردم آن همبستگی و یکپارچگی تاریخی ووجوه مشترك عـرق، نژاد کیش و مشابهات ثقافتی وکلتوری فراوان وهمرنـگ دارند، بحیث مبارز دلیر و آزموده فداکـاری می نمائیم تااصل عدالت رادر جهان خلـــلی نباشد تابنیاد اجحاف وحق تلفی هاازصحنهٔ گیتی محو ونابود گردد، تاآهنگ انکشاف و ترقی، اخوت ومودت، مساوات وبرادری هـا بلند آوازه باشد وتادر تحقق اهداف عالی جهانی شخصیت ونقش افغانستان صلحدوست وحق پرست موثر وموثرتر تبارز نماید ...

آناجرمن ازخوانندگان پیشتاز (پاپ) پولند است که در فستیوال های زیادی در اروپا شرکت کرده است . پیروزی که این خواننده درفستیوال بناپات درسال های ٦٤ـ١٩٦٣ به دست آورد درفستیوال آستیند (١٩٦٥) که وی جایزه سوم رابدست آورد یکباردیگرتائید گردید .

آواز صاف وکشش داروی که شکل اصلی ورنگ طبیعی دارد علاقمندان اورا د رسراسر اروپا باومجذوب گردانیده چنانکه در امریکا (کانادا وایالات متحده) نیزاین محبوبیت را برای اوکمایی کرده است . اودر امریکا بایك گروپ ازستاره های مختلف پولند در بهار ١٩٦٦ برصحنه ظاهر شد .

اشتراك آناجرمن در فستیوال (کلیدطلایی) دربریتسلا واوسان ریمو (در٦٧) اورا بیشتر محبوب گردانیده و توجه موسیقیدانان بزرگ وبرجسته رابسوی اوجلب کرد

• • •

عکس صفحه دوم پشتی:

انبار برف درکوچه های شهر ما با احیای خاطرهٔ برفباری های دهها سال قبل از بهار شاداب وسالخرم وپربرکت‌گینده مژده میدهد.

عکس صفحه سوم پشتی:

کبک جنگی درولایات شمال کشور تفریح مورد علاقهٔ مردم ماست مردم اکثر نقاط کشور کبك را بیشتر برای آوازش و بخاطر گـرم ساختن ایام تعطیل باکبك جنگی پرورش و نگهداری می نمایند .

• • •

یاد گار های هنرقرن هفتم میلادی

نوشته ع،ك، رها

رمز ترقی

بابه کریم باپشت دو تایش میان شاخ وبرگ گلهای گلخا نه‌اش‌گمشده بود من که گل خواه سابقه دار او هستم وسالی یکی دوبار به تماشای گلهایش میروم ، آنروز نزدیك غروب که شوق دیدار گلها وذوق صحبت باصفا وساده اش باز بسرم زده بود از زاویهٔ گلخانه صدایش کردم .. ازکار دست گرفت وخمیده خمیده ازلای گلها قد بلندك کرد وقتی چشمش بمن افتاد، باجملهٔ همیشگی خودش «صفا آوردین که یادماکدین» استقبالم کرد... لحظه‌ای از گلهایش گفت ولحظه‌ای از گر فتاری تازه‌اش قصه کر د . . . . . وقتی فهمیدم درین پیرانه سر ذو قش گل کرده وبفکر درمان بی سوادی افتا ده تعجبم دست داد وگفتم:

توهم عجب مرد خداهستی،سوادیکه امروز فراگیری ثمرش راچه وقت ... باقی مطلب رافهمید وامان ندادجمله‌ام به‌آخر برسد،گفت:

من هرسالی در قوریه نهالان تازه می‌نشانم ، از گلهایم جنس های بهتر پرورش میدهم، هر بهاری در ختا ن زیادی را رنگ رنگ پیوند می زنم ، این جانفشانی ها، تنها باین ا مید نیست که‌عمر فرصت دهد تاکام خودم از حاصل آنها شیرین شود ز یرا میدانم باین سن وسالی که دارم‌زمانه توشهٔ سفر آخرتم را آماده کرده است مگر زیادی عمر دلیل نزدیکی مر گ نیست بلکه مرگ‌در نومیدی وفارغبال بودن ازاندیشه ها ییست که فرصت خدمت بدیگران را ازمامیگیرد من همانطوریکه گل ونهال تربیه میکنم تافردا باز ماندگان ودیگران از عطر وبوی وثمر آن بهره گیر ند همانطور دنبال نوشت وخوان میروم تا تجارب خودرا برای آنان میرا ث‌بگذرام. ... جاذبهٔ گفتار وهالهٔ وقاریکه‌چهرهٔنورانی او را کریمانه تر جلوه میداد افسونم کرده بود وهمانطور از او می‌شنیدم... توفکر میکنی اینهمه مردمیکه دل‌کوهها راسوراخ میکنند. اعماق زمین را می‌پالند باامید آنکه به‌معدن و کا نی برسند ویا آنانیکه دست وبازو ی شان در تلاش نو آوری ها ست همه درفکر آن هستند که‌برای خودآب و نانی فراوان دست وپا کنند ؟ یا آنکه درفکر فردا وفردا ها ی د یگر هستند ؟

***

نگاههای لبریز از صفا و نو ر ملایم مهتاب بر شیر دروازه که‌چون دیوسپید افسون سرما شده،سنگین‌و بیمناك جلوه میکرد می لغزید، دوستی آمده بود تانوشته اش را بعنوان (رمز ترقی)بخواند ... چند سطری خواند ، درراه طولانی امل سر رشته ازکفش رفته بود وهرچه در خیال آراسته بود مشحون از بدیهیاتی بود که‌در هر فکری ودر هر اندیشه ا ی می‌چر خد ومانند خو شنو یسان دیگر که مشکلی رانا گشوده دا من تمنا را رهامی‌کنند نوشتهٔ دوستیم‌نیز ازهمان تار وپود بافت خورده تارو پودی که در دوك وتنستهٔ آن معنی‌و مقصد فدای حرف وکلام رنگین و خط وخال انشاء وتقریر می شود.

دیدم توان گزاف شنیدن راندارم گفتم ... نگارش عا لیست مگر رمز ترقی واقعی لحظاتی قبل از یك‌صحبت بی پیرایهٔ بابه کریم گل پیرا درذهن من نیك نقش بسته، این که‌تونوشته‌ای مانند طرح زیبا ئیست که طر ا ح فراموش کرده باشددرآن برای‌بنادروازه بگذارد... و قتی فهمید غیر از آ ب ورنگ کلمات نوشته اش هنری‌ندارد خشمش آمد وباپرخاش گفت ... مگر مغز بابه‌کریم روستا نشین بهتراز من درد آشنای زندگی کشور و مر دم است ؟

گفتم : آری ! نقص کار چیزفهمان همین جاست که وقتی در قصورطلایی افکار خود فراشدند غیر از ذروه هابه زیر نظر نمی اندازند چه بسی‌گلهای حکمتی که‌در همین حفره هابو یاترو رساتر جوانه می زند ... بابه‌کریم رمز ترقی رادر خدمت بدیگران یافته، دراز خود گذشتن وبفکر دیگران‌بودن معنی کرده است او توانسته فکر ش رابهتر پرورش دهد وبغم دیگر ان باشد ازهمین جهت است هرنها لی‌را که‌پیوند می زند وبه آبیاری‌ورامشگری هرگلی که می پردازد نیت و مرادش اینست که‌ثمری بدیگران برساند ودر پیرانه سر یادگاری از خود به‌آیندگان بگذارد، او همراه با آرزومندی های زندگی نو ونظام نوفکرش رانوساخته وعوض کرده است واین مایهٔ اصلی هر تحولی واساس ثمر بارهررمزیست که ترقی رابدنبال خود می کشاند... تو هم اگر خواسته باشی بابه کر یم خودشو !

در هفته ایکه گذشت

تجویز اعطای دوکتورای افتخاری پوهنتو ن آکسفورد برای بوتو فسخ گردید .

اتهامات بی‌اساس وعاری ازحقیقت پاکستان جدا رد شد.

نطاق وزارت امور خارجه در جواب یـــك سوال خبرنگار باختر آژانس درمورد مصاحبهٔ اخیر ذوالفقارعلی بوتو صدر اعظم پاکستان باتلویزیون بی‌بی‌سی امریکا یی که طی آن ادعا کرده است افغانستا‌ن در دهشت افگنی در پاکستان دست دارد گفت همانطور یکـه بار ها گفته ایم یکباردیگر این اتها مـــات بی‌اساس وعاری از حقیقت راجدا ردمی‌نمائیم.

ښاغلی بوتو نمیتواند مسئو لیت آشفتگی وخرابی اوضاع پاکستان را که‌ناشی از اعمال جابرانه حکومت او وخرابکاری و فتنه‌انگیزی همکاران وعمال حزبش می باشد بعهده‌دیگران بیا ندازد .

نطاق دراخیرافزودکه‌ازگفتار هاوحرکات‌حیرت انگیز وبی ربط ښاغلی بوتو مخصو صا راجع به‌افغانستان این نتیجه بدست می آید کـــه متاسفانه ښاغلی بوتو کنترول اعصاب خودرا ازدست داده است .

حقوق حقه مردمان پښتون و بلوچ

بادسایس وحرکات جابرانه‌ازبین نمیرود

نظر به اوضاع بحرانی وتشدد آمیز یکـــه درپشتو نستان جریان دارد وسبب اندیشه‌و نگرانی عمیـــق مردم افغانستان گردیده است دولت جمهوری افغانستان اعـــلا میه ذ یـــل را روز ٥ شنبه به‌نشرسپرد:

دولت جمهوری افغانستان باآنکه‌از یکطرف هرگونه قتل وتشدد را تقبیح نموده ومی‌نماید ازجانب دیگر حرکات جابرانه غیر عـــادلانه و غیر دیمو کراتیك حکومت پاکستان را دربرابر مردما ن پشتون وبلو چ خاصه وضع خشن وناعاقبت اندیشانهٔ اخیر آن حکـــومت را در پشتونستان نیز شدیدا تقبیـــح می‌نمایـــد و مسئو ل هرگونه عواقب وخیم آن تنها وتنها حکوت پاکستان رامیداند وتصریح می نماید که‌زمام داران پاکستا‌ن باید کامـــلا ملتفـــت باشند که‌نه تنها حقوق حقهٔ مردمان پشتون‌و بلوچ بااینگونه دسایس وساخته کاری ها و حرکات جابرانه وتشدد آمیزازبین‌رفته‌نمیتواند بلکه این حرکات حس نفرت مردم را روزبروز عمیق‌تر نموده ،قدرت وتصمیم مقا ومـــت و مجادلهٔ ملی ایشان رابیشتر ونیرو مندتـــــر خواهدساخت .

چنانچه بارها اعـــلام گردیده بازهم اعلام می گردد که‌افغانستان مثل همیشه حقوق‌حقه برادران پشتون‌وبلوچ راتایید و پشتیبا نـــی نموده ومی نماید ودر برابر وقایعی که درآن مناطق می گذرد بی تفاوت محض مـــا نـــده نمیتواند .

تبصرهٔ لندن تایمز

روز نامه تایمز لندن ضمن‌تبصره بر بحرانات اخیری‌که در پـــاکستان حکمفرما گردیده می نویسد که در ماه های آینده بحرانات شدید تر وپیچیده تری در پاکستان رخ خواهد داد.

تایمز لندن با اشاره به انحلال حزب عوامی ملی و توقیف رهبران آن گفته است کـــه چنانـــچه معلوم میشود حکومت پا کستان از پالیسی آشتی جوئی با مخالفین عمده سیاسی خود باین امید صرف نظر کرده‌است که اقدا مات شدید علیه احزاب‌مخالف ولیدران آن منجر به آرامش سیاسی درپښتونستان و بلو چستان گردد .

دامن زدن اختلافات و کشیدگی یقینا در ماه های آینده نتیجه برعکس‌آنچه بوتو تصور میکند خواهدبود وبحرانات شدت خواهد یافت .

قرار اطلاع واصله‌از کراچی‌ښاغلی میرگل‌خان نصیر وزیر داخله سابقه بلوچستان و عضو حزب منحـــل شده عوامی ملی از طرف یك محکمه‌پاکستان به یازده سال حبس‌محکوم شده‌است.

اتهام وارده علیه وی این‌بود که درسال ١٩٧٣ زندانیان یکی ازمحابس پاکستان را به اغتشاش تحریك‌کرده است .

خبر علاوه میکند که ازان تاریخ تا امروز اتهامی که‌بر اساس آن ښاغلی میرگل خان نصیر به زندان انداخته شده‌بود معلوم نگردیده است . «ب»

مظاهرات تصنعی در پاکستان

طوریکه نمایندگان رویتر وبی‌بی‌سی‌ازاسلام اباد اطلاع داده اند ورادیو پاکستان نیـــــز آنرا تایید کرده است به‌سلسله مظا هرات تصنعی که ازچندروز باینطرف عمال حـــزب مردم وحکومت پاکستان درشهر ها‌ی مختلف آنکشور براه انداخته اند ٢٦ دلو در حـــدود دوصد نفر درنزدیکی سفارت کبرای جمهوریت افغانستان در اسلام آباد اجتماع نموده پس از دادن شعارهای ضد افغانستان ، تصا ویر بزرگ ښاغلی محـــمـــد داؤد رئیس دولت و صدر اعظم افغانستان ومیرمن اندراگانـــدی صدر اعظم هند را آتش‌زدند. اشخاص‌مذکور سعی کردند یادداشتی مبنی براعتراض علیـــه پشتیبانی افغانستان ازحزب عوامی مـــلی و رهبران آنرابه‌سفارت‌کبرای افغانی تسلیم‌دهند، اما شارژدافیر سفارت افغانستان ازپذیرفتن یادداشت امتناع کرد.

نطاق وزارت امور خارجه درجواب ســو ال نماینده باختر آژانس دراین مورد گفت کـــه ښاغلی عبدالصمد غو ث مدیر عمومی سیاسی وزارت امورخارجه ساعت سه ونیم بعدازظهر روز ٢٧ دلو ښاغلی علی ارشد سفیرپاکستان درکابل رابه وزارت خارجه احضار نمـو ده یادداشت احتجا جیهٔ شدید حکومت افغانستان رانسبت به حادثـهٔ مذکوربوی‌تسلیم‌داد.

نطاق ضمنا افزود که‌این مظاهرات‌فرمایشی به‌هیچصورت نمیتواند در موقف افغانستـــان مبنی بر پشتیبانی ازحقوق حقهٔ برادران‌پشتون وبلوچ شان خللی وارد کند.

دستگیری علما ودانشمندان پښتون

روزنامه انگلیسی خیبر میل منطبعهٔ پشاور اطـــلاع داده است که‌ښاغلی عبدالعلی خـــان رئیس پوهنتون پشاور بعنوان اعتراض علیـــه انحلا ل حزب عوامی ملی وتو قیف‌رهبران‌آن ازعهده خوداستعفا داده است .

این‌روزنامه همچنان نگاشته است که‌حکومت پاکستان یکعده پروفیسوران وآمرین ادا ری پشتون این پوهنتون راکه در آن جمله داکتر نذیر رئیس پوهنځی ریاضیات که قبلاکنترولر پـــوهنتون پشاور بود، ښاغلی پریشان ختك رئـــیس شعبه پشتو ، ښاغلی اعظم خان آمر عمومی ا داری وښاغلی فقیر محمد خان معاون رئیس پوهنتون شامل می باشند دستگیرکرده است.

باتوقیف این شخصیت ها که هیچکـــدام عضویت حزب عوامی ملی را ندارند حکومت پاکستان نشان داده است که عـــلاوه بـــر سیاستمداران وجوانان و محصلین پشتـــو ن فیصله کرده است که علما وپـــرو فیسوران پشتون رانیزکاملا ازصحنه خارج سازد .

بحران پاکستان از نظر دیلی میل

رادیو پاکستان صبح روز ٢٨دلو اعـــلام کردکه حکومت محلی درایالت شمال غـــر بی (پشتونستان) منحل گردیده وتمام صلا حیت ها ووظایف آنرا حکومت فیدرالـــی مستقیمـــا بدست گرفته است.

به‌گورنر آن ایالت هدایت داده شدتا از طرف دولت مرکزی زمام امور را بـــد ست بگیرد.

صدراعظم وو زرای حکومت ایالتی سر از روز٢٨ دلو ازاجرای وظایف وصلا حیت‌های حکومتی منفصل می‌باشند.

دیلی میل مینویسد:

روزنامه دیلی میل لندن نگاشته است کـــه تصمیم حکومت پاکستان در مورد انحلال‌حزب عوامی ملی وتوقیف رهبران آن خطر تجزیـــه مزید پاکستان را بارآورده است .

روزنامه یاد آوری می‌کند که جـــدا یـــی بنگله‌دیش درسال ١٩٧١ نیز به‌تعقیب‌انحلال عوامی لیگ گر فتاری شیخ مجیب الرحمـــن وتوقیف رهبران آن صورت گرفته بود .

گفتاربوتو بعداز انحلال حزب عوامی ملـــی مبنی براینکه باید پاکستان بر ای همیشه نجات داده شود شباهت زیادی به گفتار وی بعداز آغـــاز عملیات نظامی پـــــاکستان در بنگله‌دیش دارد که‌ادعا کرده بود پا کستان بالاخره نجات داده شد.

روزنامه دیلی میل اضافه کرده است کـــه برخـــلاف ادعای بوتو صدراعظم پاکستان که مدعی شده‌است منظور از انحلال حزب عوامی ملی تقویت تمامیت ارضی پاکستان است ، خان عبدالولیخان همیشه گفته بود که‌هرگونه مساعی برای ازبین‌بردن حزب‌عوامی ملی‌تجزیه پاکستان رابار خواهد آورد نه‌اینکه موجودیت آنرا دوام بدهد.

موزیم گنجینه گرانبهای کشور — ازگل احمد زهاب نوری

یادگارهای هنر قرن هفتم میلادی

آثاریکه از فندقستان کشف گردیده ، مرحله اخر هنر بودایی رانشان میدهد .
شهری درمسیرشهراه هند تاآسیای مرکزی.

بازهم سخن برسر آثار تاریخی است و گفتگواز یادگار تمدن های کهن وفراموش‌شده. قبل ازینکه مانند همیشه سری به موزیم بزنیم ودرگوشه یی ایستاده ، باآنچه ازپس پردهٔ سده های دور، بجامانده، به زندگی آنانیکه سالهای دراز قبل از امروز ، درین سر زمین می زیسته اند بنگریم ، می خوا هم مطلب کوتاهی را، باخوانندگان ژوندون مطرح کنم .

هدف ازنشر این گزارش ها، آشنایی مردم بافرهنگ وکلتور گذشته است ، ارگان های نشراتی درپهلوی تقدیم مطالب‌دلچسپ وذوقی ووقایع روز، همیشه یك اصل دیگر را نیز ازنظر دور نمیدارند وآن هم، نشر مطالبی آموزنده وسنگین است .

درگذشته پیرامون بقایای سده ها و قرن های دور، کمتر مطلبی برپهنای مطبوعات‌کشور به نشر رسیده است واز جانبی افغانستان با عمر طولانی وکهن خود، شاهد تمدن های‌عظیمی بوده که هریك دلچسپ وخواندنی است .

منظور مااز نشر این سلسله گزارش ها ، آشنایی بیشتر باگوشه های باستانی، روشنی انداختن برزوایای دور وتمدن های قدیم‌و بالاخره تقدیم معلوماتی برآنچه که آنرا آثار عتیقه وقدیمی می خوانند ، می باشند .

ازگوشه های پهناور گیتی سالانه هزاران سیاح وجهانگرد وقتی قدم به‌کشور ماميگذارد، به خرابه ها ونقاط باستانی رفته واز بقا یای زمانه های قدیم عکس هابر میدارند و ساعت هابه تماشا می پردازند، از جانبی آثار موزیم کابل وقسما موزیم های ولایات امروز، از نگاه ارزش علمی وهنری، در حلقه های ذیعلاقه آسیا شهرت به سزایی کسب کرده است ...

ماآرزو داریم تادرین راه کماکان به پیش رویم وخوانندگان‌این مجله، وقتی سخن ازآثار باستانی وتمدن های قدیم تاریخ میشود، دیگر نیازی به رهنماناداشته باشند ...

ازآن عده یی‌که مرادرنوشتن این سلسله تشویق کرده اند ، منت گزارم ...

عمارت موجوده موزیم خود شکوهی خاص دارد وسبك معماری وساختمان آن تماشایی است، بازهم لحظه یی بردهلیز های سرد آن قدم میزنم وبالاخره دراتاقی که پراز مجسمه هاوآثار تاریخی از (فندقستان) است می ایستم ...

قسمت بیشتر آثار این اتاق موزیم، از صومعهٔ فندقستان دردرهٔ باریك سیاه گرد گزارده شده است .

صومعهٔ فندقستان دردورهٔ باریك سیاه گرد درتپهٔ کنار دریای غوربند واقع شده است .

باستانشناسان فرانسوی درسال ۱۹۳۷ درین منطقه به حفریات پرداختند ودر ختم این حفریات ومطالعات معلوم شدکه صومعه فندقستان ، آخرین خاطره های هنر بودایی درافغانستان راتمثیل میکند .

دراوایل قرن هفتم میلادی ساختن مجسمه‌های‌گلی رنگارنگ درفندقستان رواج داشت .

نقاشی میناتوری آن دوره از زیبایی و هنرخاصی برخوردار بود.

درقسمتی از نشریه علمی موزیم کابل پیرامون سبك هنری آثار این منطقه مطالبی نوشته شده و مجسمه های گلی منقوش فندقستان رامخلوطی از(گوپتای) هندی‌وآسیای مرکزی خوانده است .

این مجسمه هاکه متعلق به‌قرن هفتم میلادی است ومجسمه ها ونقاشی ها ی صومعه فندقستان ، یك مرحلهٔ تاریك صنعت و هنر هندرا، نیز روشنتر میسازد .

ازمشخصات خاص سبك های هنری این آثار قرار کارت هاونشریه های علمی موزیم، آمیزش دقیق موثرات ونفوذ مکاتب مختلف هنری است، که قبل از عبور جانب آسیای مرکزی وچین، درافغانستان نمو ونشات کرده است .

تاریخ آثار مکشوفهٔ فندقستان ، از روی سکه یی که از آنجا بدست آمده تعیین‌گردیده وبه احتمال قوی مربوط به اوایل قرن هفتم میلادی می باشد .

نظر به مطالعات علمی، آثار فندقستان در آ ن زمان درانکشاف هنرهند نیز تاثیر داشته‌است، مرحلهٔ انتقال هنر بودایی (گپتای اجنتا) را بدورهٔ اخیر هنر بودایی نشان میدهد، که‌ازآن زمان به بعد روبه زوال رفته است .

محققین عقیده دارند که در سبك هنری فندقستان، افراط درنزاکت و ملاحت به شیوهٔ خاصی به ملاحظه میرسد .

نفوذ هنرهند وایران وقسما هنر غرب اعم ازیونانی ورومی در بعضی آثار فندقستا ن مشاهده میشود .

ازطرفی بامقایسه تصویر دیواری (زنی که سرین خودرا به یکطرف کشیده) با تصویر مشابهی ازاجنتا، رابطهٔ‌هنری اجنتابا فندقستان بخوبی معلوم میشود وبه اساس آن می توان گفت‌که فندقستان در راهیکه از افغانستا ن گذشته هند رابه آسیای مرکزی‌وصل‌مینموده، حیثیت یك محل ارتباطی راداشته است.

دراتاق فندقستان موزیم کابل، آثاری ازین گوشه کشور ما گرد آورده شده است .

دریکی ازالماری های این اتاق مجسمه بودا درحالت نشسته ومتمایل به عقب دیده میشود، که ازگل ساخته شده ورنگ آمیزی گردیده است .

نقاشی دیواری صومعهٔ بودایی نیز از جملهٔ آثار دیگرآن است . مجسمه بودا در حالت نشسته ازگل های رنگارنگ ، مجسمهٔ (دیوتا) وتصویری که مادر (جیوتیکارا) رادر پهلوی یك پردهٔ شعله ور خوابیده نشان می دهد ، ازنمونه های دیگر این اتاق تماشایی موزیم به شمار میرود .

تصویر شهزاده وزنش که از تاقچهٔ صومعه کشف شده، باسربودیس‌که ازگل های‌رنگارنگ ساخته اند، نیز ازآثار قرن هفتم میلادی‌است، که ازین منطقهٔ کشور کشف وبه موزیم آورده شده است .

همچنان در قسمت دیگر اتاق فندقستان سر مجسمه دیواتا، سرالههٔ که پیشانی آن فاقد خال بودایی یورنا است باسر مجسمه یك طفل وسر دیو دیده میشود .

در شمارهٔ آینده بازهم برآثار دیگر موزیم روشنی خواهیم انداخت.

درآثار این محل ملاحت وظرافت های‌هندی‌به‌حد افراط، مشاهده شده است .

افغانستان در حافظهٔ تاریخ

با«جام جم» گوش همه آشنا ست واین دو کلمه در اشعار دری وپښتو از روز گار باستان بدینسو جای خوشی برای خود باز کرده است .

چون این جا م به جمشید یا یما ی درخشان بنیان‌گذار دودمان پارا داتا، پیش دادیان بلخ یا اولین حکمروای بزرگ آریایی ها تعلق داشت، این شناخت ما را به سوی گذشته های پرشکوه میبرد و برای بنای آینده ، استواری و پایداری میدهد .

آیا تصور نمیکردید که جا م جم جامی جهان نما بود؟

وآیا جمشید را یا مای بزرگ تصور میکردید ؟

به هر حال ، بیایید یا ما نخستین شخصیت‌بزرگ‌آریایی را بشناسیم.

یما را میتوان از روی نوشته‌های اوستا نخستین پادشاه آریایی خواند ویوا نگانا اولین کسیست که‌عصاره نبات هو ما را کشیده است ودر اثر این اقدا م نیك یمای قشنگ درخانه او تولد یافت و سردار اقوام شد. و ازهمه کسانیکه آفتاب را دیده اند مشهور تر گردید وبه پاد شا هی رسید یما پادشاه نسبت به زمان ظهورزرتشت خیلی ها پیشتر گذشته است.

فردوسی، شاهی جمشید را چنین میستاید :

ه رمزد با یا ما هدایت داد تا در آرامی و رفاه رعیت و آبادی خاك کوشش کند . یما این عهده را به کمال خوشی قبول کرده به گردن گرفت تا در تکثیر نفوس مخلوق وسر سبزی رها یشگاه شان‌کوشش کند.مردم رااحتیاج بر هاند وبا بهترین راهی نگا هبان و حا می‌شان آنگاه هر مزد در مقابل این تهعدات به اویك عصای طلایی ویك گاو آهن طلایی داد ، تایکی نشان دود مانش باشد و با دیگری مردم را به کشت وزراعت و غرس در ختان تشویق کند .

دورهٔ یما یك دورهٔ آرامشی عمو می بود . نه گرمی زیاد و جود داشت ، نه سردی همه مردم برادر وار، مستریح و آرا م میزیستند. دشمنی وضرر رسانی به یکدیگر نداشتند و باکشت و کار و زراعت و آبیاری و درخت شانی و تربیه حیوانات و پرندگان خود را شاد و مسعود وسر زمین خود را آباد و سرسبز ساخته بودند .

بعد از اینکه‌که آخرین دورهٔمسعود یما هزار سال گذشت هر مزد خبر داد که سردی خیلی شدیدی خواهد آمد و قلل کوه ها و بلندی ها را برف انبوهی خواهد پو شید. برا ی آنکه وی آسیبی از آن سر ما نرسد، فرمود پناه گاهی برای خودبسازد .

اهورا مزدا به یما گفت :« ای‌پسر ویوانگت! زمین رابا پاشنهٔ پابزن و مانند کوزه گرگل را با دستهایت تر وهموار کن.»

یما قرار هدایت اهورا مزدا زمین را با پاشنهٔ پا زد و مانند کوزه‌گرها

بقیه در صفحه ۵۵

نه‌سحر است ونه جادو

باور کنید یا نه اختیار باشما!

دریکی از دهکده های هند، بنـــام(آلاوالـی) مـارکبـزی بزرگی وجـود داشت که دریکی ازبتکده های آنجادردور (شیوا) حلقه می‌زد ، بدون آنکه آزاری به‌کس برساند.

روزانه هزاران هند وی مر تـــاض پیشه از سراسر کشور هند بـر ای ابراز اخلاص به‌آن د هکد ه ر و ی می‌آورند.

بااین مفهوم مطالب‌جالبی‌درگذشته های نزدیك دریکی از روزنامه هـــای پرتیرا ز شهـــــر بمبئی بچـــا پ رسید وخبرنگاری به آنسو شتا فته‌و راه آن دهکده راگرفت . وی دیدنـــی های خود را نوشت و چون ار مغـــان پسندیده یی به‌مردم جهان پهناور ، به‌باشندگان دور دست ها، ممالـــــك بیگانه از این عقیده ها، انتشار داد. وی می گوید که: در (آلاوالی) مار کبرای بزرگی رادیدم که‌آرام بودوحتی بچه‌های کوچك می‌توانستند بدون‌ترس آنرالمس کنند.

مردان بزرگ، ازروی احترام‌سرمار را باموادِ مخصوص پودر مانـــنــد ی می اندودند ومراسم مخصوص مذهبی بجا می آوردند وچنین به‌نظر می رسید که‌مار کبری ازانجام آن مراسم مذهبی لذت می برد. مارکبرایکه درآن‌بتکده مشاهده می شود تجسمی ازمار کبری دیگری است که درسال ۱۹۶۱ یعنی چند روزقبل ازمراسم مذهبی (شر ی سوبر ا مانا پاشستی) خودرا به‌مردم نشان داد و حکایت آ ن چنیـــــن است:

زارعین برای اولین مرتبه ایـــن خزنده را دربیشه یی نزدیك بتکده دیدند ، گرچه زنده بود ولی برای‌مدت یك روز ویك شب بدون حرکت در نقطه معینی خوابیده بود. مردم بادیدن مارکبری از فاصله های دور چون‌آنرا بی آزار یافتند به‌آن نزدیك شد ندو حتی آنرالمس کردند. پس ا زلمس همچنان نه‌سرش رابلند کرد و نـــه عکس العملـــی ازخود نشان داد و کسانیکه دانستنی های ماررابه خو بی میدانستند نتیجه گرفتند که این ما ر بدون سر نیست .وسپس ظر فی از شیر پیشش می گذارند مگر مار آنرا نمیخورد واین وضع زار عین راناراحت می‌سازد .

وآنگاه که تمام زارعین در وضع گیـــج کننده یی قرار گرفته بـــو دند زاهدی به‌نام(کنه الاروا) که‌یکی از فدائیان (سوبرامانیا) بود به جلو مار می‌رود وپارچه سپید بزرگی را پیش رویش پهن میکند وسپس با تمـــام ارادت واخلاص از مار درخواست‌میکند که‌تواگر روحانی هستی بیاوبه رو ی این پارچه بخواب ودر ضمـــن وعده میدهدکه برای مار جایگاه مخصو صی درست کند وبااحترام از او نگهداری کند .

ماربه خواسته های زاهد پاسخ‌داده وآهسته به‌روی پارچه سپید میخزدوبه روی آن قرار می گیرد. سپس مـــرد زاهد آنرا بلند کرده ودر محلی کـــه امروز بتکده شیوا بنا شده قرارداده‌و مراسم مذهبی راشروع میکند . ا مـــا ننوشیدن شیر توسط مار مســا لـــــه مشکلی را به‌وجود آورده بود وعلت آنرا نمیتوانستند بیابند زیرا مارکبری اشتها ی خوبی به‌نوشیدن شیر دارد. دراین هنگام زاهدیگری با گاو ش برای دیدن این جادو به دهکده آمده بود.

زاهد تازه وارد وقتیـــکه ازموضوع باخبر میشود مقداری ازشیر گـــاو را دوشیده ودر ظرفی پیش خزنده‌میگذارد که‌با اشتهای تمام آنرا می نوشدوهم گفته می‌شود که مارکبری در خـــواب زاهدی رفته وبه‌وی گفته‌است که در فلان نقطه معبدی برایش بسازند.مردم باعلاقهٔ فراوانی به‌انجام فرمانش‌تصمیم می‌گیرند وروز ۷جنوری سال ۱۹۶۳را برای گذاشتن اولین خشت بنای‌معبد انتخاب میکنند.

درحضور جمعیت انبوه، در ساعت نیك اولین سنگ تهداب رامی‌گذارند وروز دیگر کبرا پس از اینـــکه سه مرتبه دورادور سنگ بنامی گـــر دد ناگهان افتاده میمیرد. آنگـــاه انـــدوه عمیقی مردم را فرامیگیرد و آینده ها چون شامهای ترس انگیز سیاه جلـــو چشمان شان غم انگیزی می‌کند.زارعی ازمیان همه فریاد می زندگـــه شـب گذشته ماررابه خواب دیدم، مرادستور داد تاجسدش رابعد ازمرگ ز یـــر سنگ بنا به‌خاك سپرند واطمینان داد که‌بعداز به سررسیدن بنای معبد باز ظهورخواهد کرد.

همان بود که باتشریفات کا مـــل مـذهبی وباخواندن سرود ها به‌حضور مردم زیاد مار را درزیر سنگ بنابه خاك می سپارند وبعد بارو حی آرام‌و عشقی آتشین به کار ساختمان همت می گمارند ودر اواخر سا ل ۱۹۶۳ کاربه پایان مـــی رسد . در سوم همان سال وقتیکه مر دم در تهیـــه برگزاری جشن (سو براماياناشستی) بودند مارکـبری بزرگی به شباهـت کبری اولی را در معبد مشاهده‌میکنند که بادیدن آن غریو مردم بالامی‌شود ولی مار ناپدیدمی‌گردد .

روز دیگر باز کبری پیدا می‌شودوبه داخل بتکـده رفته دور شیوا حـلقه می زند که‌مردم باسرو صدای زیادی باوجد وهیجان مذهبی از هر طـر ف فرامی آیند . مارکبری هـــر روز در ساعت معینی باطلوع آفتاب معبد را ترک می گوید ، به بیشهٔ کنار معبد می‌رود، مدتی وقت خودش در آنجـــا می‌گذراند ،سپس درآب رفته بدنش رامی‌شوید ، شنامی کند وبه معبـــد برگشته دور هردو مجسمه می گرددو سرانجام به د ور شیـو ا چنبـــر می‌زند.

آنانیکه از دور ونزدیك به‌زعم‌خود برای دیدن وکسب نفع می آیند بـه رسم مذهبی مجسمه شیوا را با آب می شویند . هر چند آب فراوانی‌بالای مار نیز می ریزد اما مارکبری هیـــچ عکس العمل ازخود نشان نمیدهـــد ، بلکه ازآن لذت‌می برد . هر چنـــد

بقیه درصفحه ۱۰

خروسان
ومرگ

جنگ مرغ (کلنگی) ازدیر زما نیست‌که مصروفیت کم داشتند واز جانب دیگرسپورت قبیل بازی ها علاقه میگرفتند، مگر امروزمرغ دارد.

مرغبازان مشهور را زیادتر کاکه ها و وقتی مرغی میدان دیده می‌شد ارزشی پیدا غالب بر میامد بلند میرفت بعضا قیمت یك بیشتر ازآن هم‌می رسید مرغبازان تمرینات تطبیق میکردند آب ودانه مقوی برایشی تهیه سم آلوده می ساختند وبهمین قبیل کار های امروز نیز یکعده مرغبازان به پرورش مرغ نیز باوجود مخالفت های شدید حمایه حیوانات ،امریکا، هند، مکسیکو، تایلند، جـمهوریت

درشمال فرانسه ودر پادوکاله اسپ دوانی وشرط بندی براسپ اکنون رقیب سر سختی پیداکرده است: این رقیب مرغ جنگی وخروس است که خود میراث زمان اسپانویها بشما ر میرود. درینجا هز اران نفر خروس هایشان رابرای مبارزه باهمدیگر تربیه می کنند واین خروسان تاپای مرگ باهمدیگر می جنگند . مردم ازین مبارزه لذت میبرند وبدان عشـــق میورزند . ممنوع کردن این بازی در ۱۹۶۳ چنان عکس‌العملی راموجب شدکه جنرال‌دوگول فقید مجبور گردید دوباره آنرامجاز سازد . هنگامیکه احساسات گرم وآتشینی دامنگیر

ترجمه: ع ـ د

جنگی آنها

در افغانستان رواج دارد در سابق چون مردم
های امروزی عمومیت نیافته بود همشیه باین
جنگی به ندرت ودر بعضی نقاط کشور رواج

پهلوانان بنام (مخصوصا درکابل)تشکیل‌میداد
میکرد واین ارزش به تدریج از هر میدانیکه
مرغ کلنگی جنگی تا بیست هزار افغانی‌وحتی
مختلفی را برای پخته ساختن نفس مرغ‌براو
وترکیب میکردند بعضا ، «پیخ» آنرا بیك‌نوع
دیگر مرغ جنگی را آماده پیکار می ساختند..
جنگی ذوق وعلاقه فراوان دارند، در دنیای
باز هم در برخی ممالك ازقبیل‌عراق،انگلستان
اتحادی المان وتر کیه مسابقات مرغ جنگی‌دایر

بقیه درصفحه۶۳

باشتیاق وهیجان شرط بنـدی می شود

انسان میشود چرا نباید آنرا ابراز کرد ؟

درعصرما وجود این نوع احساسات گـرم وآتشین امرنادریست . زیرا دیگر دامنـه احساسات برچیده شده است انسان روحیه حسابگرانه خشك وجامدی پیدا کرده است . اماچگونه در سال ۱۹۷۵ بمسئله یی کـه احساسات را برمی انگیزد می توان بی اعتنا بود. این مسئله تماشای مسابقات جالب و زیبای مرغ جنگی است که درشمال فرانسـه عمومیت دارد .

درین مناطق هموار که بامناظر زیبایش و فابریکه های سیاه رنگ ذغالش وخانه هـای خشتی سرخ رنگش وباغچه های زیبا ودختران

خرو سهای جنگی را برای پیکار درمیدان بااین صندوق ها نقل میدهد

لطفا ورق بزنید

خروس فاتح هنوز هم حریف می‌پالد

قشنگ و طنازش کــه به انسان بیر تعارف می‌کنند وده هازیبایی غیرقابل وصف دیگرش احساسات وعواطفی درانسان ایجاد می شود که نمیتوان آنرا تقسیم وتوزیع کرد .

اکنون گذشته ازآنچه که‌گفته شد دو یاسه صد انسان خرسند وخوشحال را درنظر بگیرید که بردندانه های چوبی‌کنار هم در اتاقی عقب کافی هانشسته اند این دندانه هابردور یــك رینگ چار یاپنج مترمربع که بردورادور آ ن یك جالی آهنی نصب شده قرار گرفته است. انسانهایی که براین دندانه هادر کنار هم‌جای گرفته اند مثل آنکه برروی میز کازینو باشند گاهی بسویی وزمانی بسوی دیگر متمایــل میشوند. این انسانها که علی الاکثر باچشمان آبی وچهره های‌گلابی میباشند چشم هارابیك نقطه دوخته وبهمان جهت می نگرند . دریــن زمانست که دوتن بربالای رینگ ظاهرمیشوند. آنهاصندوقچایی رابا خود دارند . یك نفر دو تخته یی رابررشته یی‌که ازسقف آویزان‌است می بندد. برتخته طرف چپ نوشته شده‌است: کوشی وبرتخته طرف چپ نوشته شده‌است: رامبوکور .

مردان صندوقچهای دست داشته رامیگشایند. آنگاه دومرغ خروس رااز صندوقها خارج کرده نوازش می‌کنند. لعاب دهن کرده بمردم نشان میدهند صدا هابلند میشود: کوشی ۴۰۰۰– ۵۰۰۰ بلی‌کوشی ۱۰۰۰–۲۰۰۰ رامبو کور ۷۰۰ دیگر چیز قابل مقایسه نیست همه چیز ختم شده است . حرف حرف است . شرط بندی صورت گرفته است . این مسئله میرساندکه شما مرد معتمد وقابل احترام وصاحب اعتبار هستید . طوریکه در مقررات فـدراسیـــون مرغبازان شمال فرانسه گفته میشود حرف و زبان مـرد قـابـل احـترام است .

اکنون ممکنست شما خود مرغ باز باشید ویا ازطرف یك مرغ بازنمایندگی‌کنید. درصورتیکه حرف شما ضمانت اجرایی نداشته باشـد . مورد مواخذه قرار خواهید گرفت مطابق ماده ۱۴ مقررات فدراسیون فوق الذکر نخست شما تشهیر خواهید شد وآنگاه بتدریج ازمسابقات محروم شده سرانجام حق اشتراك از شمابطور مطلق سلب می گردد .

بهرحال دونفریکه بروی رینگ‌قرارگرفته‌اند روی بروی هم پیش میروند وچند سخنی باهم مبادله می‌کنند سپس یکقدم به عقب میرونـد وآنگاه مرغهارا باهم مقابله مـی نماینـد . بدینگونه مراسم بپایان میرسد. این دونفر از رینگ پایان میشونـد ودروازه سیمی رینگ بسته میشود، مرغهاباغرور و نخوت بسوی همدیگر نگاه می‌کنند. حمله وهجوم مرغها با غرور وخود پسندی شروع میشود دونفرقاضی ویك حکم وداوربازی راتحت مراقبت میگیرند. غریو وصدا ها درسالون می پیچد . مـرغها برروی همدیگرمی پرندبانول وشتل بریکدیگر ضرباتی حواله می‌کنند. می کوشند با خنجری ۵۲ملی متری که در پاهای آنها بسته شـده حریف رااز میدان بیرون کنند. جنگ ومبارزه دوام می کند .

خروس هاعموما به سه گروه تقسیم‌میشوند: کوچك متوسط وبزرگ که وزن آنها هشـت تاده لیور ویابیشتر از آن میرسد . تفـاوت یکصدگرام مانع برجستگی اوصاف مرغ‌دربرابر

شتل های خنجر مانند ازفولاد

بقیه صفحه ۸

نه‌سحر است و نه جادو

این خزنده آزا ری به‌کس نمیرساند اما اگر درحضورش کا ر نامناسبی‌انجام گیرد باآواز مخصو ص نارا حتیش را اعلام میدارد وخشم خودرا ا ظهــار می‌کند.

پرستش مارگیری دربسیاری ا ز نقاط هند انجام می گیرد خصو صا در(کرالا) که‌پرستش مار بایك‌سلسله مراسم همراه است بطوریکه در(کرالا) درخانهٔ هر هندو جایگاه مخصو صی برای مارگیری وجود دارد که مــار درکمال صفا وآرامش درآن زندگـی میکند . هرروز غروب هنگام ،چراغی پیشاپیش آن روشن میکنندودر جلـو آن می ایستند وکسانیکه به‌پاکی‌بدن ولباس خود اطمینان ندارند ازنزدیك شدن به‌جایگاه پرهیز می کنند وآنرا بربادی وتباهی جبرا ن ناپذ یــر می پندارند.

درمدراس مجسمه های زیادی‌ازمار درکنار رودخانه یی وجود دارد کــه مورد پرستش مردم قرار می گیرد . زن هندو اگر نازا باشد وبخواهد که فرزندی داشته باشد (۱۰۸) بــا ر دور مجسمه مار می گردد وبرای بچه دارشدن دعامیکند . واگر مطلب و ی حاصل شود. مجسمه تازه یی‌ازماررا درکنار دیگران مــی نشاند ور وی مجسمه هاتماما به‌طرف طلوع آ فتاب است.

بدین ترتیب بود یکی از اساطیـر دلچسپ و تصویری از جهان اندیشه واعتقاد عجیب باشند گان یکـی از مناطق کشور پهناور هند، مطالبـی درباره مار گیری که‌سحر و طلسم شده ویاخود عامل افسون وجادوئیست که‌بر عدهٔ ازمردم مو ثر می افتدودر پهلوی زندگی متکـی به‌سیانس و تخنیك معاصر وعصر پـرواز هـای کیهانی رخ دیگر زندگی قسمی‌ازمردم دنیای پهناور مارا رسم‌میکند.

حریفش میباشد. جنگ از ۸ دقیقه بیشتر دوام نمی‌کند. بصورت عموم ممکنست یکی‌ازحریفان طی یك دقیقه دراثرشتل شدید حریف از پای بیافتد ویابرای ابدبخوابد . هرگاه چنین شود خروسی که زنده میماند فاتح شمرده میشود. واگر حریف مرگبار باشد بسرعت مورد درمان قرار می‌گیرد. درصورتیکه زخم شدیدوخطرناك نباشد بادقت وارسی میگردد دوباره داخــــل میدان میگردد . یك خروس بارزوبر جسته ۵ تا۶ بار مبارزه می‌کند سپس دوران تقاعد او فرامی رسد وعنوان یك خروس شـــایسته و برجسته راپیدا می‌کند که پدرچوچه های‌کلنگی متعدد باشد اما خروس هاییکه‌میدان را میبازند بالاخره ازآنها خوراکهای لذیذی تهیه میشود.

فراموش کردم‌که بگویم آن دومرغ خروسی که قبلاازآنها نام گرفتم یعنی‌کوشی ورامبوکور خیلی زیبا مغرور وطناز بودند ومانند دوسوار کار پخته وخود پسند می خرامیدند . این دو خروس لحظه بعد بجان هم میافتند وضر بات مرگباری برهمدیگر وارد می کنند. صداها و غریو های پیهم ازمردم بلند میشود. سرانجام کوشی ضربه کشنده یی می زند. شتل کاری کوشی کارش رامی کند رامبوکور از پای‌در می آید ونقش زمین میشود. کوشی آخریــن ضربه رانیز برهیکل بیجان رامبور کور حواله می کند ولی اودیگر حرکتی ندارد. مردیکــه کنارم نشسته است آهسته می گوید: تمام‌شد. دویاسه سال زحمت متواتر ودقت و مراقبت بی پایان دردودقیقه تمام شد .

جوره های دیگری یکی پی دیگـــر بمیدان می آیند. مارتی نیك درمقابل ارنست، بیولتز دربرابر متالولییرز درمقابل کالور ....

این خروس ها هرکدام نام صاحبش نـــام دهکده‌اش ویانام کورپراسون وصنف وحرفه صاحبش رادارا‌ست .

درفلاندرکه همه شادان وخوشحالند نسبت بمرغ خروس علاقمندی زیادی وجـود دارد . درینجابیشتر ازیکصد هزارنفربه پرورش مرغ خروس مشغولند. درشمال درپادو کاله مردم گرم واحساساتی و شادان منطقه به خــروس عشق دارند. درینجابیش ازدوهزارفامیل‌هرکدام ازده تایکصد مرغ رادارامی باشند . از مـاه ژانویه تاماه اوت ۷۰۰ مسابقه مرغ جنگـــی صورت می‌گیرد که درطی آن ۵۰۰۰۰ مــــرغ خروس باهمدیگر مبارزه می‌کنند. این‌مسابقات بخاطر پول نیست زیرامصرف تربیه یك مرغ بیشتر ازپولی است‌که درنتیجه شرط بر آن بدست می آید .

تئاتر «ارنا»

یك پدیدهٔ جدید در تئاتر امریکا

●●●●●●●●●●●●

نوشتهٔ ، ساندرا کالمنمك

درساعت هفت بعداز ظهرمردم بتدریج‌وارد تیاتر «ارنا» در واشنگتن میشوند. اینهاتماشا چیان باوفا ودایمی این تیاتر هستند واطمینان دارند که برگرام شب هر چه باشد خنده‌آور یاغم انگیزه هیجان انگیز ویا آرام، بسیارجالب وسرگرم کننده خواهد بود. این تیاتر که‌برای تحریك عواطف واحساسات تماشاگران شهرتی قابل توجه بدست آورده یك تیاتر معمولی نیست‌بلکی یکی‌ازشگفت انگیز ترین مراکزدرام در امریکا است که درباره آن در جرایدمطالب بسیارنوشته شده است.

این تیاتر در سال ۱۹۵۰ هنگامیکه شهر نیویورك مرکز وقلب تیاتر امریکابود تاسیس گردید . در آن زمان باستثنای چند شرکت که

رپرتوار تیاتر «ارنا» شامل نمایشات متعدد ازجمله نمایشات ذیل بوده است :
«امید بزرگ سفید» باشرکت جیمزارل جونز وجین الکساندر ـ علامتی روی پنجره سیدنی برونستاین ـ رقص بزرگ باشرکت یورگالیند فورس ـ کودکان ماه ـ گروگان ـ شهامت مادر با شرکت ویوکالیند فورس

در اصل در نیویورک تاسیس شدند ودرشهر های بزرگ دیگر به موفقیت تجاری نایل آمدند، تیاتر در امریکا بطور کلی دردست گروهی اماتور بود.

تعداد تیاتر های کوچك که برای نو آوری میکوشیدند وضمنا از نمایشنامه های قدیمی نیز استفاده میگردند وناکامیهای مالی رابنفع هنر تیاتر تحمل مینمودند، کم بود.

درچنین وضعی تیاتر ارنا یابعرصه وجود گذاشت وبه عنوان پیشتازی در این زمینه شناخته شد.

آرزوی چنین تیاتری براثر کوششهای زن جوان وفعال بنام زلدا فیچاندلر بهواقعیت گرائید. خانم فیچاندلر که در رشته تیاتر درجه دکترا داشت ودارای اراده ای محکم بود با همکاری گروهی کوچك از مردم متجمل همسرش، یك پولیس یك وکیل دعاوی یك جواهر فروش ویك استاد پوهنتون در صدد برآمدند در ظرف ده روز مبلغی معادل ۱۵۰٬۰۰۰ دالرجمع آوری کنند تایك سینما قدیمی را در محله مزدحم واشنگتن خریداری کنند. گروی مزبور درهرحال موفق شد این پول را فراهم کند ودر نتیجه تیاتر «ارنا» بوجود آمد.

صحنه این تیاتر همانطور که ازاسمش پیداست در مرکز سالن قرار دارد ویك رابطه مستقیمی بین اجراکنندگان وتماشاچیان ایجاد میکند. بههمین جهت تیاتر «ارنا» بعنوان جدید ترین فورم تیاتر معروف شد. وحال آنکه این یك فکر قدیمی است وبه قبایل باستانی افریقا بر میگردد.

شکار چیان این قبایل پس از یك شکار موفقیت آمیز پوست حیوانی را که شکار شده بود به تن کرده وجریان شکار را برای مردم قبیله که حلقه دار دورآنها می نشستند نمایش میدادند. این تیاتر مدور که یك وسیله حیاتی از نظر ارتباطات بود اصل تیاتر را پایه گذاری کرد.

تیاتر «ارنا» درابتدای تاسیس مشکلاتی داشت وانتقاد هائی از آن شد از جمله یکی از منتقدان در باره آن نوشت: داخل تیاتر بسیار گرم است، وسائل تصفیه هوای آن ناقص و چوکی هایش ناراحت کننده، روشنایی آن ضعیف وخلاصه چیزی ندارد که تماشا گران را خوش آید. لیکن مردم واشنگتن یك تیاتر میخواستند وصرفنظر از آنچه منتقدان درباره نواقصی وناراحتی های آن میگفتند مردم با رفتن به تیاتر واعطای کمکهای مالی ازآن پشتیبانی کردند. این تیاتر سمبل یك آگاهی فرهنگی در حال رشد بود وسعی میکرد آنچه تازه ترین وبهترین درهنر دراماتیك امریکا است منعکس سازد.

میرمن فیچاندلر تهیه کننده پروگرام های نمایشی این تیاتر راهی راکه سایرین رفتند نمی پیماید. اوروی درامه نویس ها و نمایشنامه های تازه قمار میزند. وقتیکه درامه نویسها امیدی ندارند که درامه های شان در انجمن نیویارك پذیرفته شود که چیزی شبیه معجزه است چانس خودرادرتیاتر ارنا آزمایش میکنند. خانم فیچاندلر خودش شخصا تمام درامهها را میخواند بدون توجه باینکه یك درام اولین یاپنجاهمین درامه یك نویسنده باشد ونوسینده آن گمنام یامشهور باشد. او شخصا بادقتی فراوان تمام جوانب کار را مورد براسی قرار میدهد. دقت اوبحدیست که یکبار تمرین نمایشی را متوقف کرد چونمتوجه شدکه زینهصحنه رابلادرنگ عوضی رنگ کرده اند.

درام هایی که این تیاتر عرضه میدارد شامل تمامی انواع تیاتر مانند موزیکال، ترازدی، کمدی، طنز وکلاسیك میباشد. تمام نمایشهابا موفقیت همراه نیست ولی خانم فیچا ندلر میگوید:

مابايد این احساس را داشته باشیم که یك قدرت واقعی هنر درما وجود داردوتنها تکنیك ، بازار یابی وکسترش نیست که مارا در کار خود پیروز میکند.»

تمام درامه ها برای مدت معین مثلا ۵یا۶ هفته در روی صحنه اجراء میشود. تکت ها اغلب بطور انفرادی فروخته میشوند ولی تخمینا ۶۰٬۰۰۰ نفر مشتریان دایمی هستندکه تکت فعلی با تخفیف خریداری میکنند. این شیوه هم برای تماشاچیان وهم برای اجراء کنندگان رضایتبخش است.

تیاتر «ارنا» یك دسته ۱۵ نفری بازیگر دایمی دارد که در استخدام این تیاتر میباشند ولی بازیگرانی نیز برحسب نیاز خود ازخارج می گیرد.

باین ترتیب بازیگران دائمی فرصتی بدست می آورند تابا هنرمندان دیگر تماس حاصل کنند وبه هنر مندان خارج اغلب نقش هائی داده میشودکه در غیراینصورت هرگز چانس بازی کردن آنرا بدست نمی آورند وهم تماشاچیان وهم هنرمندان بخاطر تنوع در کار اجراء دایما راضی بنظر میرسند.

تیاتر «ارنا» اولین تیاتری بود که هنرمندان سیاه پوست رابطوردایمی استخدام کرد.

باکمك یك اعتبار ۲۵۰٬۰۰۰ دالری ازبنیاد فواد، این تیاتر گروهی هنر مندان سیاهپوست را استخدام کرد تادر تمام پروگرام ها بازی کنند ونه فقط در درامه های مربوطبهسیاهان. خانم فیچاندلر در صددبرآمداقلیت سیاهپوست واشنگتن را وارد کار تیاتر کند. بدین طریق هنر مندان سیاه شهری که اکثریت جمعیت آنرا سیاهپوستان تشکیل میدهند کار پیدا کردند بطوری که خانم فیچاندلر میگوید: «بااستفاده از هنر مندان خلاقه قصدمابراین است که دنیای خارج از تیاتر را به داخل تیاتر

بکشانیم وبه نمایشهااز دوره یونان باستان تابه زمان حاضر مفهوم عالی معاصر بدهیم.»

باتوسعه شرکت تیاتر ارنا وهدف های آن. عمارت قدیمی دیگر کافی نبود . حتی زمانی که تمامی ۲۴۷ چوکی پربودند باز هم تیاتر ضرر میکرد بنابراین پس از ۵ سال، تولیدرا متوقف کردند تادر جستجوی خانه ای تازه برآیند. خانه دوم پیداشد این بار یک کارخانه بیرسازی متروک بود که از نو ساخته شد. این محل نیز موقتی بود وخانم فیچاندلر وشوهرش تام که مدیر اجرائی تیاتر است به این نتیجه رسیدند که بهترین راه آنست که خودشان یک تیاتر نو باهمان مشخصات بناکنند. بلافاصله جمع آوری اعانات برای ساختمان نو شروع شد.

خانم فیچاندلر مغز متفکر پروگرام جمع آوری اعانات بود وموجباتی فراهم کرد که این تیاتر بصورت یک انجمن غیر انتفاعی مبری از پرداخت مالیات بنام انجمن دراماتیک واشنگتن در آید. اعاناتی از انجمن های خیریه وبنیاد ها وهمچنین از قسمت خصوصی واز مردم علاقمند برای ساختن تیاتر جدید فراهم شد. محلی در نزدیکی دریای پوتوماک درواشنگتن انتخاب گردید در سال ۱۹۶۱ یعنی ۱۱ سال پس از تاسیس آن عمارت دایمی تیاتر بپایان رسید. طرح بنا نتیجه ساعتها مذاکره وتبادل نظر بین هنرمندان، روساء، طراحان، تخنیکر ها ومدیران بود که میخواستند یک تیاتر آینده آن بنا کنند. طرح انتخاب شده که بدریافت جایزه نائل شد شامل ۸۱۱ چوکی درچاررديف و۱۱ لوژدراطراف صحنه تقریبا چهار گنج است.
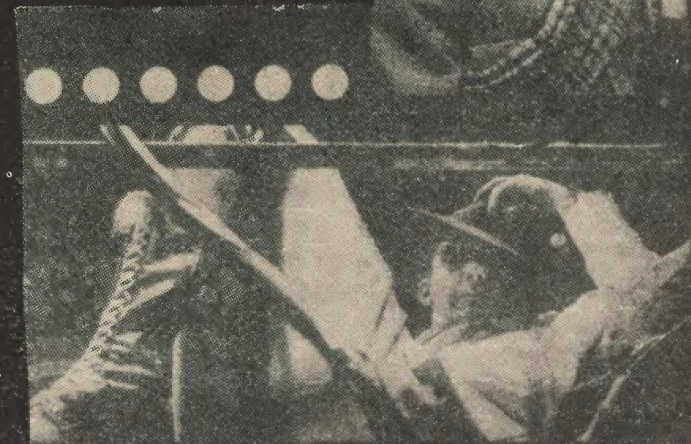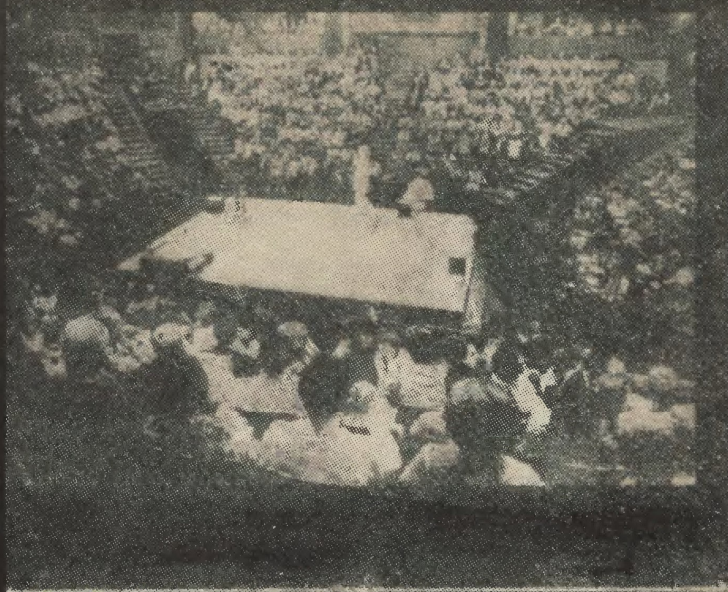
تمام ردیف ها دارای شیب بوده و بدین میماندکه تماشاچی بسوی صحنه خم شده است. ازهمه مهمتر اینکه موقعیت همه چوکی ها خوب بود وهیچ چیز نظیر ستون وغیره مانع دید تماشاگر نبود.

تیاتر مزبور در عمارت جدید به فعالیت دیگری نیز دست زده است و آن تعلیم وتدریس فن هنر پیشگی به مردم از همه سن وسال میباشد.

یکی ازاین صنوف صحنه زنده نامیده میشود که به منظورازبرورس استعداد افراد تاسیس گردیده تا آنها را تشویق کند روح خلاقه خود را باز یابند.

شاگردان این صنف نمایشهای مجانی در مکاتب ،شفاخانه ها، کلیساها ،کتابخانه ها و میدانهای ورزشی در داخله شهر واشنگتن ودر گوشه شهر برپا میدارند.

پروگرام های دیگر تیاتر مزبورشامل تیاتر برای کودکان، تعلیم بیشتر گروه هنرمندان دایمی تیاتر، تمرین برای شاگردان مکاتب و محصلین فاکولته ها، اجرای پروگرام های در زندان های محلی وامانت دادن تسهیلات تیاتر به انجمن های خصوصی است.

باتمام این فعالیت ها بزرگترین توجه تیاتر موفق واشنگتن به پروگرام های نمایشی ابرازمیشود. این تیاتربیش ازهر تیاتر دیگر در امریکا درامه ها برای انجمن فرستاده است.

هوارد ساکلر - نویسنده امریکایی وقتی که در اسپانیا بسر میبرد در باره جک جانسن - قهرمان سنگین وزن بوکس سیاهپوست امریکایی که عاشق یک زن سفیدپوست بود درامه نوشت در این درامه جزئیات مشکلات نژادی وحرفه ای وشخصی او تشریح گردیده بود واین داستان بودکه درسال ۱۹۶۷ بسیار به موقع بود . ساکلر نسخه خطی نمایشنامه خود را که باندازه چندین کتابچه راهنمای تلفن بود برای خانم فیچاندلر فرستاد. خانم فیچاندلر این درامه را با علاقه خاص خواندوفورا بانویسنده تماس گرفت وبه اسپانیا پرواز کرد تاباو سطر به سطر کتاب را مرور وتجدیدنظر کند. تولیداین نمایش برای شرکت تیاتر «ارنا» ۵۰۰۰۰ دالر تمام شد که نیمی از آن بوسیله اعتباری از اداره اوقاف ملی تامین گردید.

این نمایش که بوسیله ۶۰ هنرمند در ۲۰۰ نقش در ۳۰ صحنه جداگانه ودر ۲۵۰ نوع لباس مختلف اجراء شد کار بسیارپرخرچی بود گر چه این نمایش در واشنگتن در آمد زیادی نداشت ولی نتیجه نهایی بسیار موفقیت آمیز بود. بدین معنی که نمایش مزبور به انجمن هنری راه یافت و جایزه پولیتزر سال ۱۹۶۹ را ربود.

تیاتر ارنا باقدرت وجدیت تمام به فعالیت های خود ادامه میدهد.

در سال ۱۹۷۳ دودرام را در سراسر اتحاد شوروی بنا بخواهش آن دولت بروی صحنه آورد. این اولین باربود که یک نمایش امریکایی درآنکشور اجراء شده. هنرمندان این تیاتر نمایش «میراث باد» از جروم لورنس ورابرت لی ودرام «شهر ما» ازتورنتون وایلدر را باموفقیت بروی صحنه آوردند. بدیهی است هر دواین درام راخانم فیچاندلر کار گردانی کرد.

تیاتر «ارنا» همیشه در صف جلوپیشتازان ایستاده وموقفیت آن دلیل زنده ای است براینکه هر گاه چند نفر باابتکار، نیروی خلاقه خود را وقف ارائه نمایش های تازه بجامعه خود بکنند تماشاچیانی قدرشناس پیداخواهند کرد.

ریچارد بالر عضو دایمی شرکت تیاتر «ارنا» در بسیاری از نمایشات این تیاتر ظاهر شده است که از آنجمله است:
باغ گیلاس - نمیتوان آنرا باخود برد.

بقیه صفحه ۲۳

جنایت

درانتهای راه اوسواری را که آهنگ شادی‌را می سرود تشخیص داد. لیپا بزودی درك کرد که سوار کسی جز (نینا) نمیباشد، نینا که سبب بدبختی خواهر معصومش گردیده است. جوان خیزی برداشت وخودرا درکنار سرك‌میان بته های انبوه پنهان کرد. حس انتقام جو ئی وآتشی که دردل لیپا زبانه‌کشیده بودموضوع محکمه رااز‌دماغش بیرون‌کرد. خون دررگهایش بجوش آمد. موقعیکه نینا نزدیك شد لیپا خود راسرراهش انداخت جلو اسپش راگـــرفت و دیوانه وار چیغ زد :

- پائین شو !

نینا بشدت ترسیده بود رنگ ازروی سرخ وزیبایش پریدومات ومبهوت بالای اسپ مانده بود. چنین بنظرمی رسید که لیپا را درســـت نشناخته است لیپا باصدای لرزان تکرارکرد:

- پائین شو !

نینا بدون چون وچرا خودرا بایك خیز به زمین رسانید، گمان بردکه هجوم کننده قصد پولش رادارد، یك‌کیسه دراز چرمی رااز‌جیبش بیرون آورده پیش پای وی انداخت . کیسه باسنگینی بزمین افتاد وصدای شرنگ شرنگ سکه هابلند شد وتسمهٔ آن چون دم خزنده ای بروی زمین درازماند .

لیپا خم شد، تسمهٔ کیسه را گرفته چنان ضربه محکمی باآن برفرق نینای بیت زده وارد ساخت که فور انقش برزمینش نمود وآنگاه با چوب سختی‌که دردست‌داشت بارانی ازضربات پیهم برسر قربانی خویش فرود آورد اوچنان محکم وسریع میزد که‌گویامار خطرناکـــی را میکشد . سروصورت نینابیك کلو له خمیر خون آلود مبدل شده بود. خونی‌که از بدن‌نینا فوران میکرد لباسهای لیپا رارنگین مینمود ولی اوکه ازمی انتقام مست گشته بود متوجه آن نمیشد فقط میزد ومیزد ومیزد . ..

اسپ بیچاره که بگوشه ای گریخته بوداین صحنه وحشت انگیز راتماشامیکرد ومینا لید. دریای اسکر مثل‌اینکه میان کوه‌هانفسش‌تنگ شده باشد بابی حوصله گـی بسو ی دشتهای پهناور عجله مینمود تادر آنجا با آرامی نفس بکشد .

بقیه صفحه ۵۹

ماووطن‌مان

استفاده سود مند نماید تابر هــدف خویش که عبارت ازخدمت بوطـن‌و جامعه اش باشد نایل آید.

جوانان این امر رانباید از نظـردور دارند که جامعهٔ شان انتظار دار د تاجوانان رو شنفکر، فهمیده وو طن پرست هرچه زود ترجامعهٔ خودرا به کاروان پیشر فتهٔ جهان متـمـد ن برسانند وموانع که‌سدراه شان‌قرار گیرد مجال آنرا ندهند که سکتگـی درسرعت پیشرفت شان بروز کندو سبب عقب ماندگی گردد .

برای اینکه آرزو وآرمانهای ملـی‌را برآورده ساخته وهم وظیفهٔ خـودرا انجام داده باشیم تحقق اینکـــــار مستلزم آنست که دست اتحاد باهم داده ودر راه ترقی وتعالی کشـــور عزیز خود متحداً به‌پیشس رویم، تـا انکشاف وپیشرفت کشور راسرعت بیشتر بخشیم ،که در اثراین اتحاد درتحت شعار های نظام جمهـوری‌و مردمی ، جوانن‌وطنپرست بانیروئی که‌دارند مشکلات گونا گونی راکه‌در کشور وجامعهٔ شان بدان مواجــــه است تدابیر کاملا سود مندومؤثـر اتخاذ گردد ورفع پسمانی هائی که زاده نفاق اندازی هـــا، کنـدی و ور شکستگی های اقتصادی گذشته بود، شده‌باشد تامردم ما دریك‌محیط آرام ،خوش وامیدوار بسر برند .

پس وظیفهٔ عموم جوانان اســت درهر موقف و موقعیت اجتماعی که قرار دارند دوشا دوش هم با تمـام نیرو و قوای جسمی وذهنی که‌دارند همکاری نموده تاپیشرفت وانکشاف جامعهٔ مارا سریعتر ساخته و روزی رسد که‌پیوست با کاروان پیشرفتهٔ جهان متمدن یکجا وهمقدم پیشـــس برویم وبه تعمیم واهداف نیك کـــه درانذیشه داریم خودرا نایل سازیم تاخدمتی به جامعه ووطن عزیزخـود کرده باشیم .

عکس جالب

زنان افغان در طول تاریخ با مردشریك‌وفادار وفداکارودرزندگی‌اوحتی‌ازخودش موثر تر بوده اند وپیش‌از آنکه زنان در سایر صفحات گیتی درامور اجتماعی سهم بگیرند در خدمت اجتماع بوده اند.

بقیه صفحه ۵۷

ورزشی
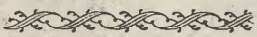
بسهم خویش به این سپورت هامی بردازیـم وتیم های نیزاز ورزش های مختلف بوجـود خواهیم آورد .

درباره عایدات مالی‌کلپ فقط ازحق‌العضویت ورزشکاران که حداقل آن (۳۰) افغانی باشد یادآور میشود ومسابقات تیم هارادر ورزشگاه هانیز یکی ازمنابع مالی بحساب می آورد .

یارمحمد (وفا) که بقول آمرکلپ در تنظیم وترتیب اموررول مهم‌وحتی عمده رادارامیباشد ضمن صحبت مختصر پیشنهاد می نماید که موسسات نشراتی بایدیك مجله ای بــرای ورزشکاران داشته وموجودیت مجله را بـرای تشویق جوانان وسپورت مهم وارزنده تلقـی می نماید .

عزیزالله عزیز ترینرتیم بکسنگ کـلپ نیزازآمادگی کلاس های ششگانه کلپ بـرای مسابقه ای‌که عنقریب ازطرف ریاست المپیك دایرمیگردد یادآوری می نماید .

آقای محمدآصف آمر کلپ بازهم رشتــه صحبت راگرفته ودر جواب سوالی پروگـرام سپورتی روز های جمعه رادیو افغانستان را منکشف تر توقع کرد .

همچنان درنظراست کتابخانه ا ی جهــت استفاده ورزشکاران کلپ دایر گردد که تادر پهلوی اطلاعات رادیویی ونشراتی ورزشکاران به مطالعه نیزبه پردازند .

دراخیرآمر کلپ درحالیکه با امیدواری‌اطراف خودرا نگاه میکند میگوید : خوشبختانه کـه روزنه امیدی در۲٦ سرطان ۱۳۵۲ در کشو ر مابوجود آمد تادر پرتوآن درهمه ساحه هـای زندگی ترقی وپیشرفت حکمفرما گرددوسپورت وفعالیت های بدنی که دررشد استعدادانسان ها بااهمیت است نیز درپهلوی دیگر شئـون اجتماعی به مدارج عالیتر برسد .

بعدابه اتفاق هم ازشعبات کلپ دیدن‌نمودیم ودربخشی ، بالای میز ها دوتختـه شطرنـج‌و پنج تخته کرمبول وچهارمیز پنگ پانگ که به ترتیب وسلیقه خاص قرار داده شده بود جلب نظرنمود ودر جانب شرقی کلپ کانتین مربوطه نیزدیده میشد .

به اینترتیب کلپ پامیر رابه امید تامیـن شرایط مساعد درزمینه ورزش ووضع زندگـی ورزشکاران وایجاد اتحا دیه هاو کلپ هـای سپورتی ترك نمودیم .

ترجمه ونگاش : حسین هد

اریستوفانیس

درحدود ۴۴۵- ۳۸ قبل المیلاد

هنگامیکه در عصر دیونیسوس«۱» در تیاتر شهرا تن یك درام کومیدی اثر اریستو فانیس تمثیل‌میشد آواز قهقهه تماشاچیان که از صحنه‌سرگشاده تیاتر آتن بر میخاست از مسافت‌بعیدی بگوش میرسید.

لطیفه‌ها وبذله‌گویی های پر معنی او که در خلال آنها، چهره های واقعی مردم وحوادث زمان شان به نیکووجهی تمثیل وبیان میشد درواقع عبارت‌ازمتن هجونامه‌های شاعربود که‌بکمال‌صراحت بیان گردیده بود.

به حماقت وسادگی مردم‌زمان به نزاع گروهی ، بوجود فلسفی «مذهب زیکتن» بسوء اخلاق‌وبه تبعیض بدیده غرورو عدم اعتنا مینگریست وبرهریك که مولود طرز تفکر مردم نابخرد بود لبخند استهزا آمیزی میزدوارزش‌آنهمه رابیش ازیك «لبخند» نمیدانست .

اریستو فانیس درقبال نگارش‌اشعار و درام های کومیدی خودبارهادستمزد های خوبی در یافت نموده وآن شی مورد علاقه اش عبارت ازیك شیشه نوشابه شیرین بوده است .

قطعات مشهور او ،ابرها ،زنبور، ها، مرغها، بقه‌ها، در واقع یك‌مخلوط طرز بیان او باهومر می‌باشد که‌بکمال قدرت بیان‌نگاشته واستعداد خویش‌را بروز داده است این قطعات مرکب از هجو نامه ها، سخنرانی ها لطیفه‌هاو اشعار غنایی اوست که متصف بـــه صفات ظرافت و نفاست بیان بوده و پختگی زبان پرمایه یونانی رابرایمان تعریف میکند.

ارسطو در یکی از مرثیه هائیکه‌در مرگ او نوشت متذکرشد که‌او حتی در منزل وحجره کار خود پیوسته‌قدرت معنوی وطرز بیان ملیح اریستوفانیس را بحیث راهنمای خود در نظر داشته است.

از سوانح حیات او بسیار انـدك معلومات داریم ولی آنچه مسلم است اینست‌که شخصیت بزرگ ادبی‌اریستو فانیس در خلال آثار ونوشته های‌او قرار میگیرد .

از جریان یك دعوی‌مرافعه‌وی‌کلیون گمراه با اودایربراینکه اریستوفانیس اورا تحقیر کرده است چنین‌برمی‌آید که پدر این شاعر بحیث یك مهاجر بـه آتن عزیمت کـرده ودران شهـر متوطن شده است.

اریستو فانیس در تمام نبشته‌های خودبه انکشاف تدریجی کشور مالوف خود علاقه نشان‌داده چنین انکشاف‌و توسعه را که در کمال ارامش صورت گیرد ضامن حفظ صلح وباعث تامیـن امنیت میداند .

درجامعهٔ سیا سی خـویش بحـیث یك‌نفر سیاست مدار منسوب بحزب اریستوکرات فعالیت میکرد مطالعهٔ‌آثار کومیدی او برای خوانندگان اعـصار جدید توام بایك سلسه مشکلات‌است چه فهم کلی دقایق آثار اومستلزم داشتن اطلاع‌کافی واساسی از رموزو تناسب طرز بیان لطیفه ها وبذله گویی های عصر او میباشد واین البته‌حقیقتی است که در مورد سایر ساحه های ادبی‌وهنری نیز صد ق میکند زیـرا سبـك بـیان آثـار اد بی و هنـری هـر عصـر نـظر بـه خـصو صیت زمان طرز تفکر مردم واهداف شخصی گوینده بنیان گذاری میشود.

۱- دیوایسوس کـه درلاتین به‌آن بکچوس خطاب می شود اسم‌رب‌النوع شعر وادب‌و حاصلخیزی وتیاتر است وپسر رب النوع زویس می‌باشد .

«مترجم»

مونالیزا

در حدود ۱۵۰۰ میلادی

هنگامیکه سوال معروفترین آثـارنقاشی جهان مطرح میشود همیشه نام سه‌تابلوی معروف جمال وزیبائی بی‌ـنظیر وعالی زنان پریچهره بمیان‌میاید: «وینوس» اثر میلو «سرنوفریتیت»وتصویرمعمائی وسحرآمیزی بانوئی‌بنام «مونالیزا» اثر لیو نار دودا وینچی،که‌ازچهـار صد سال با ینطرف جـامعه انسانی را بخود مجذوب نموده است.

حقیقت اینستکه اسم ونسب‌مونالیزا‌مانند «تبسم» سحر آمیزش تاکنون‌در پرده استتار باقی مانده واین رازسربمهرراهیچکس نتوانسته‌است بگشاید آیااو ، طوریـکه بر خـی میگـوید،همسر جوان دیل‌گیوکوندو-تاجرمعروف فلورانسی است ؟ ویازن فلیبرا تای‌سافویین میباشد؟ یاخالـه فـرانزاول فرانسوی یا ایزا بـلادوایسته‌یا«مارك‌گراف» ما نتوا ویا دوستش زیبـای کونستانزای فرانکا ویلا میباشد؟

هیچکس نمیتواند باقاطعیت دقیق‌حکم نماید واو را بخوبی بشناسد.اما روز ۱۰ اکتوبر ۱۵۱۷ کار دینال‌لوئـی‌دی ارگون بهمراهی منشی خودانتونیو- «استاد داوینچی را درقصر کلوکس‌درنزد یکی امبو آملاقات نمود. انتونیو راجع بحریان این ملاقات گفت که :«استاد صورتکر به کاردینال تصویریك بانوی سرشناس فلورانسی را نشان داد که باثر خواهش گویلیانودومیدیچی نقاشی شده‌بود»

از آنجا که گویلیا نودرست درسال۱۵۱۲ از تبعید به فلورانس بازگشت‌نمود بناءً شاید نتوانسته‌است‌نقاشی چنین تصویر تاریخی مونالیزا راباستادداوینچی فرمایش دهد وقبول این امرهم خالی از اشکال نیست.

از جانب دیگر باید این مونالیزای‌مورد بحث ما در سال ۱۵۰۵ عرض‌وجود کرده باشد زیرا در چنین زمانی بود که رافائیل یك رسم را از روی‌این تصویر تکمیل نمود.

زیگموند فروید - روانکا وشهیراتریشی، حدس زده است که نقاشی‌استاد دراین «تبسم‌مونالیزا» خاطره‌ای را نقش نموده است که در ایام کودکی‌از سیمای مادر در مخیله اش‌باقیمانده‌است. این توجیه علمی دروقتی‌صورت گرفت که محقق معروف آثار هنری‌ویلهلم وارینگر از یك«تبسم‌ارخائیك»سخن میگفت وهنرار خائیسم «۱» را میتوان بکثرت در آثار-هنری«کلاسیك‌پیشین» یونان مشاهده‌نمود.

رویهمرفته علی رغم این تلاشهای‌علمی در جهت روشن ساختن ماهیت«تبسم مونالیزا» باز هم معمای ایـن گوشهٔ سحر آمیز تصویر این بـانـوکه در موزه لورفرانسه قرار دارد ناگشوده باقیماند. چنین معلوم میشود که ماهرگز نتوانیم به کنه این واقعیت‌وارد شویم....

«۱» ارخائیسم: سبك‌هنری‌باستانی‌یونانی است که مبتنی براصول‌گویائی‌وتجسم آثار هنری ونقشهادرصورتگری

زبان شعر

بقلم رها

پدیدهٔ عشق

چند قطره اشك ملول روی گونه های افسرده اش روان شد ....
پرسیدم چرا آشفته وگریانی ؟

گفت: درد عشق تلخ است وشیرین ایکاش! توهم باین درد آشنامی بودی تانمی پرسیدی چرا آشفته وگریانم ....

دانه های اشکش را درجام خیال ریختم یکبار جهان در نظرم زیبا شد فرشته ها از آسمان برمن ریختندچهرهٔ دلبران رادر سینه‌ام نقش کردند واز دلبا ختگان افسانه ها بگوشم فرو خواندند تا جائیکه هرچه زشتی بودازمن فرار کرد ،خیالم پر گرفت وبی پروا در جمع عشاق نشستم ...

بهر صورتیکه نگاه میکردم چون خندهٔ صبح دل انگیز بود و بهر دلی که میرفتم در صفای عشق تابناك می زد لغزیدم وبدامن عشق پناه بردم باین خیال که عشق پدیدهٔ زیبا یست وعاشق شیفتهٔ آن، دلباخته شدم ....

فریفته باین هنر، من هم دربازار جمال کردم از گلزار جهان گل بی برگ وباری را پسندیدم ازآب چشم سیراب واز گرمی محبت داغش کردم فغان که هنوزهم ارواح خبیث درنقاب صورت های زیبا می دمد واز اینهمه چهره‌های دلربا برای دیدهٔ زیبا پرست دام می سازنـــــد .

عاشقی که تشنهٔ روح زیبا باشد بایـــد بمرگ خود بگرید آنصورت زیباکه شـــب های مرا باحسرت وآه بـــه سپیده سپردوازاشك من بگلزار جمالش آب زد هر روزبجای امید تازه نیش تازه تری بر قلب بیمارم فرونشانـــــد ....

يك وقت که آلام ومشقات برمن هجوم آوردخواستم ازعاشقی بگریزم ،باآن یار داغدیده که روز گار موجه های ازغم برسرو صورتش بخشیده پیوستم ،دیدم هنوز از زخم عشـــق سینه اش داغ است وچون شبگرد هراسانیکه دربیابان منزل طولانی راافتان وخیزان پیموده باشد در سپیده پیری تازه بمنزل رسیـــده، گفتـــــم :-

ای یار عزیز ! يك قطره اشك تو مـــرادربیابان زندگی آواره ساخت هرقدر بدرودیوار این منزل سیر کردم جز سراب نبوداکنون آمده‌ام تادنیا را برای اهل آن بگذارم وخود باداغها ئیکه ازوفا گرفته‌ام بدیاری روم که اشکـــم راقدرو درد مرادرمانی باشد گفت :

تو خطا کردی در جهانیکه هر طرفش گلزاروبهر گلزاری هزاران گل اراسته وزیباست عشقت رابه گل بی برگ ونوائی فروختی...

دریغ اگلی که برخاری سایه نیفگنده ویاسایهٔ برگی براو نلغزیده باشد جز فریـــب ظاهر کیفی ندارد این دام بر ساده دلان خطرناك می پیچد من که نقد جوانیم را بپای گلـــی نثار کرده‌ام اکنون در پیرانه سرعیش آنراازسرگرفته ام نگاه کن یار عزیزم در کنار من است ....

دیدم سوز ودرد عشقش از شعر ساخته وباهنر عاشقی میکند من هم ازاو آموختـــم و نوشتم ..... منکر عشق اگر نشوم از فتنه آن بیزارم ....

م، کریم شیون

رندانه بگیر ازمن

پیمان سکنم بر خیز پیمانه بگیراز من	جانم بلب آمد باز جانانه بگیر از من
درشمع جمال او در سو ز وگدازهستم	ای هم نفسم درسی پروانه بگیر از من
بگذار روم زین شهر آوار ه شوم‌دردهر	از بند رهایم کن زولانـــه بگیر ازمـــن
ای مرگ سراغم گیر کم نازفروش‌امشب	این بار گران غم مستانه بگیر از من
ناصح‌آومده پندم طفلانه سخن بس کن	اندرز جوانی را پیرا نه بگیـــر از من

سبزینه رخم زود آ، کی مرگ‌امان‌دارد
مستانه بده جامی ـرندانه بگیر ازمن

شعر

راست گفتی بخدا
«شعر بازیچه من نیست»
بهر سرگرمی اشخاص نگون‌بخت‌وذلیل
شعر سرمایه تزویر بود
یاکه آئینه روی هوس است
چه‌غلط می بینند
شعر اسباب هوس ها وتظاهر نبود
شعر يك آیینه‌است
شعر آیینه دلهای به‌خون آغشته‌است
شعرآیینه‌بی گرد وغبار یست‌که هیچ
نتواند هر گز
زحقیقت انکار

• • •

شعر امرو ز بیانگر باشد :
حال بیچارهٔ آن‌کارگری
که‌از بهرلب نان
صبح تاشام عرق میریزد ،
حال آن بیوه زنی زار وحزین
که‌بجز آه جگر سوز نهان

نیست چیزش به بساط
شعر گویای دلی‌حساست
که‌در آن
ازشکنجی که‌ازپندار محیط
بوی‌آورده اثر
قصه ها می گوید
همچو دریای خروشان
پرزموج است وشکنج
ودرآن
نامی ازخفتن و آسودن نیست .
لیلا صراحت (روشنی)

مترجم شگوفه

جینالولو بریجیدا

آنروز چارم جولای سال ۱۹۲۷ بود، مردی‌که پیشهٔ فرنیچرسازی داشت در حالیکه از بی خوابی مژه هایش سنگینی میکرد وپشت‌هم خمیازه می کشید در د هلیز شفاخانه زایشگاه هراسان وآشفته حال ازاینسوبه‌آنسومیرفت وباهر باریکه درب اتاق ولادی بازمیشد بانگرانی خاصی متوجه نرس قابله میشد تاخبری به اوبدهد این حالت بار هاتکرار شد مگر نزدیك های ظهربود که طفلی درآغوش‌قابله نمودار گردید ... او را به خوابگاه نوزادان بردند ... روزی بعدطفل جینا نام‌یافت . جینائیکه کس نمیدانست دنیای سینما راتسخیر کند ...

جینالولو بریجیدا ستاره طناز سینمای‌ایتالیا

اخیرا فستیوال بین المللی فلم در دهلی نوبرگزار گردید .

جینا لولو بریجید که دراین فستیوا شرکت داشت ازجمله ستارگانی بودکه‌بیش از دیگران نظر ربائی میکرد .

او از آغاز کارش بحیث اکتریس درظر ۲۵سال (۷۲ـ ۱۹٤۷) در پنجاو پنج فل شرکت نموده اولین رول عمده ایراکه اجر کرده در فلم (میس ایتالی) بود وآخرینش‌د (شاه، ملکه وغلام)

جینا لولو بریجید دریك کنفرانس مطبوعاتی که‌بطرز جالبی سخن میگفت شوخی میکر چشمك میزد وخلاصه دلربائی میکرد.

سوالات خبرنگاران را چنین پاسخ داد:

ـ میخواهی دریك فلم هندی بازی کنی؟

او بلی چرا نی .

چقدر پول خواهی خواست .

ـپول هیچگاه برای من ارزش نداشته هر گاه رول خوبی بمن تفویض گردد باکمال خوشی حاضرم کار کنم .

ـ آیا خوش داری در فلمی نظیر آخرین تانگو در پاریس بازی کنی .

(فلم آخرین تانگو درپاریس ازنظر سکس قابل توجه بود)

ـنی ،البته نی .

ولی مارلون براندودر فلم آخرین تانگو درپاریس بازی کرد .

ـشاید آقای مارلن براندو چیز بیشتری نسبت بمن داشته باشد .

ـدر باره فلم های هندی چه فکر میکنی؟

ـفکر میکنم فلم های هند شاعرانه هستند ولی حرا بسار طولانی هستند

ـ آیا غذای‌هندی خوردی ؟

ـبلی غذای هندی را خوش دارم‌مخصوصاً همرای مرچ تند

ـ درباره مرد های ماچه فکر میکنی؟

ـچشم های گیرایی دارند امیدوار هستم تاوقتی از هند میروم مجرد باقی بمانم

حقایقی در باره جینا

جینادرچهارم جو لای ۱۹۲۷ درسو بینکوی ایطالیا تولد شده چهارمین دختر پدرش‌است.

پدر لولو سازنده فرنیچر بود .

جینا بوسیله دایرکتر فلم های ایطالوی (ماریو کوستا) بجهان سینما معرفی شدوی ازنگاه های جینا خوشش آمدو نقشی رابه

بقیه درصفحه ٤٤

جینا لولو بریجیدا در بین ستاگان هندی

جنایت

نوشته : الین پلین ترجمه : ندیالکو ندیالکوف

اینك بعدازسی سال طولانی گشت وگذاردر سرزمینهای دور افتاده و بیگانه (لیپا) دوباره راه قریه‌اش رادر پیش گرفته بود . پاهایش برهنه بود، لباسی بتنش داشت که فکرمیشد دراثر فشار قوی اوپاره میشود . یك کلاه بوریایی کهنه‌موهای پریشانش‌را پوشانده‌بود. اوکه بیستمین سال عمرش تازه سپری میشد نسبت بسن اصلی قیافه‌اش بمراتب پیر تر بنظر میرسید. وی دستهای خودرا مانند دوبال بالای چوبی‌که سرشانه اش بود قرار داده بود وآهسته آهسته در کنار دریای ایسکر گام برمیداشت واز زیرقدمهای سنگینش گردوخاك داغی بلند میشد .

راهی که ازمیان تپه های سبز وجنگل انبوه می‌گذشت بمار پیچ وتاب خورده ی میماند ، آفتاب سوزان ماه جولای از آسمان نیلگون اشعه داغش رابرزمین می پاشید، در یامثل اینکه درمیان کوهای تفتیده نفسش تنگ شده باشد عجله مینمودتادردشتهای وسیع وشاداب استراحت کند .

لیپا بااین مناظر آشنایی خوبی داشت ، اما حالااز میان آنها چون بیگانه ای عبور میکرد وحتی شرشردریا بگوشش نمی‌رسید، دریایی که درسابق اووپدرش درکنار آن گوسفندان اهل قریه رامی چراندند .

اوبا قدمهای سنگین به طرف تپه ای که پشت سرآن دهکده اش قرار داشت روان بود وبه مادرش که تازه فوت کرده بود، بپدرش و به خواهرکوچکش که اکنون بایست جوان شده وبسن ازدواج رسیده باشد، فکر میکرد لیپا آهی کشید وباخود گفت :

- خدایا... نتوانستم تحفه ای بران شان بیآرم ... روزگارم بیهوده گذشت . خوب چه میتوان کرد؟ ... به محض آنکه بدهکده رسیدم بکار زراعت مشغو ل میشوم . بیاری خداوند همه‌چیزدرست خواهدشد. همینکه‌قرضهای پدرم پرداخته شود غمی دیگری ندارم ...

مردجوان در خیالهایش غرق‌شد(چطوریك خانگك نوباباغچه‌ی سرسبز آباد خواهد کرد ، چگونه مقبولترین ماهرورستارا برای خود خواهد آورد وبرای او وپدرش قشنگترین لباسها راخواهد خرید، چطور هر یکشنبه به مجرداینکه صدای زنگ کلیسا در فضا طنین انداخت باعروسش سوی آن خواهد شتا فت ودرآنجادر برابر تمثال مقدس که خودش برای کلیسااهداکرده باشد شمعی روشن خواهدکرد وتمام مردم ده بحال اورشك خواهد برد . توکل بخداهمه این آرزو هابرآورده خواهد شد ...)

لیپا بهرکاری دست زده بود، جارو کشی کرده بود، نوکر بود،درراه آهن کار کرد،مدتی هم ازجمله افراد پولیس بود امابا این هم نتوانسته بود پول جمع آوری‌کند. تنهاچیزیکه بدست آورده بود تجربیاتی بود که درطول سفر اندوخته بود زیرا روزگار بهترین معلم انسان است واوحال بخوبی درك می‌کردکه چگونه زندگی خویش راسروسامان دهد .

نزدیك یك چشمه ای جنگلی لیپازیر سایه درختی دراز کشید . ازخلال شاخهای درختان آسمان پاك آبی رنگ هویدابود. اشعه آفتاب بابرگهای درخت بلوط مستی میکرد و این مناظر زیبا بیش ازپیش به خیال بافی های لیپا میفزود ووی را بیاددوران کودکی اش میانداخت دورانیکه دلش شکار عشق نیکولینا خورد سال شده بود ...

ناگهان از بته زار صدای شکستن چوب خشك وسرفه شدید بگوشش رسید ، مردی کوچك اندام‌که تفنگی سرشانه‌داشت و۵۰ساله مینمود بچشمه نزدیك شدلباسش نشان میداد که جنگلبان است .

اوسلام کرد .

- روز بخیر - وباز سرفة شدیدی بدنش راتکان داد. لیپا ازجایش بلند شد .

- باباجان خودت هستی ؟

جنگلبان بازحمت توانست بر خود مسلط گردد :

- پسرم توبرگشتی ؟... خدایا- موجی از محبت ورقت که از سالها دردل‌این مرد پاك طینت دهاتی انباشته شده بود بشور آمد .

هیجانی که وجودش فراگرفته بود صدای او راخفه کرد. لیپا شرمنده مثل اینکه مرتکب گناهی شده باشد جرات آن نداشت که به چشمان پدرش نگاه کند باکاهی که دردستش بود بازی میکرد ونمیدانست چگونه سخنی به زبان بیاورد .

پدرش درحالیکه کلاه خود را از سرش می برداشت مقابل اوبرزمین لمید، آهی‌کشیده گفت :

- خوب پسرم پس آمدی ؟... خوب کردی اما ... اما موقع مساعدی رابرای آمدن انتخاب نکردی .

لیپا درحالیکه کاهی رامیجوید پرسید :

- چرا پدر ؟

- آه چرا؟ نرگاو خودرا ازدست دادیم ، زمین راچطور قلبه کنیم ؟

یك گاو مامرد جفتش را هم تقریبا مفت‌بخان روستا دادم تاالندکی ازقرض ماکم کند ...

- پس خودت ازاین سبب جنگلبان شدی ؟

- ها .. چه میتوانستم بکنم ؟ حالاآن گرگ ملك قریه هم شده است مرافریب داد واکنون برای اوکار میکنم. اجرتم ماهانه سی لوءاست امامصرف ده لوه برایم‌میدهد، بیست لوءٔ دیگر رابخاطرطلب خود وضع میکند . وظیفه ام از سپیدهٔ صبح تابه غروب آفتاب حفاظت جنگل است . درطول این مدت درسراسر جنگل گردش میکنم می‌اندیشم‌آن قدرمی اندیشم که سرم درد میگیرد .

پیرمرد سرسفیدش رابزیر انداخت وصدای گریه مانندش بسرفهٔ سختی مبدل شد. لیپا بچهره پدرش دقیق شد. رقت عجیبی دردلش خانه‌کرد . می خواست جملهٔ تسلی دهنده ای بیابد واورا امیدوار سازد اماکلمهٔ بزبانش راه نمی یافت . مرد دهقان دوام داد:

- این اونیفرم لعنتی جگرم رامیسایدوخفه‌ام میکند... کاش درمزرع خویش میبودم .

جنگلبان این جملات راباآه سوزناك اداکرد لرزش آوازش غم واندوه عمیق درونی او را آشکار میساخت .

- فکرش رامکن پدر کار قضا است و تو تقصیری نداری ، بمن نگاه‌کن ببین صحیح و سالم هستم راه حلی پیدا میکنیم بزودی بر تمام مشکلات فایق خواهیم آمد. ازناله کردن واندیشیدن چه سود؟ مابابد مقاومت کنیم .

- آه پسرجان چطور میتوانی بادست خالی مقاومت کنی وکاری را انجام میدهی؟ قلبه‌ام درحویلی بیکار افتاده کرمها آنرا مانند جگر من می خورند ...

- بهرصورت ... لازم نیست این قدر مایوس باشی توفرزند هاداری من، ایوکه . بمااعتماد کن ! حالاکه من آمده ام دیگر از چه می ترسی ؟

لیپا تلاش می ورزید تاباگپهای امید بخش خوددل رنجدیده پدررا تسکین دهد اما پیرمرد همچنان چشم بزمین دوخته بود و سرش را بلند نمیکرد گویی کلمات پسرش بگوش‌او نمیرسید . پسانتر مثل اینکه حا لت خماری برایش دست داده باشد صدا زد :

- گفتی ایوکه ؟... کاشکه میدانستی تاچه حدی اومارا مفتضح ساخت پسر وحشت‌زده

خواب طفل به پشت یا روی شکم؟

یك اکثریت اطفال از همان روز تولد به بعد به روی شکم خوابیده و چنان به نظر می رسد که ازین نوع خوابیدن احساس‌استراحت می‌نمایند البته در مورد اطفا لیکه تکلیف روده پیدا نمایند قسما صدق می کند چا فشارروی شکم تااندازه ای دردهای‌را که از ناحیه گا زات معده با شد تخفیف مید هد.

هستند یکعده اطفالی که در بدو امر اعتنائی به این موضوع نکرده تر جیح میدهند به پشت خوا ب

نمایند ، که این نوع خوابیدن یعنی به پشت دو نقص دارد .

۱ - هرگاه استفراغ (قی) نماید این احتمال بمیان می آید که را ه گلوی طفل را بسته کرده‌سبب خفه شدنش گردد .

۲- طفل تمایل پید ا می نما یـد تا عرض تما شای داخل اطاق بیك سمت متوجه باشد معمولا حصـه وسط اطاق که‌این و ضع سبب پهن شدن . عقب سرش میشود . گر چه بد ماغ طفل کدام‌نقص وارد نمی‌سازد ولی تدریجاً این پهن شدن یکطر ف سر درست می شود که ممکن است

بپدرش نظرافگند. ناگهان رنگ از چهره اش پرید چشمهایش ازحدقه‌برآمده بودندبی‌صبرانه پرسید :

ـ چه شده است ؟

جنگلبان که بسوی اونگاه نمیکرد آهسته گفت :

ـ خجالت میکشم برایت بگویم. ازروبرو شدن بامردم شرم دارم . میدانی خوا هرت حامله داراست بدون‌اینکه شوهر کرده باشد. چنین بدبختیها نصیب ماگردیده است .

لیپا چون فنری ازجا پرید دندانهایش‌را برهم فشارداده فریاد زد :

ـ دانستم مرتکب این کاررا می شناسم . فرزند آن گرگ که زندگی مارا تباه کرده است . من سخنی دراین باب شنیده بودم .

ـباوجودیکه زندار است آبروی مارابرزمین ریخت .

پیرمرد بالحن اندوهباری ادامه داد: من آدم ضعیف هستم‌قدرت مجادله رابایشان ندارم... آه پسرم توبخانه نرودردهکده مورد استهزای مردم قرار خواهی گرفت وآنگاه دست بکار خطر ناکی خواهی زد. صلاح دراین‌است‌که‌به شهر برگردی وبدل خواه خودزندگی‌کنی ماهم دراینجا بخداوندمتوصل خواهیم شد ...

لیپا داد زد :

ـ کیفر پدر ... کیفر،این مردم‌بایدبکیفر خود برسند . از این کار چشم‌پوشدند خطا است اگریك زره حقیقت هم دراین دنیا باقی مانده باشد .

بایداین ظالم بجزایش برسد. در صورتیکه توازاین کار اجتناب کنی من خودم بهرقیمت که شده اقدام خواهم کرد ، لیپا با مشتهای سنگین برسینه ای برهنه وپهناورش کوبیده ادامه داد :

ـ من سرم رادر گرواین این کار میگذارم واورا بمحکمه میکشانم ...

ـ برای چنین مردمی محکمه خطرناك نیست پسرم اگر هزار د لیل بیاوری بازهم بیگناه ثابت خواهد شد... صبح متوجه شدم که‌برای رفتن بشهر آمادگی میگرفت حالا میروم سر راهش می نیشینم وبااو حرف میزنم خدا کند دلش بحال مابسوزدوبرای جلوگیری ازرسوائی ماقدامی بکند ... می‌خواهم ایوکه رابروستای دوردستی ببرد چون من تحمل این ننگ را ندارم .

پیرمرد تفنگش رابرداشت وآماده رفتن شد. لیپا اندکی فکرکرد وبپدرش که می خواست برود نگاهی انداخته گفت :

ـ نی پدرجان توحالا خانه برو وآنجا آرام باش . من اولابشهر میروم تابایکی از وکلا مدافع مشوره کنم وبعدا چاره کار رامی‌سنجیم.

جنگلبان آه آتشین از جگر برآورد :

ـمادر دام افتاده ایم پسرم هرچه بیشتر تکان میخوریم به همان اندازه حال ما وخیمتر میشود ... من چطور میتوانم بخاطر چنین‌کاری پابمحکمه بگذارم خیلی شرم آور است ...

ـ پدر حرف مرابشنو خودت بقریه برگرد ودوروز بعد مادرهمینجا ملاقات خواهیم کرد .

پیرمرد اندکی تامل کرد بعددستش را تکان داده باپشت خمیده وبدن فرسوده از میان بته زار انبوه راهی دهکده شد. سرفه های شدید اندام رنجورش رامیلرزاند وسینه اش رامی شکافت .

لیپا لحظات طولانی درقفایش می نگریست پسانتر خودرا بزمین افگنده زارزار نالید .

وقتیکه بلند شد آفتاب بوسطآسمان رسیده داغتر بروی زمین میتابید. طبیعت بی حرکت بود حتی پرندگان خوش آلحان خاموشی اختیار کرده بودند . تنها صدای شر شر یکنواخت دریاکه ازدور بگوش‌میرسیدسکوت رامیشکست. لیپااشکهایش راپاك کرد وازراهی که آمده بود آهنگ برگشتن نمو د همین که از جنگل خارج شد راهی مار پیچ وغبار آلود که ازمیان تپه هامیگذشت پیش روی قرار داشت.

بقیه درصفحه ۱۸

دو سال را در بر گیرد .

هر گاه شما ازابتدا توجه نمائید ممکن است موفق شوید طفل خود را عادت دهید تا سر خود را حین که در بستر خود باشد بهر دوطرف دور بدهد و این کار به ترتیبی شده می تواند هر دفعه ای که طفل را در بسترش میخوا بانید سر ش را به طرفی قرار دهید که در نوبت قبل پایش قرار داشت باین وسیله یك قسمتی از اطاق که طفل به تماشای آن علاقه پیدا نماید پیدا خواهدشد وطفل سر خود را گاهی بیك طرف و گاهی به طرف دیگر دور خواهد داد که شك نیست در ظرف چند هفته محدودیك طفل به‌آن‌مرحله‌میرسد که نزد شما فیصله کند وترجیح دهد که روی شکم بخوابد یا به پشت ، بهر صورت بهتر است از همان اول وهله کوشش شود تا طفل عادت داده شود بروی شکم خواب نماید البته بعدتر اگرخواسته باشد ممکن است عادت خودراتغییر دهد.

قسمت دوم

مردهاره قول است

درروشنی بسیار خفیفکه فرق چندانی با تاریکی نداشت کاغذ پران پنج پارچه اش را دیدکه ازمیخچه آویزان است . با صدای کمی بلند گفت:

(ای درك چیلانی شمالاره تورانی) .

هنوز لحظه یی نگذشته بودکه به ناگاه، بادپشت دروازه آمد . درزه ودرختها به آواز خوانی شروع کردند. شیراز جاپرید. بااینکه هوابسیار سرد بود ارسی راباز کرد وسینهٔ تنگش راازبادیکه گریبان درختهارا گرفته بود پر کرد .

شب عید بود. نانوائی هازود تر ازشبهای دیگر دست بکار شده بودند . بوی تند بوته های سوخته درهوا پیچیده بود وشیرآن بورا تنفس کردوبه «به»، گفت. ازدو تارهٔ کاغذ پرانش گرفت وآنرابا ملایمت، دراختیارباديكه پله های ارسی رامی جنباند گذاشت وشور شورش داد .

آنوقت مثل اینکه درگوش کاغذپران نجوا کندگفت : صباعیداست صبا طاهره لباس نو میپوشد ، صبا بادختر ها روی ماچی میکنه ، وصبا ازپدر ومادرش عیدی میگره، وتواوکاغذ پران صبا چه میکنی آیاپرمیزنی پرواز میکنی سرخانیش میری یانی ؟ اگرمیری خوب خوب اگه نمیری پاریت میکنم دوتکیت میکنم، چیرت میکنم ، درت میتم. بعد کمی آرام شد. بسوی ستاره هالبخند زد وستاره هابسویش لبخند زدند .

باد غوغا برپاکرده بود، ازخلال صدای باد صدای ملا بالاشد که (الله اکبر)میگفت:

شیرگفت : خدایا توبزرگ هستی به حق پیرپیرها بهحق چاریار باصفا ، بحق امام اعظم وزیارتاکه مره بمراد برسانی .

شیرمثل اینکه کارمهمی کرده باشد به بستر رفت خواب خوشی زیر پلکها پش خانه کرد واوراتاسرحدبی خبری برد. صبح که بیدارشد، بادهم بیدار بود وباشدت کمتری لباسها ی رنگه وسفیدروی تناب بام راببازی گرفته بود. شیر ازاهتزاز آنها سمت باد راتشخیص کرد وازتهٔ دل ذوق زد .

شتابزده لباسهای گیبی نوش رابه تن کرد. دستهای پدر ومادرش را بوسید و(عید مبارك) گفت وبی سروصدا باچرخهٔ تار وگدی پرانش به بامبتی برآمد. بادمانند اژدهانفس ها ی طولانی وممتد می کشید وکاغذ پران را تکان میداد. شیر تارردار حلقه دوتاره گره بست وياهو پنج پارچهاش رادر اختیار بادگذاشت. کاغذپران بهشدت جتکه خورد مانندمرغ کلنگی به جلوجهید وهواوابه سوی بلندی ها پاره کرد. که ازخانه های روبرو نیزگدی پرانهای خوردوکلانی قیل شده بودند ، پنج پارچهٔ شیرمثل (فرفرك) بسوی آنهاتاربرد وچون باز تیزچنگالی فرازهمه قرار گرفت وچند تار را درچند دقیقه دروکرد. کوچگیها همینکه پی بردند باکی حریفاند کاغذ پرانهای باقیمانده راپائین کردند ومیدان راخالی نمودند . شیر تارش راکه چون دم تیغ بران وتیزبود با سّر انگشتش نوازش کرد وچشمش رابه گدی پران مست وچابکش که چون کبوترملاقی می چمید دوخت واز دور نقش (عیدت مبارك) چشمش راخیره کرد وگاری اصلی رابیادش داد .

آنوقت آهنگ یارگرد وقلاج، قلاج تار داد . کاغذپران چون موج بیتابی لوت های مستانه ودیوانه زدویك نفس خودرا برسر بام معشوقه رساند امافضلو که از گوشهٔ بامش شاهد آشوبگریهای گدی شیربود ومی فهمیدکه حریف چه میجوید غفلتا بجانش قیل کردوشیر رادر بهترین لحظه های شوق وشادی پریشا ن ساخت .

شیر همینکه گدی فضلو رادید کمی رنگش پرید امادست ازپا خطا نکرد وقبل ازاینکه فضلو کاغذ پرانش راخوب هوا کند ازهمان بالاگدیش رامثل شاهین غوطه داد وتارفضلو راچون پنیر خام دونیم کرد وباخود گفت : سزای قروت او گرم .

طاهره ازدنیا بی خبر بعداز سرمهٔ چشمها وچوتی موها، لباس قناویزش رابه بر کرد وبانظر های خریداری برابر آئینه قدنما جلوه فروخت تاصورت چون برگ گلش رادر نگاه دیگران بسنجد. آئینه پاسخ مساعدش داد و برویش لبخند زد .

طاهره ازخوشحالی چرخی زد ومقابل ارسی آمد. آئینه شفاف آسمان نیز برویش خند ید وآفتاب کاکل زری برسر وصورتش گرد طلا پاشید . طاهره بهبازی باجعد زلفانش مشغول شد وسرودی رازمزمه کرد. درین میان کبوتر سفیدی ازهوا گذشت وچشمان طاهره دنبالش راه کشید. کبوترازنظر غایب شد ولیعوضش کاغذپرانی در هوا باقی ماند که بـرویش (عیدت مبارك) جلب نظر میکرد. طاهره اول بی تفاوت وبعد باتفاوت نوشته را خواند بـا تبسم شگفت انگیزی برلبهایش دوید از کاغذ پران خوشش آمد وبدون منظور ومدعا گفت : (عید خودت مبارك) .

ولی کاغذپران دست بردار نبود ، مرتب پائین وبالا میرفت وبرسر بامها سایهمیافگند طاهره کنجکاو شد وازاتاق به بام برآمد و از دورشیر رابرسر بامبتی تشخیص کرد ودلش به ضربان افتاد. شیرهم طاهره رادید وسراپا هیجان وارتعاش شد. سر رشته ازدستش در رفت وکاغذپران چرخك زنان درحویلی سقوط کرد. ازقضا برادر خورد طاهره (فرید) بـه چنگش آورد ودوان دوان غنیمت باد آورده را پیش پدرش که گرفتار قربانی گوسفند بود وصدازد: بابه جان ، بابه جان آزاتی گرفتیم

میرزامحمدمحسن که درآن لحظه نمی خواست سکوت عاطفیش اخلال شودبه سرعت کارد را درگلوی گوسفند کشید وبعد ازلمحه یی، با خشونت خطاب به پسر ش گفت :

– جوان مرگ شوی چه گرفتی ؟

پسرك دق ماند. تری تری پدرش رانگاه کردوبه آرامی گفت :

– آزاتی گرفتم !

محسن خان گفت :

– بدکدی – پیش بیا .

فرید هراسان وشمرده نزدیك شد وكـاغذ پران رادردستهای خون آلود پدرش گذاشت .

طاهره ازبام متوجه پدر ونگران کاغذ پران بود. لکه های خون درلحظه های کوتاهی کـه محسن خان مشغول خواندن عبارت بود كـاغذ پران رارنگین کرد. محسن خان مثل اینکهبوی دسیسه وخیانتی به مشامش رسیده باشـد اینسو وآنسو دید وچشمش به طاهره برلب بام افتاد وبی تامل گدی پران رابا دستهای پرموبرزده اش پاره کرد وگفت :

حرام زاده مه کتیت کار دارم .

طاهره ازلب بام دورشدوفق زدوفریدگریان وشکوه کنان خودرابدامن مادرش انـداخت و دادزد :

– مادرجان بابیم آزاتیمه پاره کدآزاتیمه !

ومادرش سرکودکش رادربغل فشردوگفت :

– آستابچیم که نشنود بابیت حق داره .

فریدچرا، چراگفت وآنروز عید برای طاهره وبرای مادروبرادرش درچرا، چرا گذشت .

ولی طعم ضور کباب قربانی محسن خان را دوچندان عاصی وخون آشام کرد وازبام وتـا شام مانند ببرپیری غرید وگفتار کرد .

ازآنپس محسن خان دروازه بام را برروی دخترش قفل کرد وطاهره برای ماه هازندانی چهاردیوار حویلی ماند .

اواخر پائیز آنسال محسن خان بدونپرسان اهل خانه درگذردوری خانه نوخرید وکوچ و بارش را ازآنجا منتقل کرد. اما شیر غافـل وبی خبر همچنان کاغذپرانهایش رابرسرخانهٔ محسن خان تارمیداد ودردم راه هر مـانـع و مزاحمی رادرو میکرد. اماروزی همینکه ازکوچه گذشت بناگاه چشمش به قفل بزرگی افتادکه ازپشانی زخمی وآزرده دروازه محسـن خا ن آویزان بود .

ازدیدن دروازه بسته و خانه کـرایی در جایش خشك شد ودقایقی مات ومبهوت بـه دریچهٔ کور امیدهایش خیره ماند وآه سوزانی ازجگر کشید. دیگر دنیایش خراب شده بود. چه میتوانست بکندوطاهره راچگونه میتوانست بیابد؟ گذرهای بیشمار شهر ، کوچه بندیهـا، جاده های دراز وکوتاه، بیروبار مردم، نشانه های بی نشان وپشت سرهمه طاهرهٔ ناپیدادر غبار .... آه که عاشقی چه بلای بدوچه درد بیدرمانیست . آدم جزسوختن وساختن چارهیی ندارد .

برای شیر سراسر دنیارا طاهره پر کرده بود. خیال طاهره ، خنده ها، وقصه هایش و گپهای معنی دارش که میگفت: (توزیادتـر ازی سودایی میشی، خوراکت کم ورنگت زردمیشه وخوازچشمهایت می پره .)

شیر باخود گفتکه : اگه تمام دنیاره کوچه بگیره اگه دروازه های زمین و آسمان بسـته شوه ، اگه هفتکوه وهفت دریا پیش پایم پیداشوه بازام پشتشمیرم هرو، مرو پیدایشمیکنم دل سنگ بابیشه نرم میکنم اگه نرم شدخوب، خوب اگه نشد وابجانش .

کسیکه عاشق است ازجـان نترسد
که عشـق از کنـده و زندان نترسد
دل عاشـــق مـثال گـرگ گشنـه
کـه گرگ ازهی هی چـوپان نترسد

ازآن پس از نیش افتوتانماز شام، دربدر وخاك بسر اینسو وآنسو میرفت وازهرکسی نشان طاهره رامی جست ..

روی دور انداخته ازمراد کراچی کش سر چهارراه که کالای محسن خان رابخانه نوش برده بود سراغ خاله ودختر خاله راگرفت. بانشانی مراد اندکی گره ازکار کشوده شد وشیر راه براه وکوچه بکوچه خانهٔ محسن‌خان راپیدا کرد .

روز های اول کشیك هایش بخیر گذشت تااینکه روزی مزدور زن قدیمی محسن خان هنگام بردن خمیربه نانوائی متوجه‌کله‌کشکهای شیر شد وخبررابداخل خانه برد .

سه برادر پهلوان طاهره بدون اعتنا به داد وبیداد مادرشان به سر عت بسوی کوچه دویدند وشیر راسرچار سوق گیر کردند . بزرگترین شان محمود طعنه آمیزچیغ زد :

ـ اوموش اینجه چه میکنی ؟

شیربی آنکه خودش راببازد جواب داد :

ـ بچهٔ خاله مه شیر هستم شیر ، مره نمی شناسی ؟

نادر، دومین برادر طاهره که مکتب رو هم بود گفت :

ـ کاغذپران فروشی وکفتر فروشه کسی نمی شناسه توده کل‌کوچه هامشهور هستی .

شیراز هتاکی اوبجوش آمد وصدازد :

ـ خی کاکلی صبر کوتاببینی که نان چنه فتیر است .

آنگاه جنگ سختی شروع شد اولها شیر مثل شیر می جنگید ودهان ودندان بچه های خاله راپرخون کردولی پسانتر نفسش سوخت وازآنها مشت ولگد پیشمار خورد و کله کاپوسش یکی شد .

آنوقت خلاصگیر پیدا شد وجنگ مغلوبه پایان یافت کوچکترین برادر طاهره واسع که دلش یخ شده بود باپوزخند گفت : حالی دستت آزاد بروعرض کو .

شیر گفت :

ـ مه بچی عرض نیستم. آش مرد ها دیر پخته میشه !

شیر درحالیکه دوروپیشش رابچه های‌کوچه گرفته بودند لباسهای پاره پاره اش راتك داد وسرودماغ کفیده اش رازیرنل عمومی گرفت تاخونریزیش بند شدودلش تازه‌گردید . همان روز بادستمالی پرازنقل وشیرینی راهی هر کاره (خلیفه یاسین) شد ودرشمار شاگردانش درآمد .

پس ازسالی ماهیچه های بازوانش مثل‌توپ هفت پوسته‌پندیده وسینه‌اش چون‌سپرسیمینی سخت شد. درروز های کسرت ونرمش بجز خودخلیفه«یاسین» آنهم باصد چال وفن‌دیگری پشت شیررابخاك نمی آورد. شیر سرسرها شده بود وآوازه اش کل هرکاره هارا پرکرده بود.

نزدیکهای جشن روزیکه تمام پهلوانان درچمن حضوری باهمدیگر جوره میشدند . شیر سر (پهلوان محمود) قوی ترین برادر طاهره صدا زد اوهم پذیرفت وقرارشد که دیگر روز اول جشن باهم کشتی بگیرند. تاآنروز شیرقرادی نداشت محمود پهلوان پرزور وشیر مستی بود وهیچ بعید نبودکه شیررا لنگ خاك نکند و مسخرهٔ خلقش نسازد. شیرتا آنروز درزیارتها دعاکرد، وشب آخرتاسحرگاه پلك روی پلك نگذاشت وبه ساعت مصاف اندیشید .

سرانجام لحظهٔ موعود فرارسید و(شیر) و (محمود) شاخ بشاخ شدند دستهای محمود دراز تربود تاشیر بخود جنبید چاتش بدست حریف افتاد وسربه تالاق بگردن خورد مردم کف زدند وبرخی ازهیجان صلوات کشیدند .

رگ غیرت شیربه تورآمد خودش راجمع وجور کردواز آخرین کاریکه خلیفه یاسین یادش داده بود کار گرفت و (پهلوان محمود)از همان زیرچنان چت‌کرد که روزروشن برسرش تارگردید وستاره هادم چشمش بل بل زدند.

شیرمحمود راصمیمانه ازجا بلند کردرویش رابوسید وبی سروصدا ازمیان مردم پرهلهله وستاینده برآمد .

محمودکه هرگز چنین انتظاری نداشت بر استعداد بچهٔ خاله‌اش حیرت کرد ومثل مردها شام آنروز بخانهٔ خاله ازیادرفته اش آمد وبعد ازآشتی گفت :

ـ شیرجان راستی‌که توشیربود مه‌خطاکدیم گذشته‌ره صلوات ازین پس ماوتو بیادرقرانی هستیم .

شیرازشنیدن این حرف تکانی خورد ولی برویش نیاورد . باهم بغل کشی کردند وقول برادری دادند . به وساطت محمود شیر با محسن خان واهل وعیالش آشتی کردورشتهٔ سابقه دوباره استوار گشت . طاهره درین میان خوشحال بودکه بازشیر ازدام رسته را بدام افگنده است . ازاین روزروزبه روز رنگش سرخی می آورد وشادابتر میشد ولی شیرروز بروز زرد ترونحیف ترمیشد چه میان دوسنگ آرد بود. سنگ عشق وسنگ برادی . طاهره خواهر محمود بودومحمود برادر قرآنی شیر . طاهره یامحمود ؟ برادری یاعشق ؟ باخود گفت :

ـ ردهاره قول است عشقش سرم حرام . دگه خانیتان نمیرم . دگه گپشه نمی زنم دگه یادشه نمیکنم .

همان بودکه بعداز قسم بیخی کوچه‌بدل کردو سرش به (شهداء) و (خانقاه) کشید دیگر ها سرقبر هامیرفت وضوتازه میکرد نماز میخواند وپنهانی های های گریه سرمیداد . بوته هاو مورچه هارا برسر مزار آدمها میدید وبا خود می‌گفت : عاقبت مردن‌اسپت . دنیا تیر میشه . دنیا به غمش نمی ارزه.. دنیا چهار روزاست.

ولی باهیچ گپی آرام نمی‌گرفت، شبهابخانه برمی گشت وبرسر بامبتی ازهمانجائی‌که به طاهره (عیدمبارك) گفته بود میبرآمد و مهتاب اندوهگین راکه ازسربالا حصار بالامی شد و دنیاراروشن میکرد میدید . آنگاه زبانش باز میشد ومیگفت : او.. ماهتاب اوشو چهارده ، اوتك تنها مره میبینی شیره میبینی‌که گریه می‌کنه .

بعدلپ، لپ اشکهایش ازگونه های زعفرانی واستخوانیش میریخت وگریبان پاره اش راتر میکرد . مهتاب جوابش نمی داد وبی صدا از روبرویش میگذشت وپشت کوه هاپت میشد . آنگاه شیر تف می انداخت وبربی وفائی‌اهل دنیا لعنت میفرستاد .

شبهای پنجشنبه در (خانقاه کوچهٔ علی رضا (خان) درصف عارفان وروشندلان می‌نشست ازصدای سوخته وحزین خدادوستان حظ میبرد وقدری آرامش میبافت . ولی همینکه‌صبح‌میشد طاهره بازمثل (افتو) برابر چشمانش طلوع

بقیه درصفحه ۵۱

بقیه از شماره گذشته

دکتوراکرم عثمان

قصه‌نویس

به عقیده من باید قصه نویسان به گنجینهٔ بیکران ادبیات مردم توجه کنند ودر گفتگو های شخصیت های قصه ،ازین منبع استفاده برند، چه از جانبی مرحلهٔ از تکامل اندیشه وفکر مردم ثبت دفتر میشود واز جانب دیگر محتوی قصه ها غنی تر میگردد .

ـبه گفت وشنود در پیرامون قصه های شما وآدمهای قصه های‌شمادر همین جابسنده می‌کنیم ومیرویم به سراغ کار های دیگران.

شما کار کدام یك از قصه نویسان ما رابیشتر تائید میکنید وآنرا از دیدو چشم انداز خود ودر چار چوب معیار هاوضوا بطی که‌از آن‌نام گرفتید منطبق تر میدانید وازنظر اجتماعی وفلسفی ادج بیشتر میگذارید ؟

ـ راستش تاحال فرصت نیافته ام‌که تمام قصه های نویسند گان معاصر رامروز کنم **تابتوانم بادیدی نقد گونه قضاوتی راستین‌در** باره شان داشته باشم ،بااین حال درحد اطلاع وبر داشت ناقصم ،قصه هایی چنداز **اعظم رهنورد،اسدالله‌حبیب ،سپوژمی،** داود فارانی ،روستا باختری ومیثاق رابیشتر می پسندم .

ـوحال میرویم به سراغ آخرین پرسشـ اگر قبول کنیم که هنر عبارت است ازانتقال والقا یك سلسله تجارب حسی‌از یکی‌بدیگری وازجمعی به جمعی قبول کنیم که اگر کلمه شعر وقصه‌خوانی بتواندکار این القاراتسریع **وآسان سازد ناچار باید بپزیریم که‌اگر قصه** نویسی هنر است وشاعری‌هم هنر .کاردکلمه شعر وخواندن قصه نیز نمیتواند از هنر بر کنار بماند ، با این مقدمه می خواهم بپرسم شما که هم دکلماتور هستید وهم‌قصه خوان این دوشکل القاء را هنرمی‌پندارید،اما خیرواز نظرشما کدام یك مشکل تراز دیگری است ؟

ـباتعریفی که شما ازهنر نمودید به همان شان عقیده د ارم که شما دارید ،یعنی هم دکلمه راهنر میگویم وهم قصه خوانی را،و این دومی را مشکل تراز دکلمه شعر، چه‌در کار دکلمه ریتم وآهنگ خود شعر بسیارـ ترکمك میکند در انتقال تاثرات حسی وباز دهی وگرفت آن،در حالیکه در قصه این ریستم وآهنگ خاص وجود ندارد ویا کمتر وجود دارد واین قصه خوان است که باید تمام خصوصیات عاطفی آدمهای قصه‌رابا خواندن خود درذهن شنونده بنشاندو شنونده خودرا در تاثرات این آدمها شریك سازدو آنها رادر همان مقطع زمانی که قصه درآن آغاز میابد وانجام می پذیرد متوقف سازد، البته این گفته را بدان معنی نگیرید که‌من قصه خوانی هنر مندم‌ویاد کلماتوری ورزیده که‌در کار من عیب فراوان است وبیش از اندازه .

ـآقای دکتور عثمان اجازه بدهید ازجانب ژوندون از شما تشکر نمایم که حاضرشدید **دراین بحث شرکت کنید وحرف هایتانرابا** مادر میان گذارید .

ـمن هم‌از ژوندون متشکرم

بعدازسه‌سال رکود
فابریکه پشمینه بافی پلچرخی مجدداً فعال گردید

راپور: م. ارغنون

«به‌اساس تجو یزدولت‌جمهوری فا بریکهٔ پشمینه بافی پلچرخی کابل که‌سه سال‌قبل متوقف شده بود مجددا شروع‌بکار نمو ده واز این به‌بعد تحت نظر وادارهٔ وزارت‌معادن وصنایع به‌فعالیت وتولیدات خود ادامه‌خوهد داد. »

این‌مطلب رایك منبع وزارت معادن‌وصنایع به‌خبرنگارماگفت :

«این فابریکه که‌برای تولید مواد مورد ضرورت وغرض بهره برداری بیشتر ازسامان تخنیکی آن به‌سرمایه ۶۲٫۵ملیون شروع‌به‌کار کرده‌بود، نظربه بعضی عوامل ورونماشدن نواقص ماشینی وتخنیکی درماشین آلات ، خرابی وقناعت بخش نبودن وضع‌مالی وتکافو نکردن پول مصرف وهمچنان غیرمنظم بودن تنظیم واداره ،سه‌سال قبل ازفعالیت افتاد و علت اصلی این‌عدم فعالیت خسارهٔ پو لی بود که‌فابریکه درسال های اخیر متحمل گردید .»

منبع گفت :

« باوجود بازار مونو ، تولید مواد به سویه بهتر واقتصادی تر، وهجوم‌مشتر یان انفرادی وموسسات تقریبا ۱۴۷ ملیون افغانی ازسهمداران خویش مقروض گردید ».

منبع‌افزود :

قبل از رکود فعالیت دراین فابریکه، تقریبا به تعداد پنجصد نفر زن‌ومرد مشغول کار بودند که اکنون بعداز سه‌سال تو قف‌فابریکه دوباره شروع به‌کار می‌نماید وآن عده‌کارگران که‌تااخیر تدویر فابریکه اجرای‌و ظیفه‌میکردند ودرسال ۱۳۵۱ نسبت تعطیل شدن‌فا بریکه مرخص شده‌بودند میتوانند دوباره و ظایف شانرا درفابریکه ازسر بگیرند.

وماتاکنون موفق شدیم که ۱۷۰ نفر تازه کار رااستخدام وتحت تر بیه قرار بدهیم . البته در پروگرام کار سه ماه بعد ، ثلث دیگر وبعداز گذشت ۹ماه درحدود پنجصدنفر استخدام خواهدگردید .

منبع گفت :

«پروگرام کار درفابریکه به اساس سابق طرح گردیده وروزانه هشت ساعت‌فابریکه فعا ل‌خواهدبود.

سرمایهٔ فعلی فابریکه درحدود بیست ملیون افغانی ازطرف د و لت تخصیص داده شده که‌همه امور آن مستقیما زیرنظر ریاست صنایع‌مراقبت میگردد.»

ریاست صنایع درپاسخ پرسشی که مواد خام به‌چه اساس خریداری‌میگرددگفت:

ماشین آلات بعدازسه سال رکود درحال فعالیت اند.

شعبهٔ‌پشم‌پاکی فابریکه فعال است
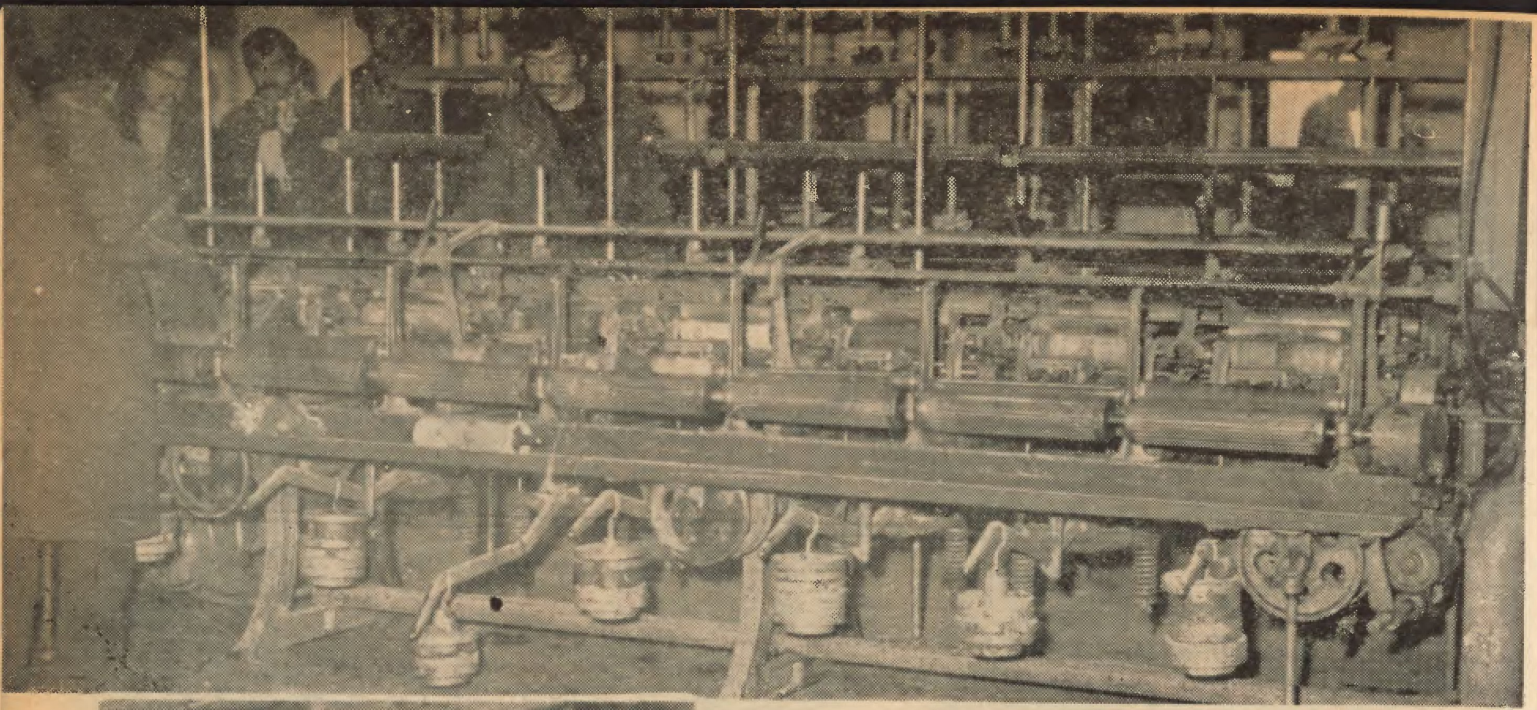
برای استفادهٔ بهتر از ماشین آلات نواقص تخنیکی باید رفع‌گردد .

«موادخام برای تولید جنس دراین‌فا بریکه به‌اساس قرار داد باشخاص انفرادی‌صورت گرفته وپشم گوسفندی ، پشم بزی ، وپشم شتری‌مو اد خام‌آنرا تشکیل میدهد که‌قسمت زیاد آن ازاهالی قندهار نسبت خوبی‌نوعیت پشم خریداری می‌گردد. امادر صو ر ت‌لزوم وتغییر نوعیت جنسی‌درآینده امکان دارد کـه ازمواد وپشم های خارجی استفاده به‌عمـل بیاید . »

منبع ادامه داد :

«برای استفاده خوبتر ازماشین آ لات‌یك مدتی لازم است که‌درهمه امور تخنیـکی و ماشینزی فابریکه تجدید نظـر صورت گیرد، وآن عده ماشین های که‌کهنه وفرسوده شده وغیرقابل استفاده است باید زیر تر میـــم گرفته شده وبرای سهو لت در کارهاوپیشبرد امور درنظر است‌تا ماشین های جدیـــدی خریداری گردد. »

ریاست صنایع درجواب سوالیکه فابریکه فعلا دارای چندپایه ماشین بافت است چنین گفت:

«البته فابریکه دارای شعبات مختلـــف می‌باشد وفعلا شعبا ت‌سورت ، نخ‌بافی،بافت ورنگ آمیزی مو جود می‌باشد ،در شعبـــه بافت پنجاه پایه ماشینی موجود است که‌فعلا ازیك ثلث آن کار گرفته شده و باقی آن در آینده عیار خواهد گردید. وهمچنان در شعبه نخ تابی یکصدو پنج‌اه دوك مو جوداست‌که فعلا ازیك ثلث آن کار گرفته شده است .

درپاسخ‌سوالیکه مواد تولیدشده تاچه حـد احتیاجات عامه را تکافومیکندگفت :

«البته تکهٔ پشمی قسمت زیاد ازضرورت دوایر عسکری رارفع خواهدکرد، ودر پروگرام تولید کمپل برای فامیل ها وقالین هـــای یای انداز باعرض ۷۰ سانتی‌به قیمت‌نا زلو متوسط مدنظر گرفته شده‌است .

در آینده پلان های وسیعتر وگسترده تر برای‌جلوگیری ازنواقص ماشینزی وتولیدمواد خوبتر که‌بتواند به‌صورت عموم احتیا جات‌مردم رارفع بنما ید درنظر است که‌امید وارم بـه همین زود ی ها پلان های دست داشته‌جامهٔ عمل پوشند.

وهمچنان درپرو گرام ما تنظیم وسا یـل ترانسپور تی نیز شامل است تاکارگران از لحاظ فاصلهٔ راه بمشکلات رفت وآمد موا جه نشوند .

یافته بودند، فضای باغ وهوای مطبوع آ نرا باصدای سحر آمیز خویش وجـد ونشاط بخشیدند ... بازهم از سبوهای نفیس (یق-بق) باده درساغر هاریخت . شاعران شوخ طبع باده پیما باخواندن ابیاتی دایر به بـاده و محفل انس، ساغرزدند... دانشمندان زنده د ل زیباترین ابیات ورباعیات شا عران رادروصف دختر ازوبادهٔ ناب یکی ازپی دیگر خواند ند درباغ شعر خیام جاویدان دسته گلی که آنها نچیده باشند. باقی نماند .

نوبت به هزل ومطایبه رسید. نوایی نیـز مانند سایر مهمانان ازتهٔ دل خند ید . در برابر نکته های هزل آمیزی که بوی متو جه میگردید، فی البدیهه باسخنان نیشدار پاسخ میداد. خوا جه غیاث الدین بامهارت شگفت انگیز خود هنر نمایی کرد . اوبسان نوجوانی شوخ وبیباك برقص وپایکوبی پر داخت و انواع سرودها خواند واز برخی شخصیـت های معروف هرات چنان ماهرانه تقلید نمود که حاضرین ازشدت خنده روی شکم ها ی خود دست گذاشتند.

اوپیرمرد ی فروتن وبی پیرایه است . ازمسحی (چملـك) تادستار عادیش ر نگ درویشانه دارد. ازظاهر ساده و متـواضع نیروی معنوی بزرگی بوضاحـت ا حسا س میگردد .

بارها چنین اتفاق افتاده که بر خی باشنیدن شهرت وآوازه جامی، اورا شخص پرصولت ودبدبهٔ آراسته بالباسهای زریـن تـصو ر کرده ، امادر اولین برخورد باجامی حقیقـی بامرد کهنسالی روبرو گردیده که کسو ت درویشانه اش ازقماش درشت ارزان قیمـت دوخته شده است . بیننده در و هلـهٔ اول اورا از زمرهٔ خادمان جامی پنداشته،امابعدا دچار تحیر گردیده واز خجالت سر خ شده است.

جامی ،مهمان رابه نشستن بالای پوستی مـلایم دعوت کرد. خودش در جای سا بـق میان توده های کتب نشست .

او آهسته دست خویش را برریش سفیـد کش کرده گفت :

ـ واقعا امروز دل مشتاق دیدار جنـا ب شان بود

خبرباز گشت علیشیر نوایی بهـرات وانتصاب اوبحیث مهر دار دو لت ، چـون حادثه مهمی انعکاس میکند. اهالی خراسان این تقرر را بفال نیك میگیرند وچشم امید بسوی او میدو زند.

چندی بعد میرزا یادگار یکی ازشهزادگان تیموری علم بغاوت بلند میکند وباو جـود شکست فاحشی که از حسین بایقرا میخورد،موفـق میشود دراثر خـیانت برخی ازسر گردگان (بیگها) ، شهر هرات را اشغـا ل نما ید .

حسین بایقرا پس ازمدتی آوارگــی دربادغیس ومیمنه سر انجام شامگاهی برهرات هجوم میبرد وبیاری نوایی قدرت ازکفرفته را دوباره بدست می آورد ومیرزایاد گار را بقتل میرساند.

درزمستان همان سال براساس یك فرمان علیشیرنوایی بهوظیفه خطیر امارت انتـصاب میگردد این اقدام در عـــین حا لیکه حس خصومت وکین توزی مخالفان را برمی انگیزد، مورد تایید اهالی عدالت پسند هرات وکا فهٔ مردم خراسان قرار میگیرد.

روزی بعداز آنکه پیشنها د های نوا یی درمورد بهبود امور ورفع نواقص موجـــود دردستگاه دولت طرف تایید جدی سلطان قرار نمیگیرد، وی ناراضی از کا خ سرای خارج میگر دد ونزد شاعر بزرگ عبدالرحمن جامی میرود.

نوایی اظهارداشت :

ـ دلم مرا هرساعت بسوی این مسکــن میکشاند، اماچه میتوان کرد که نجـــات از مشکلات ممکن نیست .

ـ معاذیر شمارا حتی خداوند می پذ یرد، چه رسد به زرات خاکساری مانند ما ! خدمت صادقانه بمردم، خاصهٔ انسان کامل است. اینگونه زحمت ومشقت را اساسا فرا عـــت بایه شمرد .

نوایی آزردگی خودرا ازبی نظمی ها وحق تلفی ها یی که در دستگاه روی میـد هد، باختصار بیان داشت جا می به آهنگی مـلا یم گفت:

ـ ماتازه شگوفه های محبت شمارا نسبت بمردم می بینیم .بعد از ین نصیب مردم باد تا ازثمر فراوان آن بهره ور گردند. با یـد هرگونه مشکـــلات را باسلطان در میـا ن نهـــاد .

این دوشاعر صرف نظر از تفا و ت سن فرزندان (دوگانه) تاریخ بودند. غنای نیروی معنوی بزرگی که در شخصیت هر دو وجود داشت، هردوی آنهارا با رشتـهٔ دوستـــی ناگسستنی وخلل ناپذیر بهم پیوند میداد : نوایی نسبت به جامی که در سن وسال پـدر اوست ، بخاطر دریای دانش ، شعر عا لـی قلب بزرگ وپاکش ، ازهمان دوران خـرد سالی اخلاص میورزد وچـون استاد خـود گرامیش میدارد. جامی نیز به نوایی به نسبت عین فضایلش علا قمند است واین شاعـر «ذو اللسانین» که عصر ها مد عیان، زبا نش راشوره زاری بیش نمی پنداشتند ، ولی او توانسته بود درهستهٔ وسیع وگسترده آن چمن زار های شگفت انگیز ببیند واز گلهای تازهٔ آن خرمن ـ خرمن ـ گلدسته های پر فرو غ ببندد، ودرسنگلاخ هـدف با ارادهٔ آهنـین گام نهد واستعداد های گوناگون را به نحو درخشانی در خویشتن گرد آورد، تن درمیدهد وبه وجود دوست معاصر ی چون وی میبالد.(۱)

مانند همیشه صحبتی گرم وصمیمانه آغاز یافت. نوایی غالبا پیرامون فلسفه تـصو ف به بحث میپرداخت . جامی نه فقط در یـــن رشته تبحر داشت ،بلکه ازنمایندگان بزرگ این فلسفه بشمار میرفت وزندگی خویش را باایجابات آن هم آهنگ ساخته بود .صحبت فلسفی هردو شاعر بر نگینی وشورانگیزی افسانه ها ادامه یافت.

نوایی جامی رادعوت نمود تادر بارهٔ زندگی افکار وسلوك شیخ های مـعـروف تاریخ و افسانه های مربوط به آنان اثری بنو یسد . جامی اظهار داشت که مدتهاست چنین آرزویی را دردل می پروراند وحالا ممکن است باالهام ازنوایی ودرسایه مساعدت وی چنین کتا بی تالیف نمود.

نوایی شادمان شد وتر جمهٔ آنرا از دری به ترکی همینکه اثر تکمیل شود، وعده داد. دربارهٔ کتاب خیلی به تفصیل سخن گفتند .

(۱) دوستی وعلایق صمیمانه میان جامی ونوایی واقعا عجیب وبیمانند بـوده است . نوایی در آغاز هردفتر (خمسه) خود مراتب این ارادت وصمیمیت رانسبت بجامی ابـراز داشته وجامی نیز بار ها طی اشعار ونامه های خویش ازین پیوند یاد آوری کرده است،از جمله درقسمت اخیر (خردنامه اسکندر ی) خویش خطاب به نوایی چنین می گوید:

ز هـی طبع تو اوستاد سخن
زمفتـاح کلکت کشا د سخن
سخن راکه از رونق افتاده بـود
بکنج هوان رخت بنهاده بو د
تو دادی دگرباره این آ بـروی
کشید ی بجولانگه گفت و گوی
صفا یا ب از نور رای تو شد
نوایی زلطف نوا ی تـو شد

(عبدالرحمن جامی ، هفت او رنگ، اورنگ هفتم (خرد نامه اسکندری) بـه تصحیح ومقدمهٔ مدرس گیلانی، تهران ۱۳۳۷ صفحهٔ ۱۰۱۲-۱۰۱۳)- مترجم .

نوایی به‌چنارهای جوان که‌در صحن حویلی مقابل دریچه قدکشیده بودند، نگـــاه کرد . ناوقت شده بود. بــــرای باز گشت اجازه خواست . جامی به طاق بالای سر خوددست دراز کرده کتاب قطوری رابرداشت یکی از اوراق مقطوع کم عرض را ازمیان آن‌برداشته تبسم کنان گفت:

ـامیر، شما از دریای دل خویش درگران بهایی بیرون کشیده اید که درمیان‌مـــردم شهرتی فراوان یافته است. مانیز کوشیدیم تاچیزی بهمان اسلوب بنو یسیم. اینك ببینید شاید مقبول خاطر واقع گردد- ورق را بـــه نوایی تقدیم کرد.

نوایی نظر خودرا اول نوشتهٔ زیبای‌جامی دوانید .این جواب غزل مشهور نوایی بودکه بامصرع (ای کاش ازجمال عالم آرا پــــرده برنمیداشتی) آغاز می‌یافت‌وبعین وزن وقافیه توسط جامی سروده شده‌بود :

دیده‌ی دیدار آن دلدار رعنا کاشکـــی
دیده روشن کرده‌ی از خاك آن‌پاکاشکی

نوایی غزل را باشور وشوق وآواز بلنـــد خواند. به چشمان آرام ، مطمئن وپرنورشاعر که از زیر ابروان پر پشت ورسیده اش‌نگاه میکرد ، چشم دوخت و بافرو تنی ا ظهار داشت :

ـدرمورد اینکه غزل ماميان مردم تاحدودی شهرت یافته ، روایاتی وجود دارد، اما ایـــن اثر بدیع که شما بادروگهر الفاظ آ نـــرا پیراسته اید، بدون تر د ید شهرت جهانی خواهدیافت.

تبسمی صمیمانه پاکی از صفای قلب بر چشم ووجنات جامی دوید .

ـاجازه دهید تانسخه ای از روی آن‌بردارم نوایی باچشمان خود به‌جستجوی قلـم‌ادوات پرداخت .

ـزحمت نکشید ـجامی آهسته بادست خود اشارم کرد- این نسخه را فقط برای شمـــا برداشته‌ام.

ـدرینصورت ارزش تحفه شما برای مابی نهایت زیاداست.

نوایی ورق کاغذ رابدقت قات کرده‌درجیب گذاشت وبا شاعر وداع نمود. جامی او را تادر وازهٔ بیرونی‌مشایعت‌کرد.

***

پس ازنماز خفتن در حدود چهل - پنجاه تن استاد از مشهور ترین معماران، بنایان، سنگتر اشان ونقا شان هرات روی صفـــهٔ (بنفشه باغ) گرد آمدند . هر چند اکثـــر آنان از تحصیل درمــــــدر سه مخصو ص بهره ور نبودند ،اما باآنهم استادان عجیبـــی بودند که تجارب قرون گذشته را ازخودکرده فکر واستعداد ی خلاق داشتند. شاعر بـــا استادان درباره بناهای بزرگی که‌قرار بوددر کنار (انجیل) (۲) اعمار نماید مذاکره کرد وتا نیمه هـــای شب با آنـــــان بمشو ره پرداخت .

فصل سیزدهم

مجدالدین درباغچه خوش آب وهوای خود که‌زمینش رابه درخواست از سلطان گر فته بودمجلس ضیافتی تر تیب داد. گلهای‌بـاغ تازه شگفته ،رنگ نقش ونگار کوشکهاهنوز نخشکیده ودر ختان کو چك هنوز قد بـــر نیفراشته بودند... رخساره های بیك ها و عامـلان باده خوار که به میگساری پیهـــم اعتیاد داشتند ، از افراط وباده نوشی بـــه سرخی گراییده بود، اماهوشیار انه صحبت میکردند.

تنها کیف شهاب‌الدین که چهره‌ای‌کمرنگ وبی خون بسان نو شمار ها داشت ،چاق‌بنظر میرسید امیر نمیتوانست باهیچ یك‌از مهمانان هزل ومطایبه کند ،از ینکه کمیدین معروف عبدالوسیع فرا خوانده نشده بود، شکایـــت باقیدارد

(۲) نهر انجیل معروف هرات .

د شاه محمود زیارمل ژباړه

طالع پیژندنه په اروپا کی زیات پیروان لری

ځوان جادو ګر چارلزدوون چه‌د سیاسی حالاتو په ا تکل مشهور دی

یو مشهور انګلیسی جادوګرچه دخپلی ښځی سره یوځای یی یو ښو ونځی جوړ کړیدی

طالع پیژندنه دیو مسلك اوعلم په‌حیث څه نا څه دری زره کاله دمخه پیل شوه او داکار دلومړی ځل دپاره بابلیانو پواسطه منځ ته راغی بابلی کاهنان به په صاف او روښان اسمان کی داسمان په لور ځیر شو او هڅه به‌یی کوله چه ددغو رڼو اسمانی اجرامو په برخه کی ګټور معلومات لاس ته راوړی په هغه وخت کی طالع لیدنه د نجوم د علم سره تړلی وه او هغوی دهمغه محدو دو خبر نو څخه چه‌پلاس یی راوړل‌هڅه به یی کوله چه د هغوی پواسطه د کرنی دمحصولاتو اخستلو او مذهبی مراسمو د اجرا کولو لپاره مناسب وخت وټاکی بده نه ده چه پدی هم و پوهیږی چه جنتری او ساعت هم دهمدا رنګه فعالیتو نو د سر ته رسو لو په‌تر څ کی په‌ابتد ائی‌تو ګه منځ ته راغلل .

لږ وروسته بابلی او مصری کاهنانو او نجوم پوهانو کوشش‌وکړ چه دطوفان دملخو دحملی، وچکالی ، په جګړوکی دبری او ناکامی‌او ځینی نور حیاتی مسایل د ستورو حرکت اوموقعیت څخه درك کاندی‌اود نوموړو مسایلو اټکل وکړی او پدی تر تیب دماتی او زیا ترونورو آفاتو مخنیوی وکړی.

درنسانس نه وروسته په‌اروپا کی دطالع پیژندی بازار کرار کرار خپل اهمیت دلاسه ور کړو خلکودغه‌عنعنه په خرا فاتو کی‌وشمیرله‌د ۱۹۳۰ کال نه را پدی خوا په اروپا کی طالع پیژندنی بیرته رنګ او رونق پیدا کړ په ۱۹۳۲ کال کی د سندی اکسپرس نامتو ورځپانی چه په انګلستان کی خپریږی‌خپل‌یو ستو ن یی دطالع پیژندنی لپاره خلاص کړ او یو زورفال کتونکی یی‌هم‌استخدام کړ تر څوچه زیاتره پیښبی دستورو دحرکت څخه معلومه کړی او په ورځپانه کی‌یی ولیکی دغی ورځپانی به تل دول، دول پیښبی اټکل کولی او چابه ورته پاملرنه نه کوله ترڅو چه‌یوه انګلیسی لویه‌الو تکه‌چه دپی (۱۰۱) په نامه یادیدله راوغورځیده او ټول مسافرین یی مړه شول هغه وخت نوموړی طالع پیژندونکی د ورځپانی دتیرو ګڼو په استناد وویل (ما دوه میاشتی او یولس ورځی‌دمخه دغه پیښبه دستورو دحرکت څخه‌اټکل کړی‌وه) .

څه وخت‌چه‌همغی ځانګړی‌شماری ته مراجعه وشوه ولیدل شو چه ادعا ئی واقعیت لری اود نوموړی پیښبی اټکل په کی په دو سته توګه شوی‌ؤ .

ددوهمی جهانی جګړی په وخت‌کی دانګلستان د جاسوسی سرویس ته خبر ورسید چه هټلر دخپل هر لوی اقدام دسرته رسولو او په نورو هیوادونو باندی د حملی کولو دمخه لو مړی دخپل مخصوص ستوری پیژندونکی‌چه (کارل ارنست کراف) نومیږی سره‌سلامشوره کوی چه که چیرته نوموړی شخص وخت اوساعت مناسب ولید نو هټلر په حمله لاس پوری کوی .

د اینتلجنس سرویس مامور ینو لومړی دهټلر دکارونو دبی اغزی‌کولو لپاره یومجا رستانی طالع پیژندونکی او مشهور فال بین چه (لوئی‌دوویل) نومیده استخدام کړ چه دستورو حالات و څیړی اود خپل کنترول لاندی یی ونیسی او په نتیجه‌کی هغه خبری او معلومات چه دهټلر نجومی یی هغه ته ورکوی ور څخه ځان‌خبر کړی اود دغی لاری څخه په هټلر باندی بری ومو می .

مجارستانی طالع پیژندونکی د غه کار په بریالیتوب سره سرته‌ورساؤ اوبیاوروسته دانګلستان‌دجنګ‌وزارت هم‌یونامتو نجومی پیداکړ چرچل دغه دغه پیشنهاد ومانه اودغه کاریی‌غوره وګانه داد تعجب خبره نه‌ده چه د انګلستان زیاتره سیا ستمدا ران خپله کامیابی او بریالیتوب دهمدغه ستورو پیژندونکو محصول بولی .

نن ورځ په انګلستان کی طا لع پیژندنی ټولنی اوځانګړی اتحادیه‌لری چه‌په مناسبو وختو نوکی‌راټو لیږ ی دکار او کسب‌اوآسمانی ځیړ نوپه‌برخه کی سلامشوری کوی ددغی اتحادیی مشر د (راجر لیوت په‌نامه‌یا دیږ ی چه یوکسبی طالع پیژندونکی اونطاق دی نوموړی په یوی تلویزیونی بیانیه کی وویل: (زما کار او کسب باید بی ارزښته ونه ګڼل شی یاداچه د تیر وخت په شان هغه ماور الطبیعه ونه ګڼی دغه کار په علمی‌اساساتوولاړ دی او زما په ګمان لږه موده وروسته به په پوهنتو نونو کی هم تدریس شی .)

دانګلستان دطالع پیژندونکو ټولنه ۸۰۰ غړی‌لری ۵۰۰ تنه په انګلستان او دری سوه تنه دهیواد نه دباندی په فعالیت بوخت دی نوموړی اتحادیی ددولت درسمی اجازه نامی په‌واسطه یو ښوونځی هم جوړ کړی دی چه په هغی کی دطالع پیژندنی او ستورو دحالاتو په‌بر خه کی تدریس کیږی‌د هغی دوره دوه کاله‌ده‌او په‌دغودوو کالو

پاتی برخه په ۵۱ مخ کښی

زموږ حرفه‌ای فالبینا ن په‌دومره تفاوت چه ددوی کسب غولو نکی ده

قصه ای از غصه ها

غصه ای من ... آری غصهٔ من غم واندوه‌من ازماجراها ، از عشق های آتشینی که بالاخره به شکست وناکامی منجر گردیده است رنگ ومایه ندارد ، غصه‌ای من خارج ازاین هاست، تنهابرای خودم است . من نمی خواهم کـه شماتعیین کننده وگره کشای مشکلم باشید . فقط میخواهم که نشراین نامه تسلی برای درد من وپندآموز برای امثالم باشید. فقط همین .

من ازولایت قندوز برایتان نامه میفرستم. چهار سال قبل عروسی کردم. وفعلا چشمانم نظاره گرخنده ها، شادیهاو هلهله های‌اطفالم می باشد . همه چیز به خود رنگ نشاط را گرفته است، خانه وکاشانه ام لبریز ازخوشی وشوق پایان ناپذیر یست ولی در پشت این همه نشاط اندوهی بسان موریانه مرامیخورد و شکنجه ام می نماید .

بازن بیوه ای آشنا شدم ،درحالیکه خودم زن وچندطفل داشتم . این زن باعشوه گریهایش، باطنازی هایش برایم دامی گسترد ومرا اسیر خویش ساخت.

فکرزن وفرزند، همه وهمه چیز رادر وجود من کشته بود. فقط میگفتم : اوباشد وبس . اومیگفت چند سا ل قبل عروسی کـردم شوهرم دراثرتصادم درگذشت وفعلاتنهایم .

وقتی باو پیشنهاد ازدواج کردم خنده ایکه مملوازنیرنگ های کشنده بودکرد، جسورانه وبی باکانه جواب داد :

ـ تازنت راطلاق ندهی، هرگز به آرزویت نمیرسی :؟

این سخن بسا ن مس مـذاب مـرا تـاب دادوبی اراده ام ساخت .

اطفال بی‌گناهی که هرشب به انتظار پدر دقیقه شماری میکردند . زنیکه برای راحت و آسایش اطفال وهمسرش ازهیچگونه خودگذری دریغ نداشت در پهلوی این هوس زود گذر شکنجه ام میداد هوسیکه آنی بود و احتمال فرونشستنش حتمی !

ولی آن زن عشوه‌گر وحیله باز، باردیگر مرادرگردباد هوس قرار داد وگودال عمیقیکه باتارهایش باطنازی هایش مخوف تر میشـد برایم حفر کرد بالاخره ازپاایستادم و مجبور شدم زنم راطلاق بدهم .

وزنم که بزرگوارتر ازاو بود قناعت کرد و وقتی همسرم راطلاق دادم آن چنان شعفی درمن محسوس شدکه‌گویی فرشته‌یی‌خوشبختی بال وپرش رابسوی من گشوده است . بسراغ زن جدید رفتم بهانه تراشیده و گفت :

ـ تواولاد داری من نمی توانم بافرزندانت زندگی کنم ؟

ای وای ! که چه سرنوشت شوم وتلخـی درعقب این نیرنگ درانتظارم بود .

چندین مرتبهٔ دیگر بازبه سراغش رفتم او بازبهانه آورد گفت :

ـ بفکر فرزندانت باش وازمن بگذر کـه از توسست اراده تر و هوس آلود تر کمتـــر دیده ام ...!

چندروز قبل خبرشدم که با مرد دیگـری عروسی کرده است اکنون این منم که باید کفارهٔ گناهان خودرا ، خودبدهم واکنون این منم‌که درتنور پشیمانی وخوش باوری خـود بسوزم وبسازم . ویک عمر در برابر زن بـا وفاییکه مادرفرزندانم است احساس انفعال و شرمساری کنم ....

تهیه وتنظیم ازمریم محبوب

زوندون ومردم

مردیکه گذشت زمان برایش مفهومی ندارد وفصول سال برایش یك نواخت است .

انگشتان هنرمند خلیفه امان

برای شما روز نامه چیده ومجله چاپ کرده است .

• • •

روزنه های مطبعه ،تنها آینه است که سالها غروب را،از آن تماشا میکنم ...

• • •

مردی که عشق رانمی‌شناسد ،در واپسین‌روز های هفتاد سالگی ،نیرومند وبااراده‌است.

• • •

در گذشته ها،کتاب هارا باچاپ سنگی‌وبکمك سیاهی وزردهٔ تخم چاپ می کردند...

زنان ماعلیه خرافات وتقلید های بی مورد سخن در محاذ

دهاقین مابرای مجادله باآفات زراعتی ازمعلومات فنی بر خوردار اند.

رول زنان مادر تولید صنایع دستی در خور تمجید وقابل ستایش است .

اینان باهنرخوددراجتماع سزاوار احترام اند .

درچشمانش دنیای ازامیدمشاهده میشود .

گل احمد زهاب نوری

شامگاهان غر
رااز، روزنهٔ
بلند مطبعه ت
می کنند

مردی، نیم قرن در هیاهوی دستگاه‌های طباعتی

فریاد پسرك روز نامه فروش بلند است، درهیا هوی جاده بسویش میروید ،سکه‌یی بدستش میدهید وروز نامه یی می خرید، ساعتی آن را ورق میزنید ،راپوری رامی خوانید ،از خبری آگاه می شوید ویادرلابلای مقاله یی بانکات تازه یی آشنامی شو ید ...

روزی بعد، سرگرمی خانواده تان را، ورق زدن مجله یی تشکیل میدهد، یکی‌عکسی را تماشا میکند، دیگر جدولی راحل میکند، آ ن دگر شعر می‌خواند وپابپای خبرنگار ، لحظه های ماجرای راتعقیب‌میکند ...

وباز روزی دیگر، روزنامه‌ی دیگر و مجله یی‌تازه‌تر ... امادر ین میان گروه زیادی تلاش میکنند ، خبرنگار، بدنبال خبری میدود مترجم ازمیان ده‌ها نشریه، مطلبی راتر جمه میکند، داستان نویس داستانی رابروی کاغذ می‌ریزد ومدیر مجله، یاروز نامه، آن ها را گردمی آورد ، بررسی میکند وبعد تازه مرحلهٔ دیگری آغاز می‌شود ،مرحله یی چاپ ...

درمحدودهٔ چاپخانه ها، هیاهوی ما شین ها ی‌طباعتی بلند است ،تك تك لینوتایپ، چون صدای یکنواخت ساعت گوش هارامی آزارد ،کاغذ هابه هرسو ریخته است ورنگ های روشن ونیمه روشن،سیاهی هاهمهو همه دست بدست هم داده ومحیطی خاص رابوجود آورده اند ...

درین میان مردان کار در تکاپو دیده می شوند .**آنهاییکه انگشتان شان ارزشی** خاص دارد وخود شان‌ارجی والا ،دستان‌همین مردان است که حروف می ریزد ،صفحه‌می بندد ،تصحیح میکند وبدست ماشین های‌چاپ می سپارد ...

کار گران مطبعه ،از دیگران جدا هستند، آن‌ها ،همه چیز رازندگی را، شادمانی های شان راو غصه‌های شان ،فقطدر چهار دیواری مطبعه میگذرانند ،صبحگا هان وقتی آفتاب‌از گوشه آسمان سر می زند ،این مردان ،این تلاش گران ،قلم به کار گاه شان میگذارندو شامگا هان غروب را، ازروزنه دیوار های‌بلند مطبعه ،تماشا می کنند ...

درین شماره خواستیم ،تا زندگی نامه‌های این مردان وامثال آنان در دیگر مسالك‌و مشاغل را برای شما قصه کنیم‌وبه گذشته‌ها برگردیم ،پابپای زمان ،باآن ها گام برداریم درغصه های شان شریك شویم ودر شادمانی های‌آن ها، خودرا سهیم سازیم ...

خلیفه امان ازهمین قماش است، مر دی که گذشت زمان دیگر برایش مفهومی ندارد، آنقدر بهار راباشگوفه هایش وزمستان رابا قندیله های برف گذرانده ،که فصول سال، برایش یکنواخت وهمگون جلوه میکند...

به‌شعبه اش میروم، درحصار میز ها ی بلند حروفچینی، فضای نیمه روشن وکو چکی است ،عده یی سرگرم کار اند، یکی حروف می‌چیند، دیگری صفحه می‌بندد و دیگر ی تصحیح میکند، درمیان آن ها خلیفه امان ایستاده است، کوته قد، باندامی لاغرگون‌و چهره‌یی استخوانی .... دستش را می گیرم بااو بگوشه یی میرویم ،باتعجب بسویم نگاه میکند ،میگویم امان جان ،بیا کمی گپ بزنیم اززندگی ،از امروز ودیروز واز سالهای‌عمرت وقتی نامش را خود ما نی از زبانم می‌شنود لبخندی می زند ،همه اورا به همین نام صدا میکنند ،(امان جان) ،نیم قرن است ،که‌درزیر سقف مطبعه ،اورا امان جان خوانده اند...

دنیایی از امید می بینم ، در شیار های‌چهره اش ،که هریك جای پای قافله زمان رانشان

باهم بکنجی‌می نشینیم،درچشمان خسته‌اش میدهد ،دانه های عرق بل‌بل میکند ...

می خندد ،میگوید :

ـ با من چه کار داری ؟

میگویم :

ـ می خواهم برایم قصه کنی ؟

بقیه درصفحه ۳۹

شمع ها یکه در قلبم میسوزد

ترجمه :گاو شگر   نوشته :الکساندر منزرس

گفتم که :

اکنون لوسی بزرگتر ازآن باشدکه به گدیخانه احتیاج داشته باشد این فکر مرا بار دیگر بسوی کلبه ماکشاند سبد خیاطی راگرفتم و ازبین آن چند تکه پاره برداشتم که شکل لننوکس رابدوزم وقتیکه کار خلاص شد گدی شباهت زیاد به او داشت بعد گدی شکری را که او برایم داده بود برداشتم اکنون شکرش مانند خشت سخت شده بودولی پیراهن درازبا موی های پریشان مانند خودم بنظر می آمد. هرشب پیش از اینکه شمع را خاموش کنم. گدی هارا می گرفتم وباآنها می دیدم وتصور می کردم که اگر آنها در گدیخانه می بودند چقدر زیبا معلوم می شدند .

یك روز یك شنبه بعداز ظهر بالای درختی بالا شدم تا نظری به قلعه گاللو مرری بیندازم دنیس روی جاده کم بری که دربرابر خانه کشیده شده بود باکمك عصا قدم می زد

هنوز رنگ پریده بوده ودستهایش می لرزید همچنانکه اوبه سوی (جنگل سیاه م روان شد،

ایزابل فوربس بابرادرش مرری که مانندخودش موی های سرخرنگ داشت سوار معلوم شد. مرری در پوهنتون ادنبورگ طب می خواندو می خواست دکتورشود .ایزابل آزادی بیشتری ازآن داشت که برای یك دختر دوره ویکتوریا لازم بود. بسیاری مواقع بخارج می رفت و مردم راجع به او خیلی گپ هامی زدند.

ولی هنگامیکه نزدیکشان می شدم سخن خودرا قطع می کردند .

بعد از آنکه مرری و ایزابل بدرون داخل شدند ،از درخت پایین آمده بسوی خانه روان شدم .صدای غمبوره کبوتران صحرایی آنچنان لطیف وزیبا بنظر می آمد مانند آهنگ روح پرور خود جنگل ومن چنان غرق این زیبایی بودم تا اینکه متوجه لننوکس شدم که سوار براسپ مانند رویایی بسوی جنگل می تاخت برگ درختان ،صدای سم اسپ را آهسته می ساخت واین کار بیشتر به او شکل رویایی می بخشید ایستادم تا زمانیکه اواز نظرم ناپدید شد. این مانند خدا حافظی بود. مانند

شبی که مادرم پیش از غیب شدن بسویم نگاه نمود اینکه چرا فکرمی کردم که من ازیا یکی از گرانت هارابرای مدت طولانی نخواهم دید برایم بی معنی معلوم می شد .؟

ولی این بوقوع پیوست .پس از بازگشت کنار دروازه بدون توقع ام کمرن ایستاده بودو پاکتی از پدرم که مدتها پیش برایش نامه یی نوشته بودم وهیچ امید جواب آنرا نداشتم ،بدستت داشت .

او فریاد کردم :

(او خوب است .هنوز باورم نمی شودکه اوخط فرستاده باشد)

اوبرایم نامه ضخیمی راداد و هنگامیکه سر پاکت را باز می کردم گفت :

(این نامه از خوادث که بین سال های زیاد اتفاق افتاده حکایت خواهد کرد .)

در حالیکه سیلی از سرشك از دیدگانم سرازیر بود نامه را خواندم .

عزیز ترین موجودات زندگیم هلن !

این نامه را خودم ننوشتم بلکه آنراتوسط شخص دیگری برایت املا نمودم سفر طولانی وطاقت فرسایی داشتم .مریض ومرگ ومیر توفان می کرد ومن شاهد سپردن ده هاجسدبه آب دریا بودم واین امر در قسمت زنهاواطفال مشمز کننده بود، من توانستم دربرابر امراض بحری مقاومت کنم .

گرچه زمینی که باآن پیاده شدیم جزسر زمین سواحل طولانی ، درخت های خاکستری رنگ وکلبه های گلی نیست ولی آرامش بیشتری از زندگی بروی کشتی داشت دراینجا همه چیز ژنده وغم زده بنظر میرسد . گله های لاغر وکشت های نارس .

برخی از محکومین همانشب پیاده شدن فرار کردند وپسانتر هاشنیدم که اجسادشان رادر زمین ها اطراف یافتند .

اکنون می دانم که کار های شبانه ام به جنگل چقدر بدردم خورد. دراینجا نجاربه شدت ضرورت دارند هنگامیکه ازکشتی پیاده شدم دونفر زمین دار آماده بودند که مرا بخدمت بگیرند .

دربین مافقط دونفر نجار بودند وروی همین دلیل ازهمانجا مستقیم بکار شروع کردم و دربین کشتی دوستی پیدا کردم که او نیز بامن کار می کند .بادارم ریچارد پرات می خواست تاخانه اش یکی از مجلل ترین خانه های اینطرف باشد .ومن نمی توانم رضایتی راکه از کارم حاصل نموده ام بتو بنویسم.

هلن ، تودر مکتوبت نوشته بودی که ترا ومادرت را فراموش کردم .این گپ درست نست این دردی است که تاکنون مرا رنج می دهد وتاز مانیکه نامه تو نیامد من در دنیای غم واندوه دست وپای می زدم .

خانم پرات همیشه مرا بیاد تومی انداخت. او بمراتب از شوهرش جوان بود تقریباهم سن خودم .اودر تزیین خانه علاقه وشور فراوان داشت وایسکار هر سال بر زیبایی خانه می افزود .بعد ها کشف نمودم که پرات پولی زیادی دست وپای نموده وحتی برخ آن هنوز در بانك های انگلستان است.

همان جوانی که در کشتی بااو دوست شدم اکنون یکی از رفقای نزدیکم است. او همان کسی است که نامه را برایت نوشته است .ومی دانم که او کسی است که با امانت داری نامه می نویسد دریك فورد هام کسی نیست که به افسانه ها اهمیت بدهد.

گرچه بسیار مشکل است برایت بنویسم. ولی چاره ندارم وآن اینکه من به شدت بهزن بادارم علاقه گرفتم .اوبه شوهرش سخت وفادار بود .مگر پرات هما نشبی که خانه تکمیل شدبه اثر ضربه قلبی جهان راوداع گفت .آن شب او مهما نان زیادی رابهشمول والی محل دعوت کرده بود خوشی وهیجان زیاد سرا پایش رادر هم نوردیده بود وفکر می‌کنم که این سرور بیش از حد برایشس دست دادو منجر بمرگش گردید .

بعدازن زن پرات تمام اتکایش بمن بود . مردان دیگر نیز مرا دوست داشتند ومن‌می توانستم امور زند گیش را اداره کنم .

هلن ، تو ممکن مرابه این حرکتم ملامت کنی ولی اکنون او نیز به نوبه خود مرا دوست دارد وآرزو دارد تاازدواج کنیم .

آنچه که من می دانم مادرت مرده است. آیامی توانم بقیه‌عمرم رادرراه یافتن اوصرف کنم وفکر می‌کنم تومی خواهی که من خوشی باشم ،نمی خواهی ؟

حالا تومی توانی برای تحصیلات بیشتربه ادنبورگ بروی وحتی ممکن برای آموزش عالیتر به فرانسه . من فقط تنها نمی خواهم توزن هوشیار باشی بلکه بتوانی به آرزو خویش شوهر انتخاب کنی . هلن من ممکن روزی تو ثرو تمند شوی .بعداز اینکه مکتب راتمام کردی سعی خواهیم کرد ترتیب آمدنت رابه اینجا بدهیم کامرون همه چیز را تنظیم خواهد کرد .

دریك .که اکنون ناظر من است این‌نامه‌را برای تو می نویسد .اگر مطالب بیشترمی خواهی بدانی دریك برایت خواهد نوشت.

به امید سعادتت

پدر مهربانت ،تام کامن

۶ جون ۱۸۵۷

شگفت زده شدم .برایم جای تعجب نبود که‌چنین بیوه یی عاشق او شود .زیرا پدرم یك مرد زیبا بود وحالا می خواست شوهر زن پرات شود .

هنگام تحصیل در ادنبورگ خیلی خوش بودم به درس هایم علاقه داشتم وسر معلم پس از فتنم ازگاللو مردی به مقام بلند تر ترفیع نمود واین کار باعث‌آن شد تابه‌دوستی امبا فرانسیس ادامه بدهم وکامرون همیشه مرادر جریان خبر های گاللومردی قرار می داد .جانی وایزابل باهم از دواج کردندو عشق توفانی شان راثابت نمودند دنیس بیچاره روز بروز افسرده می شد وبسیاری اوقات رادر اتاقش تنها می گذراند وسعی می کرد دو باره به درسش ادامه دهد .

لوسی .چنین معلوم می شد که گوشه‌نشین شده است وبدیر پناه برده است .مردی فوربس سعی می‌کرد بااوروابطی داشته باشد ولی پدر لوسی از هرگونه تفاهم شانه خالی می کرد .لننوکس هنوز آنجا بود ودر تجارت قطع چوب از (جنگل سیاه) به صورت فعالانه شرکت داشت .

تمام ریخت قلعه گاللو مردی تغیر یافته بود ویك روز دانستم که کسی نمانده بود تااز هلن کامن کوچك چیزی بیاد داشته باشد خاله جن وشوهر مردند وکاکا دن‌به سوی دیگر کوچیده بود .

خانواده گرانت از مدت هاپیش مرابدست فراموشی سپرده بودندچشم‌آنهابندرت پس از جشن کرسمس که لننوکس به من گدیگك شکری زاداده بود ،بمن افتاده بود. من‌هنوز گدیگك شکری راکه بمانند لننوکس لباس پوشانده بودم وآن دیگری که بشکل خود ساخته بودم .باخود داشتم این ها برایم‌یك خوشی پنهان ومرموز می بخشیدند .

فرانسس کامرون ،دختر سر معلم ودوست نزدیکم اکنون وظیفه معلمی رادر ادنبورگ انجام می داد وخیلی تجدد طلب بود گرچه اواز من سه سال بزرگتر بودولی من‌هیچوقت این شگاف راحس نکرده بودم او همیشه‌بامن همانطوری که توقع داشتم بابزرگی صحبت می کرد زیرا در آنجا دختر دیگر نبود که‌حتی نام خود رانوشته کرده بتواند .روزی ازمن پرسید :

(ماهمیشه دوست خواهیم بود؟)

(البته ولی من‌همیشه همین جاه که‌هستم نخواهم بود)

(حالا پدرت‌باخانم پرات‌ازدواج کرده‌باشه)

من هیچگاه از ازدواج غیر قانونی پدرم به‌فرانسیس نگفته بودم یاممکن قانونی باشد؟ آیا مادرم مرده بود ؟

(باقیدارد)

مترجم-ژرف‌بین

اعصاب آهنین

خانمی که‌بامن دیر مدتیست شناسا یی دارد اخیرا به‌این فیصله رسیده که‌بایدخود کشی کنداو میگوید:

-بهیچوجهی نمی توانم حتی تصو ر ش‌را هم بکنیم که‌چگونه میتوانم ازشر این زندگی پرماجرا خلاصی یابم. تفنگچه که‌ندارم‌وازآب سردهم خیلی‌میترسم ...

میگویم:

-شما میتوانید گل ماله‌ودستپناه را بخانه بیاورید وبه ترمیم منزل تان‌آغازکنید این بهترین طریقه ای بشمارمیرود...

میگوید:

-اولین باریست که‌این سخن را از تو میشنوم . راستی بگو ببینم آیا این‌طریقه موثر است‌یا ...؟

جواب میدهم ؟

-صددرصد . شما یکبار فقط عزم کنید واگر اعتبار تان نمی آید این کاررا آزمایش نمائید، یااینکه سری به‌اداره گلکاران ومزدور کران بزنید .فکرمیکنم شاید کار بد انجا اصلانکشد وهمینکه عزم اینکار راکردیدهمه کارها خود بخود رو برا ه خواهدشد.

واین کلمات راآشنایم برزبان‌میراند:

-البته ،این‌ایدهٔ عالی است وواقعا یك‌ایدهٔ قابل تمجید. جالب تر اینکه مدتهاست من منزلم راترمیم نکرده ام. اگر به‌این کاراقدام کنم هم حظ خواهم بردو هم لذت . آه چه ایدهٔ بی نظیر . من نمی توانم ازخوشحالی‌در پیرهن بگنجم .

درجستجوی بیوروی گلکاران افتید تااینکه اداره نمبر ٥ شعبهٔ نمبر ۱ گلکاران ترمیم کاررایافت. آمر شعبه کایران سیمو نویچ میخائیلو یچ بود. اورا ذریعهٔ تیلفون پیدا میکند وچیز های عجیب‌وغریب میپرسد: شما تاساعت چند کار میکنید وچه وقت ممکن است نزد شما بیایم . زیرا اولگا (این‌خانمی که‌فعلا قهرمان قصه ماست ومن‌قصدا نامش‌را اولگا گذاشته ام تانام اصلی او درامن و امانت باشد) همه وظیفه دار بود وهر لحظه ای که دلش میخواست نمی توانست وظیفه راترك بدهد.

به‌اوجواب دادند:

-تاساعت هفت .

-راست میگویند ، پوره تا ساعت هفت؟

-خانم این دیگر چه سوالی است که میکنید.

بسیار خوب پس از ختم وظیفه خودرابه تران خودرا دم‌در وازه ادارهٔ بیوروی‌گلکاران رسانید هنوز پاوکم هفت‌بود که‌قفلی به‌درآن زده شد ه‌بود روز دیگر میپرسد:

-چرا ؟

-آخر درین جاهم زنده جانهایی ز یست دارند همه انسانند وحق دارند و قت تر بروند.

خوب . بعداز این کارها به‌گور باباکشید واز دور مثل آن معلوم میشد که گویاسخن به‌ریشخند وتمسخر کشانیده شده‌است.

این صحبت بتاریخ هژدهم ماه می راه‌افتید ولی بعد ازیك ماه وعده دادند که نما ینده را خواهند فرستاد وترمیم منزل پیش ازدو ماه قطعا امکان پذیر نیست .امابصورت‌دقیق هیچکسی نمیتواند درین خصوص اظهار نظر کند: شاید بعداز دوماه ترمیم خانه آغا ز شود وشاید هم بعداز دوماه صورت‌نگیرد.

چه‌باید کرد. حالادیگر لازم است که طی این مدت بصورت‌خاصی بایدمنتظرماند.

اصل سخن اینجاست که‌او لگا خانه ا ی دارد شبیه مغاره اگر مغاره می گو ئیم مبالغه نکرده ایم. یك اتاق تنگ وتا ر یك ولی طولانی ، دارای یك پنجره که بطر ف شمال بازمی شود .ونور آفتاب فقط یگان سپیده دم چشمکی به‌این پنجره میزند و تا سپیدهٔ دیگر آنرا به‌انتظار می نشاند . مثلا اگرکسی‌مرابگوید که‌در همچو اتاقی منز ل گزینم بهتر میدانم که مانند او به خود کشی فکر کنم .

اوهم همانطور یکه نور آفتاب خو ش ندارد درمنزل اوراه یابد درخانهٔ خو دش کمتر دید ه میشود .

اماحال اولگا میخواهد خانه‌اش را تر میم کندبه سرو صورت آن رنگ وروغنی بدهد وبه این منظره زشت که تاکنون اتاق او داشته رنگ دیگری به‌آن بدهد تا از یکنواختی بدر آید . او میخواهد دیوار های اتاقش رابه نحوی رنگ آمیزی کند که‌فرحت آور باشد . وخوشبختانه همچو رنگی ر ا میتوان بدست آورد. رنگ لیمویی باچتکه‌های سرخ

نه‌بهتر است از رنگ آمیزی آن منصر ف شودباید کاغذ های مخصوص تزئین دیوار ها راخریداری کند ولی سعی نماید که‌رنگ آن مطابق ذوق قبلی اوباشد یعنی کاغذ نمبر۱۳

والبته اولگا نزد مغازه دار رفت وبا کلمات عامیانه مطلب خودرا به اوگفت، خیال میکنم مدیر مغازه از اظهار همدردی هم مضا یقه نکرد زیرا نظر به‌در خواستی ٥٣٢ از مرکز تجارتی اطلاع داده بودند که عنقریب همچو کاغذ هایی راخواهند فرستاد. مقصد مد یر مغازه همان کاغذ نمبر ۱۳بود.

سادرینجا بکلی از موضوع کناره رفتیم و به حاشیه پردازی پرداختیم اصلا چه لا زم که بااین خصوصیات موضوع را باشما در میان بگذارم .

اولگای بیچاره رابااین وعده ووعید ها بکلی گیج کرده بودند گاه امروز وگاه‌فردا

بقیه در صفحه ٤٤

بدون شرح

ازمنابع خارجی

مترجم : دیپلوم انجنیر سروری

چراسردرد می‌شوید؟

فکر میکردم اینجا سرم ازفرط درد می ترکدمگر گردش درهوای آزاد .....

بالعموم سردردی دراثرتخریب شدن‌شرائین مغز سرو قشر آن میباشد . یکی از علایم صدمه شرائین دردنیم سری میباشد . به‌درد نیم سری زیادتر زنان دچار می شوند . حمله های‌ابتدایی سردرد دی درآنها بالعموم‌درسنین ۱۴ـالی ۱۶ سالگی ظاهر مشود . این سر دردی باشروع معده عادت ماهوار همــــراه میباشد .

دربسیاری دختران جوان و زنان حملــه سردردی قبل ازشروع عادت ماهوار صورت می گیرد . دردنیم سـری همچـنان در اثـر کسالت زیاد ، پوره نشدن خواب، در اثر صرف غذابی وقت ، دراثربودن دوام دار در محل که هوای آن پاك نباشد ویادر محلاتیکه تصفیه هوابه صورت صحیح صورت نمیگیرد (عدم کفایت اوکسیجن به مغز) در اثر بودن زیاد درآفتاب سوزان وغیره بوجود می‌آید. واین راهم باید بخاطر داشته باشید کــه این سردردی هادارای عواقب گونا گــو ن می باشند .

حمله نیم سری هاباندازه گوناگــون و مخصوص است‌که بعضی اوقات آنرابحیث دردسر یکه دارای منبع دیگری است قبول می نمایند. دربسیاری ازمریضان مصاب نیم سری تقریبا یك شبانه روزقبل از شـروع دردنیم سری عصبانیت، تند مزاجی، کسالت وزلکی وحتی سستی وخواب آلودگی ظـاهـر میشوند . خودحمله باسردردی بسیا ر قوی خصوصا دریك نقطه (قسمت) سر پیدا شده وبعد باسرعت زیادبه نصف سر انتشارمییابد به همین علت این سردردی رادر اصطلاح مردم به نام نیم سری یاد می نمایند . کلمه نیم سری ازکلمات یونانی (هیمی) بمعنی نیم و(کرانیون) بمعنی جمجمه بوجود آمده است. تغییر رنگ روی ازقبیل سفید شدن و یــا برعکس سرخ‌شدن آن ازمنبسط شدن شرائین نمایندگی می نماید. درعین زمان خراب شدن تحریکات حس باصره، حس سامعه وشامعــه پیشرفت می نماید .

اشخاص مریض درمقابل روشنایی مقاومت نداشته طالب محل تاریك ترمی گردد ودر محل مذکور خاموشی کامل باید حکم فرما باشد. امکان آن موجود است در ساحه قلب اثرات ناگواری پیدا شود. حد آخری سردردی بعضی اوقات‌بادل بدی،استفراق وخنك‌خوردن همراه میباشد. حمله شدید نیم سری ۲ـالی ۳ساعت دوام داشته وبعد ازآن ســر دردی قدری خفیف ترشده و اشخاص مریض برای ۱ـالی ۲ساعت استراحت می کنند. لیکــن بعداز بیدار شدن ، شخص مریض درظرف چندین ساعت سستی وکسالت عمومی راحس می‌کند .

تحقیقات کلینیکی نشان داده است کــه دردنیم سری دارای دومرحله رنــج و درد میباشد. درمرحله اول‌شرائین‌داخلی وخارجی جمجمه منقبض گردیده ودر مرحله دوم آنها منبسط میشوند .

چنورمشوره برای‌اشخاص‌مصاب به‌دردنیم‌سری:

بعضــی اوقــات امکــان آن مو جــو د است‌که سردردی راباشستن سربه آب گرم برطرف کرد همچنان بامحکم بسته کــر دن سرذریعه دستمال، یاباگرفتن حمـا م بسیار گرم وغیره میتوان ازسردردی نجات پیداکرد. درشروع حمله سردردی استفاده ازداروهائیکه دارای مواد پیرامیدون ، انالجزیك، کوفین ، لیومینل وبیلادون باشند مولر میباشد . دربین حملات سردردی داکترمیتواند تداوی را بکمك داروهای مشترك قدری قوی تروتقویه کننده وجود مثل خاندان ویتامین ب ودارو هــای منبسط کننده شرائین مثل پاپا ویـروین، پلاتیفلین وغیره راپیشنهاد کنند .

دربنجا این راهم باید یادآور شویم کــه مساژ سروگردن بی فایده نمی باشد. برای همه لازم است که هرروزه درهــوای آزاد گردش کرده وغذای خویش رابه ساعــت معینه صرف کنیم .

اشخاصیکه به امراض فشار خونی دچـار می باشند در آنها سردردی پیدا نشده بلکه آنها سنگینی رادر سر خود حس می کنند. این ثقلت‌زیادتردرساحه پس سرپیدامیشود . بصورت مرحله‌وی وتب حس سنگینی درتمام سرانتشار پیداکرده وبالاخره با سنگینی درد یکجا می گردد .

بعضی اوقات اشخاصیکه بمرض بالارفتن فشارخون دچار میباشند از سردردی تکلیف زیاد دارند . سردردی درآنها بسیار قــوی شده وتااندازه بابلند رفتن فشار خون‌ارتباط دارد .

حمله سردردی در اشخاصیکه به بلند رفتن فشار خون مصاب می باشند بدون استفاده از دوا قابل علاج می باشد برای این مقصدلازم است از چسپاندن خردل به پشت سر ویا در بین‌هردوشانه استفاده‌کرد، ویااینکه ازحمام‌گرم استفـا د ه کــر د . ایـن را هــم باید خاطر نشان بسازیم که خوردن نان بی نمــك درظرف یك ماه سبب پائین آمدن فشار خــون می‌گردد. بعدازآن در صورت ضرورت شمــا میتوانید ازنان بانمك استفاده کنید. چیزیکه مربوط به داروهاست گفته میتوانیم‌که تعــداد آنهابی شمار است . دربنجا غیراز دارو هــای راولفین یك تعداد دواهای دیگر برای پایــان آوردن فشار موجود است مگر دارو های مذکور فقط به هدایت داکتر باید صرف شود .

سردردی دراشخاصیکه بمرض پائین فشــار خون دچار می‌باشنددارای خواص دیگری است. این اشخاص به صورت مرحلوی ویا بصــورت

بقیه‌درصفحه ۴۷

> **تحقیقات نشان داده است که دختــران‌جوان وزنان زیادتر به‌سردردی مصاب‌میشوند. دربعضی اشخاص سردردی از یك نسل به‌نسل دیگر بطور ارثی انتقال می یابــد . برای جلوگیری از سردردی باید هرروزه درهوای آزاد گردش نموده وغذای خویش را به ساعت معینه صرف کنیم :**

از: «نزهت حسینی»

نگاه

ای آنکه در نگاه تو رازی نهفته است

ای آنکه روی ماه تو ماه دوهفته است

ای آنکه از محبت والفت گفته‌ئی

عشق وامید وراز خود افشا میکنم

میگویمت شنو ؟

میگویمت بخوان ؟

میگو یمت ببین ؟

راز نهفته ام ...رنگ خزانم...

ای خوبتر از همه ... !

قلبم گروبتوجز قلب دردکشم چیزی‌نیافتم

قلبم بگیرو باخودت هرجاروی برو ..

نه‌نه غلط گفته‌ام از پیش من مرو از پیش من مرو ..

مواظبت

وقتیکه تنها هستیم باید مواظب افکارخود باشیم .

وقتیکه باخانواده هستیم باید مواظب‌اخلاق خود باشیم .

وقتیکه در جامعه هستیم باید مواظب زبان خود باشیم . (مادام دواستال)

ازهمایون (افق پائیز)

فریب‌خورده

زپیشم رفته‌ای جانا نمی‌آید به‌چشمم‌خواب

سرشب تاسحر دارم زحجرت سینهٔ بیتاب

چه شب های که در گوشم سخن ازعشـق‌میگفتی

فریبت خوردم‌ای‌زیبا که داری‌چهره‌چون‌مهتاب

ندارم همدمی باخود به جزباران اشک‌چشم

ندارم یارو همدردی به غیر ازقلب چـون‌خونباب

قرار قلب من(او) بودو(او) رفت‌ازکنارمن

درین رویایی تنهائی بده ساقی شراب‌ناب

گلی از آرزوئی وصل دردل داشتم اما!

امیدت مرد درقلبم تمنا نقش شدبرآب

کوی دوست

یاد آن روز که منزلگۀ ماکوی تو بود
روز وشب مصحف ماآئینه‌روی توبود

همه جا رفته وگریم سراغ تو صنم
در زبان همه وصف قه دلجوی توبـود

خال مشکین ترابنده شدم روز ازل
از قضا خاطرم آشفته گیسوی توبـود

درچمن سیر تماشای ریاحین کـردیم
پای‌هرگل که نشستم درو بوئی توبود

بسر کوی شهیدان تو افتـاد گـذر
همه‌کی کشته ازآن خنجر ابروی توبود

رهزن عقل وخرد بود رخ زیبا یـت
دام دلها بخدا سلسله موی توبـود

نیست امروز (فروزان) به‌دلم آتش شوق

از ازل دل هدف تیر بلا جوی تـوبود

(عبدالغفار فروزان)

از ملکه جمیل

گُلبدن

بگو وصفت چسان درشعر برگویم

چمن گویم

سمن گویم

گلاب و نسترن گویم

بت شیرین ذقن گویم

دو زلفت را سمن گویم

نمیگویم :

اگر گویم کی گویم بسی زیباتر گویم

نمیدانی چه میگویم

عـزیز گلبدن گویم

درطول حیات کار گری بحیث یك آموزندهٔمهربان وصمیمی شاگردانش رارهنمایی کرده است .

همکاران ورفقایش هرصبح درآغاز کار بـا اخلاص دست های استاد رامی بوسند ..

بقیه صفحه ۳۳

میگوید :

ـاز چه ازکی ؟

میگویم :

ـاز خودت ،از زندگی ات ،از گذشته‌ها...

دستی به ریش کم پشتی که‌در گونه‌هایش سنگینی میکند ،میکشد ،بعد آهسته آهسته شروع به حرف زدن میکند ،او میگوید:

ـتو خو میدانی ... زندگی من همین‌است **من‌همه چیز رادر همینجا دارم،ازهمینجا دارم** آن‌روز هاکه من مکتب رارها کردم چهارده ساله بودم ،به مطبعه آمدم ،ماهی شانـــزده روپیه ،برایم معاش میدادند ،از آن زمان‌تـا حال ،که هفتاد سال از عمرم گذشته ،هنوز هم‌به مطبعه می آیم ...

می پرسم :

ـدر آنوقت ،مطبعه چگونه بود ؟

خلیفه امان سرش را کمی نزدیك می‌آورد لبخندی می زند ،بعد میگوید :

ـدر آن زمان که من به مطبعه آمدم ،فقط چند ماشین چاپ سنگی ویکی دو ماشین‌چاپ حروفی بود ... جدول هاو کتاب هارا، بروی **کاغذ می‌نوشتند وبعد باترتیب مخصوصی،آن** رابکمك سیاهی وزرده تخم مرغ، بروی لوحه های سنگ سپید ،کاپی میکردند ،بعدسنگ رابالای تخت ماشین های‌چاپ بسته می‌کردند **وبه این ترتیب کتاب هاو بعضی نشریه‌هـا** چاپ می شد .

زمانی رسید که‌ده پایه‌ماشین چاپ آوردند ودر عوض چاپ های سنگی ازین ماشین‌هـا کار می گرفتند .

او میگوید :

ـروز های رابیاددارم که بایکی دوشاگرد خود، چهار پایه ماشیـن طباعتـی را فعـال نگهداشته بودیم وهنوز هم‌من باشاگردانی‌که دارم کار یکی از شعبه های حروفچینی مطبعه رابه پیش می برم .

می پرسم :

ـراستی درین سن وسال ،از کار خسته نمی شوی ؟

میگوید :

ـنه ... شکر چشم هایم هنوز می بیندو تنم نیروی کار را دارد پس چرا خسته‌شوم.

از شاگردانی که درین راه تربیه کرده ،می پرسم، میگوید :

ـگروهی از کار گرانیکه همین حالادرمطابع مرکز وولایات کار می کنند ،این مسلك راازمن آموخته اند

میگویم :

ـزندگی ات چگونه می گذرد ؟

دستانش را حرکتی میدهد ،آنگاه‌میگوید:

ـخوب ...من روز هایم راازآن زمانی‌که مطبعه در چار دیواری کوچکـی در باغ‌ارگ بود ،تاحال ،بداخل همین سالون هـــای‌ـ حروفچینی وچاپخانه می گذرانم وشب هارا، درخانه ،بین فرزندانم ...

وقتی از فرزندانش می پرسم ،میگوید:

ـمن نه اولاد دارم ،بسیاری شان بزرگ شده اند دختر ها عروسی کرده اندو بچه‌ها، بخود کار می کنند ...

میگویم :

ـچگونه عروسی کردی ،یعنی ...

حرفم را قطع میکند، میگوید :

ـمی فهمم ،می فهمم چه می خواهی‌بگویی، توحتی ماپیر مرد هارا هم‌آزار میدهی ،مـــن عاشق نشده‌ام ، ولی عروسی کرده ام ســـه هزار افغانی خرچ عروسی من‌شد واین پول درآن زمان برابر سی هزار افغانی امـروز، ارزش داشت ،آخر آرد سیر سه قران بود..

ازین پیر مرد زنده دل تشکر میکنم،بعداز هم‌جدا می شویم واو در میان هیاهوی ماشین های طباعتی گم می شود ومن برای تنظیـم این گفت وشنود کوتاه ،بدفتر مجله می‌آیم.

ترجیح میدهد قبـل‌ازترك وظیفه شامها باصرف چای همرای شاگردان رفع خستگی نماید

کارگر فعال، استاد وظیفه شناس که در جمع‌شاگردانش که اوراچون پدر مهربان گرامـــی میدارند .

مسجد جامع سلطان احمد: یکی‌از دومین‌مساجد معروف جهان با مینار های‌آن واقع استامبول.

در کنار امواج آرام مدیترانه

-۲-

یکعده از هنر مندان تیاتر

تولیدات کوچی ها ارزش بسزایی داشته خریداران زیاد دارند باوجود حیات اروپایی وپشرفت قابل ملاحظه ای ترکها (مخصوصا کهن سالان) لباس عنعنوی وملی خودرا ترك نکرده ودایما ملبس به‌آنند.

ترکها قدمیانه داشته موهای سیاه واکثرا مردان دارای بروتهای تیز وبرجسته میباشند زنان ترکی در حسن وزیبایی خویش ممتازاند رقص ترکی که بیشتر جنبه عنعنوی دارداز مشهور ترین رقصهای جهان محسوب میشود رادیو انقره برعلاوه نشرات داخلی بزبانهای مهمه جهان وپشتو سرویس دارد.

استا نبول یکی از جمله قدیمترین شهر های جهان بشمار میرود که در چاراهی پر جمعیت مهم جهان قرار گرفته است این شهر تاریخی ومهم اروپایی وآسیایی در سال۶۶۰ ق،م بناء گردید وآنرا فرمانروا یانش بنام بیزانتین یاد می‌کردندچرخ‌زمان وخرابی های مسلسل این شهر شکل خرابه را بخودگرفت تاآنکه قسطنطین بزرگ آنرا دو باره آباد ساخت ودر ۳۲٤ عیسوی پایتخت امپراطور روم قرار داده شده وباسم روم جدید مسمی گردیدولی بعدا به‌بیزانسیوم وبلاخره قسطنطنیه پول یعنی شهر قسطنطین یاقسطنطنیه‌معروف گردید.

این شهر قشنگ در۳۹۵ پایتخت امپرا طوری روم شرقی انتخاب گردیدو موفقیت های بیشتری رادر زمان حکومت تیود وزیوش دوم بدست‌آورد که منجمله‌تعمیر دیوار جنگی ازآن وی‌میباشد. بلاخره در۱٤۵۳ ترکها این شهر معروف رابدست آورده آنرا بنام استا نبول وپایتخت عثمانی قبول کردند تاآنکه حکومت اتاترك بمیان آمده انقره بجای استا نبول پایتخت جمهوریت ترکیه انتخاب گردید.

استا نبول امروز یکی از مهمترین مراکز صناعتی، تجارتی ومواصلاتی ترکیه بشمار رفته همچنان استانبول مقر یو نورستی‌و بسیاری از مراکزعلمی وکلتوری ترکیه‌میباشد سرکهای عمومی‌درست‌واساسی‌بوده بزرگترین خط آهن شرق وغرب بنام اناتولی ازهمین‌شهر عبور کرده است از بندر استانبول قدیم کشتی های مسافر بردار وموتور گوت ها، جهازات وغیره جانب بحیره‌ی باسفورس دایما در حرکت اند مرکز استا نبول راشهر کهنه بابازار های پراز امتعه مختلفه احاطه کرده است. نفوس بلدی این شهر در حدود سه میلیون میرسد.

ورود به استانبول‌توسط قطار یاموتردرپر

سرزمینی که قاره‌ها را بهم وصل میکند

ترکیه یادروازهٔ آسیا

جمعیت ترین نقطه ای قسطنطنیه قدیم در نزدیکی قصر معروف سلطان در ناحیه جالاتا پیاده میشوند وکسانیکه توسط کشتی باین شهر سفر میکنند برکنار خلیج (کنج طلایی) پیاده میشوند .

استیشن قطار قدیم که‌از پرجمعیت ترین مراکز این شهر میباشد در نزدیکی دوپل معروف قرار دارد .

استا نبول دارای دوپل معروف وبزرگی میباشد که بنام پل اتا ترك وجالاتا یادمیشود جالا تایکی از پرجمعیت ترین پلهای جهان بشمار میرود عرض پل بچهار حصه تقسیم شده ازصبح صادق تاشام تاریك زنجیری از مارکهای مختلف موتر های جهان بالای‌آن در حرکت اند در دو کنار پل ایستگاه های کشتی ها، موتور گوت وقایق هابا‌عده‌ای از ماهیگیران جمع، انتظار سیاحین ومراجعین را میکشند علاوه برآن درکنار های پل مذکور عده‌زیادی اشخاص دیده میشوند که باتبنگ هاو تکری های پراز میوه جات وسبزیجات نشسته اندو علاوه برآن ماهیپزی وشیرینی پزی‌درهر گوشه وکنارآن‌دیده میشود علاوه براینکه پل مذکور پرازدحام است مرکز خوب تجارت نیز بشمار میرود این قسمت شهر بالای تپه‌ای واقع‌وتوسط دیوار جنگی احاطه شده است که‌از طرف بحیره دخول‌در‌آن ناممکن است .

زنان اکثراً در کار های صنایع دستی و فروشندگی مشغول اند برعلاوه بازار های قشنگ درین شهر تاریخی مشهور ترین ومهمترین آثار تاریخی نیز وجود دارد که‌هر کدام از خود شهرت جهانی دارد از قبیل کلیسای قدیمی (ذکاوت مقدس) مسجد معروف ایاصوفیه‌که عالی ترین مهندسی‌بیزان رامعرفی میکند ،موزیم ،قصر سلطان ،مسجد جامع‌آبی سلطان احمد باشش مینار های آن‌که در بین مساجد جها ن بشمار می رود، فواره سلطان احمد قصر سونکن ،مینار قسطنطین ،مسجد جامع سلیمان ودیگر آثارتاریخی که نمایندگی ازمهندسی وکلتوری عالی اسلامی رامی کند همه درین شهر گرد آمده اند .

در کوچه‌هاو بازار های این شهر غالمغال خرید وفروش امتعه دیده میشود وهرکس کوشش دارد تا امتعه خود رازود تر وبیشتر بفروش برساند اینجاست که‌از رقابت زیادبه آوازبلند امتعه‌وقیمت‌مذکور رامسلسل‌اعلام‌می کنند مخصوصا اطفال این مشاغل رابه عهده دارند . هردکاندار کوشش دارد تامشتری‌بخود جلب نماید وحتی که‌از آستین‌وی محکم گرفته وی‌را مجبور میسازد تااز امتعه وی دیدن کند چپلی بازار که سراسر دوکانهای جواهر فروشی وزر گریست که مملو ازطلا ،سنگهای قیمتی ،وجواهراتی است که چشم بیننده خیرگی میکند تماشای بازارهای استا نبول‌که طول آن به چند کیلو متر میرسد فراموش ناشد نیست .

غروب آفتاب در بحیره مارمورا باآسمان نیلگون ومینار های طلایی مساجد یکی از زیبایی های خاص قسطنطنیه میباشد کوچه های تنگ ونشیب دارای شهر، ساختمانهای خاص ازخود دارد وبنامهای عجیبی نامگذاری شده اند مثلا یکی ازین کوچه ها بنام (کوچه بادام شیرین) یاد میشود .برای اینکه بازار های رنگین ،جاده های پراز موترو حیوانات باربر مردمان مختلف جهان رسم ورواج‌خاص این شهررا خوبتر مشاهده کرد، بهتر است که‌آنرا عکاسی وفلمبرداری رنگی کرد زیرا این خصایص را کمتر میتوان در سایر کشور هایافت . شکل شهردر حال تغییربوده و این تغیر بیشتر بسوی غرب شهر میباشد وبسوی حیات اروپایی روانند

قسمت دوم شهر استا نبول که بنام (گالاتا) یاد میشود محل سکونت فرانسویها وایتالو یها بوده تاجر انشان در نزدیکی بنادر اقامت دارند در این قسمت پل معروف گالاتا بالای دریا تعمیر گردیده است حرکت عابرین وتردد موتر ها بالای این پل زیاد است رستوران ها،دکاکین تبنگ داران،دفاتر وهم‌چنین عده زیادی از مسافرین که‌دایمادر حرکت اند دیده میشود در جوار پل‌مذکور آواز های دلخراش آهن وسامانهای آهنی که‌از بندر حمل ونقل میشود آرامی شهر راتاشام برهم میزند وشام پل مذکور شکل دیگری‌را بخود می گیرد که یگانه‌محل تفریگاه مسافرین بشمار میرود درین پل واستیشن بندر جمع وجوش مردم تانیمه های شب ادامه داشته سپس بارها ورستورانها شروع بفعالیت‌کرده علاوه‌بر انواع خوراکه‌لذیز وکبابهای تندوتیز میوه جات ،شیرینی به مشتر یان عرضه‌وتا نیمه شب جمع غفیری از مردم در آنجا دیده میشود .

در تحت پل‌قایق های‌مقبولی توقف‌وقندیل های تیلی روشن ومشغول بریان کردن ماهی میباشند آنها مراجعین زیادی دارند خریداران دور گرایی بزرگ شان حلقه بسته گرماگرم ماهی بریان شده مورد ضرورت خود رادرکاغذ پیچانیده اخذ می کنند هرگاه کدام کشتی

بقیه درصفحه ۵۷

هوس

ترجمه و تنظیم از: قاسم صیقل-

خواند ید :

«ژان» به خانه دو ستش «بیتی» «می آید» «بیتی» اورا نزد دوستانش میبرد و اورا به ایشان معرفـــی میسازد . در ضمن این معرفی «ژان» آشنا میشود بر نارد بعد از گفتگو با ژان از وی خواهش میکند که به با «برنارد» دوستی صمیمی بیتـــی خونه اش برود . اماژان این خواهش را رد میکند . و اینکه بقیه داستان

این آواز بلند میشود: «بیتی وفیول».
ساعت چند است؟
ده بجه، دخترک!
ممکن است از روحیه الکه دیت
در مقابل دوست مان کردی
چیزی بگوئی؟
هیچ. چرا؟
او شکایت کرد، گفت که تو مسخره اش کردی.
درست است، خوب، دیگر چه گفت؟
«بیتی» با شگلی معروف میشود
بگیر نگهم این فافا را بخوره!
من ازت یک سوال کردم.
او گفت که او تو دعوت کرده بود به جشن اسکی
بروی، اما تو رد کردی.
چرا؟ به یک «پسر خشک» جارج «تبدیل»
شده. گفت.
من همینطور عادت گرفته ام.
تو باید به او علاقه نشان بدهی، من او را
خوب میشناسم...
من هیچگاه عاشق نداشته ام. روشن شد؟
بقیه دارد
تشریح این موضوع خیلی مشکل است. من
به سختی و مشکلات تربیه و پرورش شده ام
وقتیکه دانستم حق انتخاب شریک زندگی
را دارم، مردی را نیافتم که لایق عشق
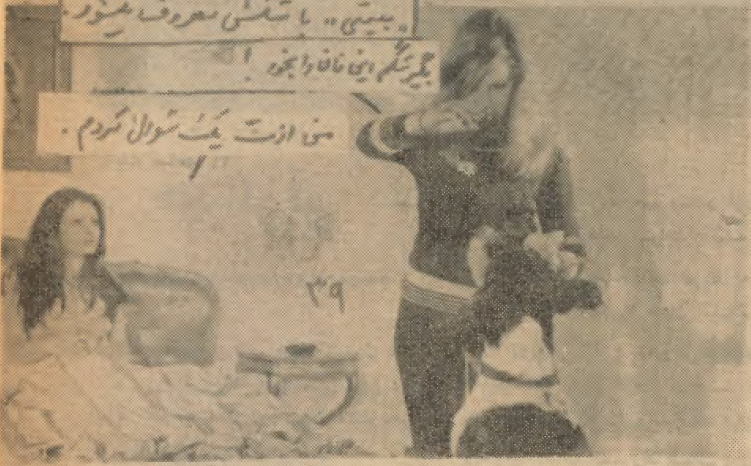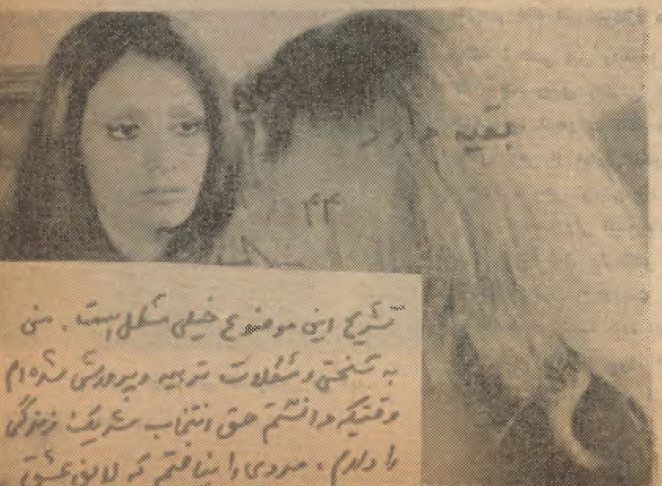
جینا لولو هنوز از زیبایی وطراوت‌جوانی بر خود دار است

بقیه صفحه ۲۱

جینالولو

جینا داد ودر این وقت جینا ۲۰ سال داشت هنوار هیوز جینا رادر بیکنیی دیدو دیری نپائید که جینا دریك امتحان اکتریسی‌در ه لبود اشتراك کرد .

فلم های عمده ایکه جینا در آنها ظاهر شده است .

ترایزدر سال سال ۵۵، نوتردام دی‌پاریس سال ۵۶ برهنه درجهان بروسال ۶۱، بونا سیرا وخانم کمپیل سال ۶۸ لولو پانزده جایزه را برده است .

جینالولو بر یجیدا باری‌به‌یك راپورتر امریکایی گفته بود .

زن در امریکا آنقدر مهم وآنقدر خود خواه است که فکر میکنند میتوانند همیشه بدون مرد زندگی کند قدرت زن‌در امریکا بحدی است که گویا مساوی‌با مردان است .

در اروپا مرد آقا است وقتی مرد قدرت‌را بدست داشته باشد آنگاه زنان بیشتر زن‌اند به این معنی که زنان تصورات مردان‌رادر مورد خود خراب نمیسازند ضعیف وبعضا احمقانه عمل میکنند واین راهی است توجه مردان را بطرف زنان می انگیزد.

جینالولو ازغذاهای تندخوشش می آید.

فال حافظ

ترتیب از:ص ،بهنام

خوانند گان گرامی !

درهر روزاز هفته که میخواهید فال بگیریدبه‌تصویر بالا توجه نموده یك‌حرف از حروف نام خودرا انتخاب کنید وآنرا از دایرهٔ‌بزرگ‌پیدا نمایید .(فرق نمی کند که حرف اول باشدیادوم‌باشدیامثلاپنجم) درزیر همان‌حرف‌مثلثی قرار دارد که دارای خانه های سفیدو سیاه میباشد ودر داخل‌خانه‌های سفید آن‌سه‌عدد ثبت شده است ازآن سه عدد هر کدام راکه دلخواه شماست انتخاب کنید وآنگاه‌به‌همان شماره در زیر نام همان روزاز هفته مراجعه کنید وجواب خودرا اززبان حافظ‌شیرین سخن دریافت نمایید.

مثلا روز یکشنبه حرف چهارم‌خودراکه‌میم است انتخاب واز جمله سه عددی که‌در زیرقوس مربوطه به این حرف دیده می‌شودعدد «۷» را اختیار نموده اید.بایدبه بیت مربوط به روز یکشنبه درصفحه فال‌حافظ مراجعه کنید.

بقیه صفحه ۳۶

اعصاب آهنین

برایش وعدهٔ ترمیم خانه میدادند او مبلی‌را که خریده بود ودر دهلیز گذاشته بود تا پس از ترمیم به‌محل مناسبی آنها رابگذارم ولی راه اورابکلی مسدودساخته بودوهمسایه ها مجبور بودند برای اینکه به‌خانه های‌شان ازروی مبل اولگاردشوند اولگا درین و قت سال که‌رخصتی‌خودرا گر فته بو د تا به‌ترمیم خانه اش بپردازد همه روزه بعو ض اینکه مرخصی اش رابه‌محل دیگری مسافرت کند وچند روزی راخوش بگذ راند دراتاقش منتظر بود تاچه‌وقت کاغذ های ۱۳ و گلکار ها ی ماهر از ادارهٔ گلکاران سر میرسند.

بالاخره به‌هر ترتیبی بود کاغذ ها یش را تبدیل کردند. ولی البته بابدست آوردن‌کاغذ های مطابق ذوق وفرمایش اولگا نیمی ا ز حوصله اش رانیز ازدست داد. فرق نمیکرد که کاغذهایش کهنه بود، چه باید میگردکاغذ های جدید درمغازه نبود. قدری هم نظر به فرمایش کمتر بود امافرقی نداشت اولگا مجبور بود هر ترتیبی میشود باید کاغذهای لیمویی باچنکه های سر خ راروی دیوارهای اتاقش نصب نماید کمبود آنرا میشدبارنگ دیگری که‌در مغازه موجودبود بپوشاند .هرچه بود شد برای اینکار مبلغی بیشتر از نر خ آن تادیه کرد ولی کاغذ مورد نظر رابدست آورد.

اوترمیم اتاق۱۵ مترمربعی خودرا که‌نه‌روز یعنی از ۱۳ جولای تا۲۱ جولای نیز تحمل نمود باوجودیکه این کاررا ممکن بود در دو روزهم انجام دهند.

نمیدانم کدام خانمی با اطفالش در خانهٔ او شب راگذ شتا نده بود وبالاخره اولگابار‌دیگر نامه ای در دست نزد من آمد و شکایت‌کردکه همین امروز تمام کا غذهارا ازروی اتا ق جار و زدم زیرا اطفال مهمان آنهـا را از دیوار جداکرده بود وبه عنوان اینکه ساعت تیری می کند ودیوار هارا پاك می نما ید ذره ای از کاغذ ه‌را درديوار باقی‌نمانده‌اند. شاید هم اینکار را ازروی بدبینی و حسادت کرده باشند .وبمن گفت:

ـحالا شما میدانید که یك ترمیم چقدروقت انسان را ضایع میکند وبرای آن چقدرحوصله در کاراست . زیرا کاغذ هابکلی نا منظم است وهمه شاریده است برای اینکاردوباره باید آنرا پلستر کنم، دروازه وکلکین همه باید ترمیم شوند . این دیگر طا قت فرساست.

اعتراض کردم وگفتم :

ـازین چه‌بهتر ! برعکس تصور شمااکنون میدانید چگونه باشکلات مبارزه کرد واعصاب خودرا آبداری کرد. يك شناسایی بامدیریت های مغازه هاوادارات مختلف حاصل نمودی. همین حال شما وضع شایسته ای دا ر ید واینطور معلوم میشوید که‌بکلی ازز ند گی راضی هستید.

آشنایم چهره اش رادر آئینه دیدو به حقانیت بسخنانم یقین حاصل نموده تبسم شیرینی کنج لبانش نقش بست.

امابايد خاطرنشان کنم که اینچنیـن خوشبختی تنها برای اولگا میسر شد. دلیل آن خیلی ساده است زیرا اودارای ارگانیزم واعصاب‌آهنین است..

فال حافظ

شنبه

۱- سرفرازم‌کن شبی‌ازوصل خودای‌نازنین
تامنور گردد از دیدارت ایوانم چو شمع
۲- هزار دشمنم ار میکنند قصد هـلاك
گرم تو دوستی از دشمنان نـدارم باك
۳- تویی‌که خوبتری زآفتاب و شکر خدا

کـه نیستم زتـو در روی آفتـاب خجل
٤- ازثبات خودم‌این‌نکته خوش‌آمدکه‌به‌جور
درسر کوی تو از پای طـلب ننشستم
٥- چو شاهدان چمن زیردست حسن‌تواند

کرشمه بر سمن‌و جلوه بر صنوبر کـن
٦- عمر بگذشت به بیحاصلی و بلهوسی
ای پسر جام میم ده که به پیری برسی
٧- یارب این آینهٔ حسن چه‌جوهر دارد
کـه در او آه مـرا قوت تـاثیـر نـبود

یکشنبه

۱- هرآنکس‌راکه درخاطرزعشق‌دلبرباریست
سپندی‌گو در آتش‌نه‌که داردکاروباری‌خوش
۲- می دو ساله و محبوب چارده ساله
همین بس است مرا صحبت صغیرو کبیر
۳- مست بگذشتی و از خلوتیان ملکوت

به تما شای تو آشوب قیامت بر خاست
٤- زعشق ناتمام‌ما جمال یارمستغنی‌است
به‌آبو رنگ‌وخال‌وخط چه‌حاجت روی‌زیبارا
٥- درویش نمی پرسی وترسم‌که نباشد

اندیشهٔ آمـر زش و پـروای ثـوابت
٦- بلاگردان جان‌وتن‌دعای مستمندان‌است
که‌بیندخیرازان‌خرمن‌که ننگ‌ازخوشه‌چین‌دارد
٧- باغبان‌گر پنج‌روزی صحبت‌گل بایدش
برجفای خار هجران صبر بلبل بـا یدش

دوشنبه

۱- دل‌کز طواف کعبهٔ‌کویت وقوف یافت
از شوق آ ن حریم نـدارد سر حـجاز
۲- بوی بهبود ز اوضاع جهان می‌شنوم
شادی آ ورد گـل‌و باد صبا شاد آ مـد
۳- بعد ازینم چه‌غم ازتیرکج انداز حسود

چون به محبوب کمان ابروی خود پیوستم
٤- ازچشم زخم خویش مبادت گزندازانکه
در دلبری بـه غایت خـوبی رسیده ای
٥- چوگل‌گرخرده‌ای‌داری‌خدارا صرف‌عشرت‌کن

که‌قارون راغلطها داد سودای زر اندوزی
٦- خوش‌هوایی‌است فرح‌بخش‌خدایابفرست
نازنینی که به رویش می گلگون نوشیم
٧- گوشوار زرو لعل‌ارچه گران داردگوش
دور خوبی گذ ران است نصیحت بشنو

سه‌شنبه

۱- کوکب بخت مرا هیچ منجم نشناخت
یارب ازمادر گیتی بـه چـه طالـع زادم
۲- وفاکنیم وملامت کشیم وخوش باشیم
که در طـر یقت ماکـا فریست رنجیدن
۳- گرچه میگفت که‌زارت بکشم می‌دیدم

که نهانش نظری بـامن دلسوخته بـود
٤- تاچند همچو شمع زبان آوری کـنی
پـروانهٔ مـراد رسید ای محب خـموش
٥- دیدهٔ بدبین بپوشان ای‌کریم عیب‌پوش

زین دلبریها که‌من درکنج خلوت میـکنم
٦- تشنهٔ باد یه راهم به زلالی دریـاب
به امیدی‌که درین ره به خـدا میداری
٧- تخم وفا ومهر درین کـهنه کشتزار
آنـگه عیـان شود کـه بـود موسم درو

چهارشنبه

۱- فتوی پیرمغان دارم وقولی‌است قدیم
که حرام است می‌آنجاکه نه‌یاراست ندیم
۲- زلف دلدار چو زنـار همی فرمایـد
برو ای شیخ که‌شد برتن ما خرقه حرام
۳- نصیحت‌گوش‌کن جانا که‌ازجان‌دوستتردارند

جوانان سعا دتمند پـنـد پـیر دانـا را
٤- دلت به‌وصل‌گل ای‌بلبل سحرخوش‌باد
که‌در چمن همه گـلبانگ عاشقانه تست
٥- طبیب عشق مسیحادم‌است‌و مشفق‌لیك

چو درد درتو نبیند کـرا دوا بکـنـد ؟
٦- زاهدازما بسلامت‌بگذر کاین می لعل
دل‌و دین میبرد از دست بدانسان‌که‌مپرس
٧- دل‌حافظ که‌به دیدار توخوگر شده بود
ناز پـر ورد وصال است مـجو آزارش

پنجشنبه

۱- چرخ برهم زنم ارغیر مرادم گـردد
من‌نه آنم‌که زبونی کشم ازچـرخ فلـك
۲- هر چند غرق بحر گناهم زصد جهت
تا آشنای عشق شـدم زاهـل رحمتـم
۳- خواهم‌شدن‌به‌بستان‌چون‌غنچه‌بادل‌تنگ

و آنجا بـه نیکنامی پیـرا هنی دریـدن
٤- ساعتی ناز مفرما و بـگردان عـادت
چون به پرسیدن ار باب نیاز آمـده ای
٥- پاك وصافی شو واز چاه طبیعت‌بدرآی

که صفایی نـدهـد آ ب تـراب آ لوده
٦- درآن شمایل مطبوع هیچ نتوان گفت
جزاین قدر کـه رقیبان تـنـد خـو داری
٧- حافظ هرآنکه عشق‌نورزیدووصل‌خواست
احرام طوف کـعبهٔ دل بـی وضو ببست

جمعه

۱- زخوف هجرم ایمن‌کن‌اگر امیدآن داری
که‌از چشم بداندیشان خدایت‌درامان دارد
۲- صوفی‌که بی‌توتوبه زمی‌کرد ،بوددوش
بشکست عهد چون در میخانه دید بـاز
۳- چشمم برای ساقی‌و گوشم به‌قول‌چنگ

فالی به‌چشم‌و گـوش درین بـاب میزدم
٤- اگرچه مرغ زیرك بودحافظ درهواداری
به‌تیره غمزه صیدش کرد چشم‌آن‌کمان‌ابرو
٥- شده‌ام خراب وبدنام وهنوز امیدوارم

کـه به همت عزیزان برسم بـه نیکنامی
٦- راز درون پرده زرنـدان مست پرس
کـاین حال نیست زاهـد عالی مـقام را
٧- ساقی بیاکه هاتف غیبم به‌مژده گفت
با درد صبر کـن کـه دوا میفر ستمت

در غبار اندیشه ها

نوشته محمد ابراهیم (سایق)

آنروز آسمان پوشیده ازابر ،مانند دل های‌آگنده از غم ، پرازرنج و ملال بود وباد سردی میوزید ،انتظار میرفت که برف ببارد .

مردی میان انبوه عابرین در حالیکه یخن شاریده بالاپوشش رابالا کرده بود بشتاب گام بر میداشت پس از سپری شدن دقایق چند آواز پای‌اوبروی زینه های تنگ‌وتاریك، سکوت دهلیز رادر هم‌شکست وصدا تادور دست ها دویددرهای اتاقهاهمه بسته‌بودنـد واوکلید را ازجیبش کشید، کلید میان‌قفـل سیاهرنگی‌چرخید ودرگشوده‌شد،اوبه‌آهستگی پا بدرون اتاق گذاشت .

چشمش به منقلی افتادکه وسط اتاق‌قرار داشته ومملوازخاکستر بودامابازهم چشمش‌چیز دیگری رامیان اتاق می‌پالیدودردر پاکت‌بزرگ کاغذی توجه اش را بخود جلب کرد :

ــ(شاید از ذغال دیشب چیزی باقیمانده باشد ؟!)

آه سردی از اعماق قلبش برخاست :

ــ(اینهم ذغال ندارد ،امشب باید دریـن اتاق بخوابم .)

پاکت کاغذ رابدور افگند وخنده تلخـی میان لبهایش دوید در اندیشه یی فرو رفت چیزی را بخاطر آورد واشکها گرد چشمانش چرخیدند وبه آهستگی روی گونه های‌لاغرش لغزیدند .

سرش را پائین گرفت وبادستمال چرکین به‌پاك کردن اشکهای خود مشغول شددوباره سرش رابلند کرد وسوی ارسی براه افتادودر آنجا نزدیك میز رنگ ورو رفته یی که چند جلد کتاب وچند ورق کاغذ بروی آن افتیده بود ایستاد ودیده به‌بیرون دوخت ،برف‌تازه شروع به باریدن کرده ودانه های سپید آن یکی پشت دیگر از بالا فرود می آمدند،دیری به‌بیرون نگاه کرد، تنه‌اش بروی پاهای‌ناتوان اوسنگینی کرد وروی چوکی چوبی که‌نزدیك میز قرار داشت نشست وکتابی رابر داشت، صفحات کتاب‌یکی‌بعدیگر برگشتاند، توجه‌اش راعنوانی بخود جلب کرد وسرش را پیشـ آورد تا ببیند چه نوشته اند .

هوا تاریکتر شده میرفت وباریدن برف‌هم برشدت خود می افزود او از جایش برخاست وچراغ اتاق خودرا روشن کرد ودوباره بـه جای خودش برگشت ،مثل آن بود که هیـچ احساس سردی وگرسنگـی نمـی کنـد،تمام حواسش متوجه خواندن آنچه در کتاب وبروی میزش بود، شده وهمه چیزرااز یاد برده‌بود. معلوم نبود ساعت چندشب رانشان‌میدهد ولی وقتی او میخواست کتاب را ببندد وشاید آنچه خوانده بود در ذهنش‌تاثیر بارزی داشته ازارسی به تاریکی های بیرون نگریست وبا خود گفت :

ــ(آه که هوا چقدر سرد است امابهرحال آنچه می جستم آنرا بدست خواهم آورد،تـا چند روز دیگر کاری هم می یابم وآنگاه...) شاید چیز های دیگری هم‌در دل داشت ولی فکری باز اورا بخود مشغول کرد وتادیـر زمانی همانسان به‌تاریکی هانگریست وباخود اندیشید ،وقتی میخواست رویش‌را برگرداند دیوانه وار فریاد برآورد .

ــ(یافتم ،یافتم ،دیگر احتیاج به چیـزی نخواهم داشت ...)

• • •

مردی درحا لیکه دستمال سیاهی‌رابرسـر گردنش پیچانده وبجز چشمهایش که آنهم درپرتـو چراغهای که بـرسر دروازه‌ـمنازل روشن بود میدرخشید دیگر شناخته نمی شد به‌پیش سوی هدف معینی گام برمیداشـت سکوت کشنده ودرد زایی برهمه جا سایـه افگنده وآواز پای مرد که برفها رامی فشرد این سکوت را درهم میشکست .

راه دور ودرازی را درین سردی وبارندگی پیموده وخیلی خسته ودر مانده مینمود،چند قدم دیگر هم پیش رفت ودرخم کوچه یـی چرخید ،مثل آنکه بهدف خود نزدیك شـده باشد از سرعت گام برداشتن کاست وپس ازطی کردن فاصله کوتاهی‌وسط کوچه ایستاد وبرفهای سرو لباسش را تکانده به آسمان پوشیده از ابر که چون بخت تیره بختـان مینمود نگریست ودانه های برف بسرعت یکی پشت دیگر برویش غلتید ندواو ناگزیر دوباره سرش راپائین گرفت وهمانجا خاموش ایستاد، چیزی بخاطرش آمد وشك وتردیـد بردلش خانه کرد ،لحظات پشت سر هم‌مـی گذشتند واو آهسته وبی صداپیش می‌رفـت اطـرافش را ازنظـر گـذشتانـد و بعـد در حالیکه از شدت سرما وهراس میلرزیـد بسوی دروازه ای نزدیك شد .

بیدرنگ دستهایش در جیبش فرو رفـت وکلیدی رابیرون‌کرد، باعجله آنرا درحالیکه به‌دو طرف خود نگاه میکرد وسط سوراخ‌قفل گذاشته از سویی به سویی چرخاند وآوازی ازآن برخاست .

او نفس عمیقی کشید :

ــ « شکر بازشد ، خدا یاشکر»

در گشوده‌شد واو با آهستگی روی میان حویلی رانگریست وبعد بامنتهای احتیاط و خموشی پابدرون گذاشت وبا قدمهای شمرده به پیش سوی ارسی یکی از خانه ها گـام برداشت ،لحظهٔ بعد مقابل ارسی یی رسیـد وبا دست فشاری به آن داد .

ــ «آه ، ارسی باز است ».

ووقتی میخواست آنرا بکشاید صدایی ازآن برخاست که بیشتر به ناله‌یی می ماند ، وی خودش رابه کناری کشید ولرزهٔ محسوسی سرا پای او را فرا گرفت .

مگر نیروی گنگ وموهومی کــه برتارو پود اواثرافگنده بود واورا واداشت تااز راه ارسی بداخل خانه پابگذارد .

اتاق هم چون گوری دهن گشوده وهیچ کس در آن وجود نداشت .اودر تاریکی این اتاق نفسش‌رادر سینه حبس‌کردو به‌جستجوی چیزی پرداخت .

صدایی در دهلیز خانه پیچید :

کیستی ...؟ کی بود... ؟

خاموشی شب بازهم برای لحظیی برهمه‌چیز حکمفرما شد وصدایی پاهم در دهلیز خاموش شد واو در حالیکه صدای ضربان قلبش‌را خودش می شنید خود رادر گوشه اتاق پنهان کـــرد .

تادیر زمانی او همانسان در گوشهٔ اتاق تاریك پنهان بودو در حالیکه چیزی بدست نیامده بود بانومیدی میخواست دو بـــاره‌از کلکین بروی حویلی فرود آید وراه منزل خود رادر پیش گیرد که صدایی اورا تکان داد:

ایستاده باش ... !!ایستاده باش !

او در حالیکه خودش رابر سر دوراهی تنها و درمانده احساس میکرد با خود تصمیم گرفت فرار کندو هنوز دوقـدم به پیشـ نگذاشته بودکه صدای شلیکی به گوششـ رسید واحساس کرد چیزی در پشتش اصابت کرده خواست بازهم فرار کند بدود وخودش رانجات دهد ،احساس کرد وجودش دیگرآن نیروی راندارد ،احساس کرد تعادلش رااز دست داده احساس کرد دیگر پلکهایشـ بروی دیدگان او سنگینی می کنند ،فکر کرد نفسش بند شده ودیگر نمیتواند براحت‌نفسی بکشد ،میخواست فریاد برآورد احساس‌کرد آوازی ازاو برنمی خیزد ،بازهم تلاش کـرد فریاد بکشد واینبار بافریاد خودش کـه‌در گلویش خفه شده بود از خواب بیدار شد.

خودش را تنها در اتاق سرد وخموشـ‌در حـالیکـه بروی چوکـی بـه خواب فـرو رفته باز یافت ونفس براحتی کشید .

بقیه صفحه ۳۷

چراسردر دمیشو ید؟

دایمی سستی وکسالت راحس کرده، بـزودی خستگی احساس می‌کند وسرچرخی برای‌شان پید امیشود. این دردهافقط ازاثر کـفایـت نکردن خون به مغز سر بوجود می آید. درد سر هائیکه ازاثرمتضرر شدن شرائین مغزسر پیدامی شود دارای عین خواص میباشد . این قسم دردهانه فقط درحمله نوبتی درد هـــای مفاصل شدید میشود بلکه درجریان سســت بودن روماتیسم نیز شدت پیدا می کند. فشار خون درین شرایط یانورمال است ویااینکه از اندازه نورمال پائین میباشد .

سردردی همچنان بابستگی خون در وریدها نیز ارتباط دارد . بسیاری قسمت آنها دارای خواص روحی است واین تکلیف دراثر کفایت نکردن فعالیت قلب پیدامیشود . این قسـم سردردی های شدید تربالعموم دراثنای صبح فورا بعداز بیدار شدن پیدامیشوند. زیرادرین مدت بسیار مدید که انسان درسطح‌افقی‌خواب می نماید جریان خون وریدی ازکاسه ســر «جمجمه» به‌مشکلات حرکت می نماید. دریـن شرایط سردردی باصداها وسنگینی های حس شامه همراه میباشد. روی انسان سرددرنگ آبی رابخود می‌گیرد وپلکان پائین آن پندیدگی پیدا کرده وشرائین غشای خارجی چشم ورم می کند . سردردی وقتی بسیار شدید میشود که اگرسررا پایان کنیم ویاآن رادوربدهیم . این موضوع راچنین شرح داده می توانیم که درین صورت جریان خون ازکاسه سربمشکلات زیادتری دچار میشود. فشار خون در شرائین درین حالات پائین بوده‌مگردروریدهافشارزیادتر میباشد .

سردردی هائیکه دارای شدت متوسط باشد بصورت دوامدار و تکراری در بعضی اشخاص پیدا میشود. بالعموم این قسم سردردی هـا مربوط به شدت وزیادی کارهای دماغی اسـت که دروسط ویاختم روزکارظاهرمیشوند بعضی اوقات یکی ازعلایم اولی آن تصلب شرائیـن مغز می باشد با پیشرفت تصلب شرائیـن سردردی اغلبا درشخص مذکور پیدا می شود. درین شرایط خواب‌نورمال خراب شده وباندازه لازمه سنگین نبوده «خواب‌آرام‌نداشته»باورویا های مخصوص همراه میباشد. باگذشت زمـان احساس ضعیف شدن دیده شده وسبب خراب شدن قوه حافظه گردیده وبه فراموشی زیادتر عادت می گیرد .

بعضی سردردی هاکه ازاثر تصلب شرائین بوجود می‌آید باصدا هاوآواز های درسر همراه میباشد. تحلیل وتجزیه‌خون شخص مـریض نشان داده است‌که اندازه کلسترون در خـون زیاد میشود .

مشاهیر علم وادب

در این کلیشه قشنگ که توسط یکی‌ازهمکاران باذوق ما بناغلی صالح محمد کهسار ترتیب شده است پروانه زیبایی را در میان‌چند گلبرگ می بینید که روی هر گلبرگ یکی از حروف الفبا نوشته شده واگر دقت بفرمایید وهرچند تاگلبرگ مشابه رادرکنار یگدیگر بگذارید خواهیدکه اسم یکی‌ازمشاهیرعلم وادب بصورت پراکنده بروی آنها ثبت است .

کاری که شما باید بکنید اینست که بادرنظر گرفتن شرح حال مختصری که‌از بزرگان موصوف در اینجا می‌آید اسم آنانرا تشخیص‌داده برای ما بنویسید واگر نتوانستید هفتهٔ آینده جواب صحیح آنرا در همین صفحه‌خواهید خواند .

۱ـ این نویسنده شهیر در سال ۱۸٦٦میلادی متولد شد ودر ۱۹٤٤ دیده از جهان فرو بسته .

تحصیلاتش در رشته تاریخ بود ولی بـه‌ادبیات علاقه فراوان داشت وبهمین سبب‌بـه نویسندگی روی آورد ،ولی نمایشنامه هایش‌باشکست روبرو گردید واو به تهیه شرح‌حال وبیو گرافی بزرگان جهان اقدام کردو به‌اوج‌شهرت رسید وجایزه ادبیات نوبل رابدست آورد. در اواخر دلبستهٔ عرفان شرق‌شدوضمنااز‌طرفد اران گاندی رهبر مشهور هند بشمار میرفت .

۲ـاین دانشمند نامی درسال ۳۷۰ هجری‌قدم به جهان نهاد ومقدمات علوم رانزد پـدر آموخت، ضمنا در محضر دوسه‌تن از اساتیذبه‌آموختن دانش پرداخت ،اما بزدوی از آنها بی نیاز شد . اودرطب وریاضی و بخصوص‌فلسفه از نوابغ دنیا بشمار می‌رود وکتابهای بسیاری ازوی باقی مانده است که تاچندین‌قرن پس ازوی در شرق وغرب مورد استفاده دانشجویان بود وهنوزهم اهمیت آنهادرجهان‌دانش محفوظ است وفاتش را بسال ٤۲۷ نوشته اند .

۳ـ این نویسنده معروف ،بزرگترین رمان‌نویس نیمه اول قرن حاضر بشمار میرود،وی در ۱۸۷٤ میلادی بدنیا آمد وبعد از چند سال‌عضو کالج فزیکدانها شد ،شعر نیز میگفت اما درنوشتن داستان کوتاه یکی از اعجوبه‌های جهان ادبیات محسوب میشد آثار زیادی ازاو باقی مانده که مخصوصا ازآن میان‌حاصل‌عمرش برای نویسند گان تازه کار بهترین راهنما بشمار میرود .

٤ـ این دانشمند که خدماتش نسبت بـه‌جهان دانش فراموش ناشدنی است در سال ۲۸۷ قبل از میلاد متولد شده است وی‌درعلم‌مکانیك نابغهٔ روز گار خود بشمار میرفـت وهم اکنون فور مولهایی که او مبتکرآنهابوده‌درهمه جای جهان بقوت واعتبار خود باقـی است ،از کار های معروفش کشف وسنجش‌وزن مخصوص اجسام است .

پاسخ دهنده گان

دردوسه هفتهٔ گذشته پاسخهای فراوانی‌بـه‌پرسشهای این صفحه رسیده است‌که متاسفانه اکثر آنها یاناقص بوده یا غلط ولی اشخاص‌ذیل به دادن‌جواب صحیح موفق شداند پیغله رعنا حافظی از پروان مینه ،شیر احمد ونصیراحمد از زنده بانان ،سلطان محمد مشقانـی از چاریکار ابولقاسم کتابدوست ،محمد علـم‌حزین ، سیداحمـد، شفیقه ازوزارت زراعت وآبیاری ، سید نصرالله فارغ‌التحصیل‌لیسه‌انصاری ،عبد الجبار ازپل سوخته ،محمدنعیم محمد کریم ومحمدعظیم از باغ‌بالا وفیض‌احمدآتشی از فابریکه بوت آهو .

معمای منظوم

این هم معمایی ساده بنام (شمس) است که باالد کی دقت می تـوا نید طرز استخراج آنرا پیدا کنید .

اول شام ومیان چمن و دامـن نرگس

هرکه این راز بدانست ادیب است ومهندس

از حساب چـه مـیدا نـید ؟

یکی‌از خوانند گان یك عدد هفـت رقمی رابریك عدد سه رقمی تقسیم کرده بود ولی اتفاقا بعلت چپه شدن چاپ تمام اعدادی که درعملیه تقسیم نوشته‌شده بودباستثنای ٤ عدد (٤) مغشوش گردید وخوانده نشدحالااین خواننده از شما کمك میخواهد تابه کمك هوش خود از روی همین ٤عدد اصل صورت عـملیه تقسیم راکـه مورد ضرورت او می باشد پیدا کنید، آیا ممکن است‌به اوکمك نمایید؟

ژوندون

سرگرمی ها

باقی مانده را حدس بزنید

از دوست خود بخواهید تا تعداد دلخواهی چوب گوگرد یاتکمه باریك یاچیز دیگر بردارد وآنها را در دوقطار بچیند بطوریکه قطار اول یك عدد کمتر از قطار دوم باشد، البته شما در موقع چیدن دانه نبایدآنهارا ببینید.

آنگاه به او میگویید از قطار دوم تعدادی را بردارد، این تعدادرا شما باید معین کنید، مثلا هشت عدد یاپنج عدد.

بعد از انکه پیشنهاد شمارا نجام داد، بگویید تا معادل دانه هایی که درقطار دوم باقی مانده است ازقطاراول بردارد.

وقتی که این پیشنهاد شمارا همانجام داد، بگویید دانه های باقی مانده قطار دوم را بردارد در این وقت شما بدون اینکه از تعداد دانه‌ها مطلع باشید، می توانید حدس بزنید که چند دانه در قطار اول باقی مانده است.

چگونه میتواند حدس بزنید؟

فقط از عددی که ابتدا پیشنهادکردید تا بردارد، یك عدد کم کنید، باقی مانده آن مساوی تعداد دانه های باقی مانده در قطار اول است.

مثلا فرض میکنیم که دوست شما ۲۵ دانه چوب گوگرد را در دوقطار ۱۲ تایی و ۱۳ تایی چید وشما هم گفتید ٤ دانه از قطار دوم برد‌ارد، باقی مانده آن ۹ دانه میشود که چون معادل آن از قطار اول بردارد، در قطار اول سه دانه باقی میماند که یك عدد کمتر از تعداد پیشنهادی اول می باشد.

برای دفعات دیگر که این سرگرمی راتکرار میکنید، باید تعداد دانه هایی راکه درابتدا یی باید بردارید، کمتریابیشتر از آنچه در نوبت اول گفته بودید تعیین کنیدتادوست شمامتوجه نشود که چه رازی درین کار وجود دارد، همچنان میتوانید ازاو بخواهیدد در قطار اول دوعدد یاسه عدد کمتر ازقطار دوم بچیند ودر وقت جواب هم دو عدد یاسه عدد کمتر ازعددی که درابتدا پیشنهاد کرده اید کم کنیدتا جواب صحیح آن باشد.

پاسخ پرسشها

از شماره گذشته

۱- فوتورومان:

شمارهٔ حقیقی صحنه‌های فوتو رومان مندرج درشمارهٔ گذشته به ترتیب ذیل است:

۱۱-۳-۶-۷- ۱۳-۱٦- ٥-۹-۱-۱۰-٤-۱٥

-۲-۱۲- ۱۷-۸-۱٤-۱۸

۲- معمای منظوم

مقصود ازدو حرف «محنت» نون وتاء است ومنظور ازاکثرعمرکه درآن صرف شده دوحرف عین ومیم است ومجموع این چهار حرف «نعمت» میشود.

یادداشت

باوصف اینکه بارها درهمین صفحه‌ازدوستان عزیزی که به‌طرح جدول علاقه‌مند می باشند خواسته ایم تا جدولهای خودرابرنگ توش که قابل کلیشه ساختن باشد تهیه کنند وبفرستند، بازهم اکثر جدولهایی‌که میرسد، قابل کلیشه نیست. خواهش خودرا مجدداً تکرار مرکنیم تاوقت گرانبهای‌خودرا که به‌مصرف می رسانند، لااقل‌حاصل کارشان ازنشر باز نماند.

آیااین کتاب رامی شناسید؟

کتابی هست بامشخصات ذیل:

۱- مولف آن بیشتربه شاعری معروف استاماخودکتاب به نثر دری میباشد.

۲- کتاب درسال ٤٥۳ هجری تالیف شده‌است.

۳- موضوع آن حکمت (فلسفه) است.

٤- تعداد بابهای آن ۲۷ است که مولف ازهرباب به (قول) تعبیر نموده است.

٥- مولف‌آن اهل بلخ است ولی دربدخشان‌وفات یافته است.

٦- سال وفات مولف ٤۸۱ هجری است.

۷- ازمولف چندکتاب به نثرباقی مانده‌است‌که ازجمله مشهورتربنام سفرنامه یاد میشود.

آیابااین نشانی ها اسم کتاب ومولف‌آنرامی توانید پیدا کنید؟

ابیات ذیل را تکمیل کنید

نام رقیب بر لب ..... من گذشت	.... نشد کسی‌که چه برجان من گذشت
نیست از ... زنخدان بتان قسمت ما	غیر آبی که ز حسرت به .... میگردد
کاش بخت و .... رنگ حنا بودی مرا	تابه ... دل ته پای تو جا بودی مرا
شرم می آید ز .... طفل محجوب مرا	بر سر .... بیندازید مکتوب مرا
بعد.... اینقدردانم‌که خواهی‌گفت حیف	تاکنم با او وفا ... ش وفاداری نکرد
تلافی غم صد .... سینه چاکی ماست	اگر به ناز .... د می گریبان را

یك سوال هندسی

بطوریکه میدانید برج ایفل‌که درشهر پاریس‌واقع است ۳۰۰مترارتفاع اددرد.

برج مذکورازآهن ساخته شده ودرساختمان‌آن ......۸ کیلو گرام آهن مصرف شده‌است

اگر بخواهیم نمونهٔ دقیقی ازبرج ایفل بسازیم‌که درآن فقط یك کیلوگرام آهن بکار رفته باشد ارتفاع چنین برج نمونه چقدر خواهدبود؟

جواب درهفتهٔ آینده تقدیم میشود.

آیابلدهستید؟

درکتب جغرافیه قدیم مانند حدود العالم‌وغیره نام چند شهر آمده است که امروزبجای آن نامها، نامهای دیگری رایج است.

ذیلا اسم پنج شهرازآنجمله را یاد میکنیم‌وازشما میخواهیم تانام امروزی شهر های مذکور رابرای ما بنویسید واطلاع خودرا ازجغرافیه قدیم کشور به ثبوت برسانید.

۱- اسفزار

۲- پوشنج یابوشنگ

۳- مروروود

٤- ولوالج

٥- رخذ یارخج

کوتاه · دلچسپ · خواندنی

ساعت‌ها ی نوع جدید

یکی از کار خانجات ساعت سازی سویز ساعتی به نام ومودل سکیلتور ساخته اندکه ساختمان آن از ساعت هائیکه می شناسیم بکلی متفاوت است .

ساعت طوری ساخته شده که عقرب های ساعت درونی حرکت نکرده بلکه از راست به‌چپ تنها روی یك لوحه حرکت مینماید که روی لوحه از صفر تاشصت دقیقه وازیك‌تا ساعت ۱۲ نشان داده شده زمانیکه دقیقه‌گرد ازصفر تاشصت حرکت کرد وبه نقطه آخر رسید بطور اتو ماتیکی به حالت ابتدائی‌یعنی بالای صفر می آید وعقرب ساعت گرد یك ساعت را نشان‌میدهد .

ساخت این ساعت ها قرار اظهار صاحبان فابریکه خیلی ساده بوده وشاید از این‌به‌بعد شهرت خوب پیدا کند .
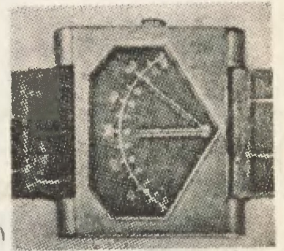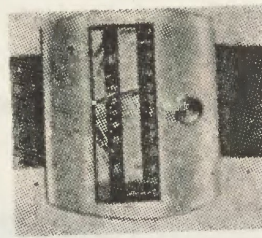
ساعت های جدید که باساعت های امروزی‌فرق دارد .

آثار تاریخی ودیدنی ممالك‌جهان

خانهٔ کعبه ـ در مکه ـ عربستان سعودی.

مهمترین اماکن مسلما نان جهان که هر سال صد هاهزار مسلمان بزیارت آن میروند.

مسجد آیا صوفیه ـ در شهر استانبول ـ ترکیه .

که سابق بنام کلیسای سنت صوفی در کشور دولت روم شرقی بود .

معبد دنقی ـ در ٦٥ کیلو متری شهر آتن یونان مرکز پیشگوییهای امپرا توران قدیم یونان .

کلیسای نوتردام ـ درشهر پاریس ـ فرانسه

زیبا ترین ومعروفترین کلیسای فرانسه.

کلیسای سن‌استفان ـ در شهر وین ـ اتریش

قدیمترین وبزرگترین کلیسای اتریش.

خانهٔ بتهوون ـ در شهر وین ـ اتریش .

مراکز الهامات بتهوون موسیقیدان معروف اتریش .

خرابه های المپیا ـ در ۱۳۲ کیلو متری شهرآتن ـ یونان

ایوان صداین ـ درنزدیکی بغداد ـ عرا ق.

معبد ژومپیتر ـ در نزدیکی آتن ـ کشور یونان .

یکی از عجایب هفتگانه دنیای قدیم که هنوز باقیست .

کاخ هوهنزولرن ـ در کلن ـ المان غربی.

مرکز اقامت سلاطین ساسانی ایران .

آبجو فروشی‌مونیخ ـ درمونیخ ـ آلمان‌غربی.

مرکز اجتماع هیتلر ویاران او قبل ازجنگ دوم .

کلیسای ویلهلم دوم ـ در برلین غربی ـ آلمان غربی .

یاد گار جنگ دوم در برلن غربی .

دروازه براند بورك ـ در برلن غربی ـ آلمان غربی .

سر زمین برلن غربی وشرقی .

نریمان ، ن

موترها ی جدیدشهری

جدید ترین وسیلهٔ نقلیه طوری ساخته‌شده که ازبطری های گراری‌دار در آن‌استفاده می کنند :

قرارمعلوم این نوع واسطهٔ نقلیه خیلی‌اقتصادی بوده ،نگهبانی تخنیکی آن کم‌است وفضا راآلوده نمیسازد زیرا حرکت واسطهٔ مذکور توسط دور گراری ها تامین میشودو مواد سوخت بکار ندارد .

دانشمدان استرالیایی مصروف ساختمان این نوع بس ها برای شهر می باشد.

گراری های بطری مذکور برای۱۵ کیلومتر کوك میشود وبرای رسیدن در یك استگاه‌به ایستگاه آخری در شهر ها کفایت می کند برای اینکه بس درنیم راه نماندبطری‌احتیاطی نیز درآن جابجا شده .وزن این گراری ها۶۰۰ کیلو گرام بوده ودر یك دقیقه ٤۲۰ دوررا اجرا مینماید.

چرخ های این بطری در وال جنراتور موتر جابجا میشود .

متخصصین این نوع تغذیه رابرای موترهای شهری خیلی مفید خوانده ونسبت به موتر های برقی مطمئنترواقتصادی‌ترمی‌باشد. ساختمان این نوع‌بس‌ها درامریکا وآلمان‌نیز آغاز گردیده وشاید عنقریب درشهرهای دیگر نیز این‌نوع‌بس‌ها مورد استفاده‌قرار بگیرد.

ایزابل هنرپیشه طرف علاقه

«ایزابل آجانی» بعد ازشرکت درفلم«سیلی» قطعا از هنرش دست نبرداشته ودر فلمهای مختلف حصه‌گرفته است. روبرت حسین به‌او علاقه زیاد دارد ،«پیر دیو» هرگز نمیخواهد که اورا از دست بدهد وبلاخره الن دولن هنر پشه‌معروف‌سینما میگوید :«او یگانه کسی‌است که‌ازنقش اش موفق بدر شده».

ایزابل : من‌هیچگاه پتلون نمی پوشم

هلیکوپتر بالون نما

انجنیران امریکائی یك وسیلهٔ جدید حمل ونقل فضائی ساخته اند که بنام جرثقیل فضائی شهرت یافته است وآن عبارت از هلیکوپتر بالون نمایی است‌که دراین تصویر شما آنرا می بینید.

بالهای هلیو می این وسیله ۲٤ متر

وقطر خود بالون ٦۰ متر است انجن این‌بالون ریاکتیفی بوده که سرعت بالون رابه ٦ر٨دور درفی دقیقه تامین نموده و٦۰ فیصد برداشت بالون رانیز تامین مینماید آلهٔ رهنمائی بالون درقسمت زیرین آن جابجا شده .

این آله درامور ساختمانی پل‌ها، تعمیرات بلند وغیره امور ساختمانی مورد استفاده‌قرار خواهد گرفت .

قدرت برداشت آن دو برابر برداشت هلیکوپتر های سنگین فعلی امریکائی است.

سرعت آن ٧٥ کیلو متر درساعت بوده‌و ٥۰۰ تن راحمل نموده میتواند این وسیله خیلی اقتصادی بوده ومصرف مورد سوخت بکار ندارد همچنان پرواز ونشست این بالون هانظربه ساختمان آن برای انجنیران خیلی ساده میباشد .

بقیه صفحه ۲۵

مردهاره قول است

میکرد وتن بیخواب وبیحالش راگرم مینمود .

ازطاهره کجامی توانست فرار کند . طاهره درچلم درنسوار ودرهمه چیز پنهان شده بود طاهره برترین دود هاونشه ها بود .

افتو نشستی، شیر گیچ وازخود بی خبر از (شهداء) پائین میشدکه دوتا چادری دار پیدا شدند .

شیر راهش راچپ‌کرد ولی یکی از آنها راه شیرراگرفت وصدازد :

– شیرجان ، شیرجان بخیر ؟

صدا ازطاهره بود. شیر سرجایش خشک شد. مثل درخت توت خشکیکه کنارش ایستاده بود .

طاهره روبندش را پس‌زد وروی ماهش‌سر قبرهاراروشن کرد ، شیر لحظه یی برویش خیره شد بعدچشمش رابزیر انداخت وخاموش ماند .

طاهره پرسید :

– شیرجان اینجه چه میکنی ؟

– شیر جواب داد :

– هیچ .

طاهره گفت :

– چراهیچ ؟

شیر چپ ماند به همدیگر نگاه کردند ودر شرارچشمان هم‌سوختند مزدورزن، ومحرم‌راز طاهره که ازدورنگران شان بود ازتهٔ دل دعا کرد ومراد شانرا ازخدا طلبید .

بالاخره شیر ازطاهره پرسید :

– تواینجه چه میکنی ؟

طاهره جواب داد :

– بند بسته میکدم .

– شیر پرسید :

– خیرباشه بری کی ؟.

طاهره جواب داد :

– بری دلم !

شیر بااستفهام پرسید :

– بری دلت ؟.

طاهره باگریه گفت :

– هان بری دلم بری توکه خدانیستت نکنه خدادورت نکند .

وبعدخاموش ماند. آه شیر لبهای شیر را سوزاند . بازهر خند گفت :

– طاهره جان تو وختهاپیش روی طالیمه واکده بودی . حالی خواز چشمایم پریده خوراکم، کم ، ورنگم زرد شده دگه‌میخواهی؟

طاهره جواب داد :

– خودته، جان جورته، اوگپام از دوستی بود حالی هم ..!

شیر پرسید :

– حالی چی ؟.

طاهره جواب داد :

– توخودت میفامی آزارم نتی .

شیر گفت :

– چی ره ؟

طاهره جواب داد :

– گپ راسته خود ماره .

شیرباتاسف واندوه گفت:– دگه گپی مابین مانیست، ازگپاگپ برآمده، اوسالاره بادبرده !

طاهره تعجب کرد وشیر برایش قصهٔ خود و(محمود) راباز گفت (طاهره) زارزار گریست وسراپا به غم های شیر گوش داد .

وقت وداع شیربه (طاهره) گفت :

– طاهره جان دیدار مابه قیامت .

طاهره گفت :

– شیرجان توقول دادی، توقسم خوردی ، مگم مه‌قول ندادیم. مه دوستت دارم مه‌خاستن خواهت هستم اگه پشتم نگردی خونم‌بگردند.

شیربی جواب‌دورشد. وطاهره بخانه‌برگشت چندماه بعدخبرآمد که محسن خان دخترش را بزور نامزد کرده وطاهره زهرخورده اما نمرده است . شیر ازشنیدن این‌گپ یکپارچه آتش شد .

خواست دنیارا بخون بدهد ولی دست‌گرفت وبازبرسر قولش پابرجا ماند .

چند روز بعد ازآن شیر ومادرش در محفل عروسی طاهره خبر شدند ودوتائی رهسپار خانهٔ محسن خان گردیدند . شیر درآنشب ها چندان انگشتهای دستش راجوید که خون‌جاری شد امادست ازپاخطا نکرد وبیخود نشد .

هیچکس نفهمید که درآنشب براوچه گذشت ولی طاهره درحالیکه مطرب آهنگ (آهسته‌برو) رامیخواند آهسته آهسته ازشیر ازگذشته، از روزهای عید، ازشبهای مهتابی واز بامها و بامبتی هافاصله گرفت ورهسپار خانهٔ حاکم سالخورده وچاقی شدکه شکمش ازبینیش بالا پریده بود .

دیگرشیر درهرسال ، ده سال پیرمیشد . هنوزسی وپنج ساله نشده بود که موهایش چون پخته سفید شدند ونیمی ازدندانهایش فروریختند . اوبزودی به (بابه شیر) معروف شدودرآخر (سراجی) دوکان‌کوچکی کرایه کرد. بچه‌های شوقی ازین دوکان‌گدی وتارمیخریدند ومیدانهارا درو میکردند ولی شیر که تمام شرطهاراباخته بود هرگز هوس میدان نکردودر عمق وسیاهی کوچه هادوتا وشکسته شد . باعصالم‌لم تن رنجورش رابه پیش می کشید وازدکهٔ دوکان همواره صدای پرنشاط کودکان رامی شنید که ازبامبتی های بلندمیخواندند:

(ای درك جیلانی   شمالاره تورانی)

آنوقت خودش نیز ازلب دوکان این سرود جانپروررامیخواندودربیست سالگیهایش غرق میشد .

همینگونه بازسال ازنیمه‌گذشت وعید نزدیک شد. شیر بازهم کاغذپران ساخت وتار زد . کاغذهاکوت شدند ونقش ها وتصویر هابرو بالین گدی پرانهاراآراستند . شیر هرچه را ساخت چنگی بدلش نزد بیاد گذشته افتاد . بیاد طاهره ، بیادمیخچه طاقچه وبیادشب عید. دردل کاغذپرانی نوشت‌که (عیدت مبارك) اما

بقیه درصفحه ۶۰

طالع پیژندنه

کی دهر یو شاگرد بخخه (۴۰) لیری اخلی اوکه چیرته دوه کالو بخخه وروسته په ازموینه کی بریالی شی هغی ته یوه تصدیق نامه ور کوی تر څو چه دهغی بخخه په استفادی سره خپل کار واك ته دوام ورکړی دغه مدرسه‌په ۱۹۵٤ کال‌په انګلستان‌کی جوړه شوی په لومړنی کال‌یی اتلس تنه شاګردان درلودل په اوسنی‌وخت کی دنوموړی ښوونځی دشاګردانو شمیر ۲٦۰ کسانو ته رسیږی چه زیاتره یی ډاکتران، ساه پو هان د فلسفی استادان اومه پیژندو نکی دی .

دطالع پیژند ونکو په ډله کی ډیر ستر اوعلمی نابغه ګان هم لیدل شویدی بنه مثال یی ایساك نیو تن وی چه دزمکی دجاذبی قوه او دهغی قوانین یی وضع کړل اوپه خپل دی عمل یی زیات شمیر کسانو ته‌چه دخرافاتو پیروی یی کوله ماتیور کړه دی په خپله په یو خاص ډول دطالع پیژندنی پیرو و او هغی ته یی عقیده درلوده چه نوموړی اصولا طالع پیژند نه او هیئت علم یو له‌بله جلا نه ګڼله او دهر کار داجراکو لو دمخه یی به لومړی رمل اچاوه او وروسته به یی کار سر ته رسا وه.

عکس جالب

مترجم :جمال فخری

هنرمند چشمان سیاه

که در نخستین هنر نمایی خود بدریافت نخستین مدال طلا موفق شد

حلیمه شکورو ژیمناست ۲۱ ساله

بکلی عمل طفلانه وپر خاشجویانه ای بوداونمی دانست که زندگی چه ارزشی دارد .هرچه بود او به این فکر افتید که به همچو عملی دست بزند: از منزل دوم خودش رابزیر اندازد وثابت کند که اگر وقتی به این کاراحتیاج حس شود او میتواند از عهده آن بدر شود واو قادر است به کار ه‌ی ناممکن دست بزند

اودختر شاداب بوده در حرفه اش همیشه موفق است .

... واو خودش را پرتاب کرد. ولی تا جائیکه همه میدانیم دست زدن به همچوعملی هروقتی سلامتی نمی آورداوتوانست شرطبندی رابرد ولی پاهایش نیز خساره ای برداشت. این کار را فقط (حلیمه شکوروا) قهرمان مطلق ژیمناستیك جهان می تواند انجام دهد.

شاید هر ورزشکاری اگر بخواهد دررشتهٔ سپورت خودش رابه اوج شهرت برساند مجبوراست کرکتر و خصوصیات مخصوص خویش را صیقل کند .هر ورزشکاری برای خودش راهی را انتخاب می کرد ولی حلیمه راهش از منزل دوم به حویلی پایان می‌یافت چرا این راه را انتخاب کرد ؟فعلا نمی تواند توضیح بدهد ،نه اینکه از تشریح آن ابامی ورزد بلکه اصلا بخاطر نمی آورد که چرا؟ برای او فقط یك خاطره ای باقی مانده بود بلندی هاو پستی ها .

مابا موصوف صحبت بسیار عاجلی رادر یکی از سالون های سپورتی (آهای) در روتر دام ،جائیکه مسابقات جهانی انجام می‌شد داشتیم ،روز بعد ،روزی بودکه همه انتظار آنرا داشت وهر کسی آرزو می کردکه این روز پایانی نداشته باشد ولی قبل از این روز بروزی بودکه روز فیصله کن نام داشت.

زیرا چند ساعت پیش بعد از ایفای کار روهائی های خیلی مشکل ،پس از جمپ ملاقدار حلیمه توانست حلقه ای را که در ارتفاع بلندی قرار داشت (واین عمل حلیمه حالا بنام قلهٔ شکور وایاد می شود) بدست آورد ولی حلقه را خساره مند ساخت .

اما امروز این کار حلیمه رانمی تواند مایوس سازد وواقعا در تمرینات بعدی که مشکلتر از تمرینات سابق است او مصمم است تاعالیترین نمره‌ای رادر بین مسابقه دهند گان بین المللی احراز نماید .

خاطر نشان باید کنم که در آنروز هاحلیمه شکوروا نه تنها قهرمان مطلق جهان شد،بلکه او توانست خرمنی از مدال هارا نصیب شود بدین معنی که از جمله پنج مدال طلا حلیمه قادر شد شخصا چهار مدال طلارا نصیب گردد

چند سطری راجع به بیوگرافی حلیمه شکوروا :

امروز این دوشیزه خوش قدو قامت چشم سیاه رادر جهان ورزشی همه بخوبی میشناسند (قدش ۱۵۹ سانتی متر ،وزنش ۴۷٫۵ کیلو گرام) حلیمه راتمام علاقمندان سپورت در اتحاد شوروی دوست دارند ،اویك قهرمان به تمام معنی است .

حلیمه در غرب سایبریا زندگی می نماید

حلیمه شکوروا یکی ازقهرمانان ژیمناستیك

حلیمه شکوروا دریکی از مسابقات

ونام شهرش (اومسك) است هنوز نه ساله نشده بودکه به‌سپورت علاقمندشدبه موسیقی ازهمان آوان طفولیت علاقه داشیت ورقص‌هائی که‌با حرکات نرم اجرا می شد می پسندید. بصورت عمومی او علاقه‌ای نداشت که‌به تمرینات‌ژیمناستیکی بپردازد ازهمه‌اوراسپورت روی‌یخ‌اورابیش بخود جلب کرده بود اما روزی اورا خواهر خوانده هایش برای‌تماشای یك‌مسابقهٔ ژیمناستیك که در یکی از کلپ های ورزشی یك فٰبریکه برگزار شده بود باخود بردند ...

درین کلپ نه جلایش یخ به نظر می‌رسید ونه دانه های سفید برف بنظر میرسید.امادر عوض نغمات دلپذیر موسیقی که حرکات سپورتمن هاراهمراهی‌مکردبرای حلیمه‌خیلی‌ها دل انگیز بود چنانچه بعد ها آ ن نغمات راحتی در خواب شنید وبیاد آن مترنم میشد. کلینا ترینر حلیمه میگوید که :

ـحلیمه بااین احساس لطیف خویش مرا بخود علاقمند ساخت .بعدها او با علاقه.برد باری وحتی شله گی به کارش ادامه داد. بسیار جای تعجب بودکه در اندك مدت حلیمه توانست موفقیت های شایانی را نصیب‌گردید که‌مجبورشدم اورااز گروپ مبتدیان به گروپ سابقه داران شامل کنم .دختران جوان به‌این عقیده بودند که حلیمه کوچك مزاحم آنهامی شوند وکار شان را اخلال می کند ولی حلیمه این استعداد را داشت که‌به دیدهٔ هرکسی درآید وبکارش ادامه دهد .

فقط پس از چند سال حلیمه توانست قهرمان شهر (اومسك)شود حلیمه درسن ۱۰سالگی برای‌اولین باردر مسابقات قهرمانی اتحاد شوروی اشتراك کردو توانست ازین مسابقات بادرجه دوم موفقیت را بدست آورد پس از آن مدال برونز را بدست آورد واین مدال درمسابقه‌ای‌نصیب اوشدکه ورزشکاران اتحاد شوروی ویوگو سلاویا مسابقه می‌دادند ژور نالیست ها عقیده داشتند که‌حلیمه یك ورزشکار به تمام معنی ملیح ودلربا است .

وبدین ترتیب حلیمه توانست در برابر ترینر معروف اتحاد شوروی عرض وجودکند واو هم بدون اینکه در موردش تاملی کنددر حلقه ورز شکاران کشور شاملش کردکه‌البته ازین عملش‌هیچگاهی پشیمانی نیاورد .

دوئل بخاطر (جام جهانی)

تیم منتخبه اتحاد شوروی در سالهای ۱۹۶۹ و۱۹۷۱ به موفقیتهائی نایل آمد .درآن زمان قهرمان مطلق جهانی یك دوشیزهٔ بلغاریائی بنام ماری گیلوفا بود .البته باید عرض‌شود که‌دوشیزهٔ های‌شوروی‌هم‌بدون‌مدال برنگشتند امابايد اعتراف کردکه برای ژیمناست های شوروی مرحلهٔ بسیار دشواری به‌شمارمی‌رود.

لیکن درسال ۱۹۷۲ژیمنا ست‌های شوروی باژیمنا ست های بلغاریائی مسابقاتی انجام دادند که‌در نتیجه مساویانه پایان پذیرفت این همان وقتی بودکه حلیمه‌شکوروا توانسته بود قهرمان مطلق اتحاد شوروی شودو کپ اتحاد شوروی رابدست آورد . در مسابقات بین المللی که‌در چکو سلواکیا دایر شد حلیمه توانست به رقیب بلغاریایی خویش بفهماند که اواکنون برای جنگ آماده‌است‌ودر سال ۱۹۷۳درفستیوال جوانان‌ومحصلین‌که در برلین دایر گردیدحلیمه‌مانندستاره درخشانی تجلی کرد آماده ساختن ماستر های فرست کلاس فوق العاده مشکل ودامنه‌داری رامیخواهد .برای این مقصد حلقهٔ بزرگی‌از اشخاص ذیعلاقه‌مانند .ترینرها،علما ،داکترها پیانو نوازها، وغیره تجمع میکنند وهر کدام شان نظر به امکانات خویشس در راه آماده ساختن حلیمه شکوروا برای اشتراك در مسابقات جهانی ۱۹۷۳ تلاش می نمایند .

علاوه ازآنها دریکی از فریکات یکی‌از ماستر هاومصروف ساختن گرانبها ترین تحا یف ازقیمت بهاترین‌فلزی‌تیم‌های‌سپورتی می‌باشدو در روتر دام اولین مدال طلارادر اولین بازی تمرینی خود بدست آورد .

ملیونها تماشاگر تلویزیون حلیمه رابا تمام کار روائی هایش تماشا کردند وحرکات الستیکی ،پر حرارت وجذاب حلیمه را آفرین گفتند .این صفات راحلیمه میتواند روی‌صحن میدان سپورت به تماشا چیان بنمایاند اما حلیمه در زندگی خصوصی اش بیشتر ازآن بانمك ،بانزاکت وقدر شناسی است .

حلیمه دختر یك‌کار گر است ودر فاکولته تاریخ یونورستی شهر اومسك تحصیل‌می نماید. او رشته تاریخ را مدتها قبل انتخاب کرده بود هنوز در صنف هفتم بودکه از مسابقات برگشت وبه کتب تاریخی علاقمند شد واین کتب رادرسفر باخود میداشت‌و مطالب آنرا میبلعید وازکتب مذکور درفواصل تمرینات ومسابقات استفاده می نمود .یکی ازسرگرمی های حلیمه هم (بافت) است برای سال نو برای خودش پیرهنی بافت ومیگوید: (چه خوب که سال نورا بالباس نو استقبال کنم- یعنی که درین سال نو سعادت مند باشم)

در نومبر گذشته حلیمه ۲۱ ساله شد.او انسان باانرژی است وآرزو مند جنوجهداست این خصو صیاتش اورا درمسابقات قهرمانی سالی ۱۹۷۵ کمك خواهد کرد .

تاتوم اونیل باپدر هنرمندش‌ریان اونیل

مترجم : مهدی دعاگوی

ستاره گان افسانه‌ساز

برفراز ریسمان در چهار صد ودوازده متر بلندی :

(فلیپ پتیت) جوان بیست و پنجساله فرانسوی که شور جنون آمیزی در شهرت طلبی دارد وهمواره درصدد کشف راهی بود تابوسیله آن بتواند وارد جهان سینما شده وبحیث هنرپیشهٔ سینما خودش را به شهرت خواستنی برساند. بعداز آنکه در چند بازی تیاتری ظاهر شد وآرزوی راکه می خواست سراغ نکرد. بکار های دیگری پرداخت تاآنکه سرانجام موفق شد عبور ازفراز ریسمان را فراگیرد . اودراین امربقدر کافی تمرین کرد وتاحدودی موفقیت دراین کار بدست آورد که بسهولت میتوانست ازفراز ریسمان های که بارتفاع صد تایکصد وپنجا متر بسته باشد عبور نماید .

(فلیپ) اخیرادر(تریدی سنتر شهرنیویارك) بارتفاع ۴۱۲ متر ریسمان مخصوص خود را بسته وتصمیم داشت ازفراز آن عبور نماید این‌عمل‌راکه اوبدون‌اطلاع قبلی‌وبدون وسایل مقدماتی انجام میداد از طرف پولیس شهر دستگیر وبه محکمه برده شد محکمه در مورد اوفیصلهٔ صادر کرد مبنی براینکه اودیگر به چنین‌گونه اعمال دلهره آفرین وتخریش کننده دست نزند .

(فلیپ) وقتی این فیصله راشنید به‌تاسف گفت نمیگذارند که ذوق هنری خودرا تطمیع کنم تابشهرتی که درجستجوی آن‌استم خودم رابرسانم .

جرمانه بستر الیزا بت تایلر:

الیزابت‌تایلر ستارهٔ چهل‌ودوساله امریکایی چندی قبل شکایت نامهٔ بمقامات مربوط تقدیم نموده که درفرصتیکه بمنزل نبوده کسی از غیابت اواستفاده نموده ودر بستر او غنوده است .

مقامات مربوط پولیسی پس از تجسس و پژوهش سرانجام یك مردجاپانی را گرفتار کردند که خودش اعتراف نمود چون در مورد بستر الیزابت چیز های فراوانی شنیده بود که میگفتند ماندموج پرند ملایم بوده وشکوه وعظمت فوق العاده دارد بناء اودر صدد شد تابرای یکمرتبه دست باینکار بزند .

درست در فرصتیکه ازخواب دربسترالیزابت بقدر ناقابل وصفی محظوظشده‌بود ومیخواست ازیخچال اویك ناشتای مطلوب هم بدست آورده وآنرا صرف کندکه پولیس اورادستگیر نمودانیکه درمورد اوچه فیصلهٔ بعمل می آید بدان نمی اندیشد آنچه برای اولذت بخش‌است هما نا خواب دربستر الیزابت بود که‌اوآن‌کار راکرده است .

مقامات ذیعلاقه برای آنمرد جاپانی که‌مرتکب یك حرکت غیرقانونی وضد اخلاقی شده است حکم اخراج اورا ازامریکا صادر نمود .

الیزابت تایلر در اصدار حکم محکمه‌راضی به نظر می رسد

نابغه ده ساله درسینما:

(تاتوم اونیل) که برندهٔ جایزه اوسکارسال ۱۹۷۴ بابازی درفلم مشهور (مهتاب کاغذی) شناخته شده است . یکعده زیادی از مردم بحیث نابغه می شناسند .

(تاتوم) که درحال حاضر ده سال دارد فرزند (ریان‌اونیل) بازیگر مشهور شناخته‌شده فلم (لف ستوری) بوده وبقول اکثریتی ازمردم اومیراث بزرگی دردایرهٔ هنر ازپدرش دارد .

(تاتوم) چندی قبل درلندن از پدرش‌دعوت کردکه (اونیل) بااستفاده ازفرصت بیکاری‌اش بلندن رفت و چگونگی فعالیت (تاتوم) راکه مصروف بازی دریکی ازفلم های (استانلی ـ کوبریك) میباشد ازنزدیك مشاهده کرد .

دوهفته بعداز اقامت درلندن (اونیل) بـا پسرش (تاتوم) بسوی روم پرواز کردکه در هرکجا مردم از او استقبال میکردند .

مردم اورا بخاطر نبوغ وقدرت بی نظرش می ستایند والادرکرهٔ زمین میلیون پسر بچهٔ به سن وسال اوست که حتی‌کسی باوشان یك دانه چاکلیت نمیدهند .

آواز خوان مود آفرین:

یکعدهٔ ازجوانان اروپااخیراتمایل بخصوصی نسبت به‌آواز(گلی لتمن)که تازه بیست وهفت بهار زندگی راپشت سر نهاده بقدر کافی متمایل شده‌اند بطوریکه آواز اورا (آوازماورای فضا) لقب داده اند .

این علاقمندی بصورت یك پس منظر در زندگی هنری (گلی) بوجود آمد زیرا وقتی

دمپل کپادیا درآغاز نمایش معرفی شدوراجیش کهنه بحیث انانسر درپروگرام هماهالینی سهم گرفته بود.

آواز های ثبت شدهٔ سودرا در برابر بیعلاقگی مردم مواجه دید ازجهان هنر پاعقب کشید و به سوی مود متمایل گردید . اودر قسمت دیزاین مودها بذل مساعی بخرج داد چنانچه مود تازهٔ راکه برای دستیاران دکتوران بوجود آورده بقدرکافی درآن نوآوری هامحسوس بوده وعدهٔ زیادی‌مود اورا به‌دلچسپی پذیرفته اند.

هممامالنی بسوی زوال :

چندی قبل طبق معمول هیمامالنی پروگرام رقص های کلاسیك خودرا دو چهار شهر انگلستان برگزار نمود که در پروگرام او که چهارنمایش رااحتوا نمود. دمپل کپاریابازیگر فلم بوبی در آغاز هرنمایش بمردم معرفی‌میشد و راجیش کهنه بحیث انونسر در پروگرام رقص های کلاسیك هیمامالنی نقشی را بعهده داشت .

توضیح این مطلب میرساند که هیمامالنی خاص بمنظور اجرای رقص عازم لندن نشده بود بلکه اوبجهت سهمگیری در شوتنگ فلم (چرس) که یك بخش آن درلندن وشهر های (برمنگهم ولستر) صورت میگرفت وارد لند ن شده بود. ازاینرو بصورت ضمنی در پروگرام خاصی‌که مقدمات آن قبلاتوسط سمن کلیانپور ونریندر چنچل چیده شده بود اشتراك نمود .

مبصران توضیح نموده‌اند که رقص های هیمامالنی درهرچهار نمایش بطو ر دلخـواه مطلوب واقع نشد زیرا رقص های راکه اودر این پروگرام تقدیم کردکاپی یی ازرقص های فلم‌گیتااور سیتا- سپنون کاسوداگر-شرافت- پریم نگروراجاجانی بود که هیچگونه تازگی درآن بملاحظه نرسید واگر سمن کلیان پور و نریندرچنچل وراجیش کهنه ودمپل کپادیادراین پروگرام حصه نمیداشت روزگار هیما مالنی دراین پروگرام خیلی سیاه میشد زیرااودیگر آن محبوبیت ودرخشش قبلی رانزدمردم ندارد.

بخاطر خدمت بوطن :

(برژیت هورنی) ستارهٔ موفق وقتش کـه اکنون بحیث پرودیوسر امور تلویزیون کار میکند. اخیرا تصمیم گرفته بعدازاین در اروپا زندگی‌کند. چه‌اوازمدت پانزده‌سال‌است‌که بـا شوهرش (پروفیسور هنش سوار سنسگی) در شهر باستون ایالات متحده امریکا زندگی‌میکند وگاهی بایفای نقش های هنری وزمانی هم به ترتیب پروگرام های تلویزیونی می پردازد اوطی یك مصاحبه خود گفت :

آرزو دارد بعداز این درکشور سویس ویا اطریش زندگی نماید زیرادیگر درامریکا بکلی خسته شده است . اومزیدا تصریح نموده‌که بسهولت می تواند سالیانه یك یا دوفلـم تلویزیونی تهیه نماید ویقین داردکه فلم های اورا در تلویزیون های آلمان غربی پذیرفتـه میشود واوباین ترتیب میتواند هم ذوق خودرا تطمیع نماید وهم خدمتی به وطن اصلی خود که هرگزآنرا فراموش نمیتواند انجام دهد .

گل‌لتمن با مود جدید وابتکاری‌خود

بریژ یت هورنی

فلیپ پی تیت مردی بدنبال شهرت هنری

بقیه صفحه ۷

افغانستان در حافظهٔ تاریخ

گل را با دست های خودتر و هموار کرد و بنای « وارا» ارگ خود را به دست خود گذاشت بدان بزرگی که هر دیوار آن برابر یك دوش اسپ درازی داشت .

یا مای درخشان در آنجا نهر آبی کشید ودر کناره های آن چمن هـا وسبزه زار هایی به میان آورد کـه همواره سبز و خرم بود و علف آ ن تما می نداشت . در آنجا خانه هـا ساخت ، در حصهٔ علیای میدان ده خیابان ، در حصهٔ وسطی‌شش‌خیابان ودر حصهٔ سفلی سه خیا بان کشید. در خیا بانها مردان و زنا ن نیرومند خوش اخلاق زیبا را جای داد واز مجموع این همه آبادی ها بلخ زیبـا به میان آمد که بیرق های بلنـد نخستین حکمروای با تدبیر و رعیت دوست آریایی بر برج و بارهٔ آن به اهتزار در آمد .

یا ما موسس سلالـهٔ پیشـدادی آریانا صاحب چند چیز معرو ف‌بود که شعار سلطنت و حکمهٔ رمایی و نیروی او شمرده میشد .

اول : عصای

دوم : نگین

سوم: گاوآهن

چارم – شمشیر

پنجم : جا م .

باعصا زمین را برای ساختن قصر «وارا» و تعمیر شهر بخدی معین‌کرد وشعار حکمفرمایی و آمریت او بود. نگین علامهٔ جریان حکم او بر اقطـار کشور بود . گاو آهن آلهٔ زراعت و سرسبزی و انبساط کشت و کـار بشمار میرفت و با این‌سیاست‌کشور اورشك فردوس شد. شمشیر قـوه جنگی پاد شاه و پهلوانان نیرو مند وفاتح آریانا را نمایندگی میکرد.جا م علامهٔ عیش و کامرانی این مردبزرگ بود .

اگرچه شعرا تایك اندازه همه این چیز ها را یاد آوری کرده اند و لی «جام جم» به پیرایه های گو نا گـون داخل ادبیات ماشده است . ادبیات دری به‌پیروی قریحه شعرای اولیه‌ـ بیکه پرورش یافته بار گاه سا مانیان بلخی بودند «جا م» و«جم» ظـرف مشروب و نا م پاد شاه را فراموش نکرده و یکسلسله شعرا تا امـروز این خاطرهٔ قدیمی را تازه نگهداشته ودر منظومه ها و اشعار خود آنـرا ستوده اند . جم، با بیاناتیکه دادیم ، عبارت از« یاما» پاد شاه مقتـدر پیشدادی بلخی و جا م او غیر ازجا م سوما چیز دیگری بوده نمیتواند .

سو ما اصلا عصارهٔ گیا هی بودکه بنا بر عقاید پدران‌ما، آریا ها ،عقابی به نا م سینا آنرا از آسمانها فـرو آورده بر کوه های یو پایی ای سینا، یا هندوکش، ستیرا یاتیرا، پـورا- نا یا پروان پراگنده ساخت. عصاره گیری از گیاه سو ما در سرود هـا به زیبایی توصیف شده است .

یما نخستین کسی است که اصول زراعت و حرفه را به آریایی هـای باختر یاد داد . استعمال اسلحه را به میان آورد و فن بافتن را درقلمرو خود پهن ساخت . اصول معماری را به مردم تلقین کرد . استعمال‌فلزات وسنگ های قیمتی ، ادویه طبیعی، همه در عصر او معمول شده وجشن روز اول سال که طبیعی ترین تما م جشن هاست یاد گار قیمتدار دو رهٔ اوست .

واینکه سخنسرایان دری دل را «جام جم» گفته اند برای آن است که «جام جم» راجام جهان‌نما میپنداشتند واین پندار سالها درشعر وادب‌دری حکمفرما بود والبته از این‌هم‌نمیتوان چشم پوشید که در پاره یی ازاشعار جا م جم معنای اصلی خود را داشته است .از جمله «اوحدی مرا غه یـی» شاعری دری پـر داز مثنوی یـی در پنجهزار بیت دارد که در سال۷۳۳ به‌پایان رسانده ونامش را «جام جم» گذاشته است از فحوای آنچه درباره کتابش گفته بر می آید که این اسم مرکب را به جای خودش بکار برده است .

کلپ ورزشی پامیر

از: م (انوشه)

ورزش وتربیت بدنی که‌یکی از عوامل اساسی صحتمندی وتندرستی انسان هابشمار می‌آید ازسالیان دراز به‌اینطرف ، یعنی از زندگانی انسان درمغاره ها تابه‌کاخ های سر بفلك امروزی واز کاروان های گله داری تا کیهان نورد ی دراجتماعات بشری جامو مقام خاصی داشته وازمراحل مختلفی گذشته‌وبازهم درحال انکشاف وترقی به پیش می رود.

کشورهای جهان هرکدام سپورت ها ی مربوط به‌خو یش را دارند که‌در اثر ارتباط ونزدیکی طبیعی که‌انسان هاباید داشته باشند سپورت مربوط بیك‌ملت‌ومملکت های‌دیگررواج پیداکرده وبعضی سپورت هاوجه بین‌المللی‌را نیز حایز شده‌است .

وطن باستانی مانیز سپورت های متعلق بخود را دارد که‌افتخار هر فرد افغان بوده می‌تواند . ورزش درینجا نیز از باستان‌زمان تابه امروز نزدمردمان ایند یار عزیزگرامی بوده وبزکشی ...مابحق ازافتخار ا تیست‌که ازسده‌های گذشته تا این ساعت از نشانه‌های پایداری وشجاعت پهلوانان آریانای دیروزدر افغانستان امروز بشمار می‌آید.

باید یادآورشد که تحت تاثیر تماس های جهانی انواع‌سپورت های کشور های‌دیگر در وطن‌عزیز مانیز رایج گردیده و درین‌سالهای نزدیك ،کلپ‌های سپورتی وتیم های و رزشی بوجود آمده که‌هریك درراه رشد سپورت‌تلاش می‌نمایند.

به‌سلسله آشنایی ومعرفی کلپ‌های‌سپورتی وورزشکاران جوان کشور که گاه گاهی روی صفحات ژوندون‌راه یافته وبه‌اطلا ع‌خوانندگان رسیده، اینك مطالعه کنندگان صفحه و رزش ژوندون باکلپ ورزشی پامیر آشنامی‌سازیم. بایـن منظور همراه آمر جوان‌کلپ‌پامیرازراه تیلفون به‌موافقه رسیدیم تابا مصاحبه ای از فعالیت های کلپ مذکور اطلاع حا صل شود.

قرار وعده قبلی سراغ کلپ پامیر رفتیم ادارهٔ کلپ درنندار تون وزارت معارف در ساحه جشن، عقب کابل ننداری‌قرار دارد ، محمدآصف محصل صنف چهارم پو هنځی پولی تخنیك ازمدت نزده ماه به‌اینطرف‌است که بحیث‌آمر کلپ انتخاب‌شده‌است.

درشروع صحبت ازوی سوال نمودم کـه بحیث آمر کلپ انتخاب شده‌است.

درشروع صحبت ازوی سوال نمودم کـه آغاز فعالیت های ورزشی کلپ را تو ضیح نماید .

وی که‌آهسته وبا متانت وشمرده حر ف می‌زدگفت :

کلپ‌ورزشی پامیر بطور غیر رسمی ازسال ۱۳٤۸ به‌فعالیت آغاز نمود ودر سال(۱۳۵۰) نسبت نداشتن جای مناسب درهو تل‌متروپول رسما ازطرف ریاست المپیك افتتاح شد وتا هنوز به‌فعالیت خود ادامه میدهد.

محمد آصف آمر کلپ پامیر
که به پیشرفت‌سپورت علاقه زیاددارد

وی همچنان افزود که:

درین مدت باداشتن حداقل و سایــل و امکانات توانسته ایم دررشته های مختلفــی استعداد جوانان رابکار اندازیم وبه صنــف بندی های هم درین حصه موفق شده ایــم وکلپ هاکه از فتبال شروع نموده تااینحال تیم های اتلا تیك، دوتیم فوتبال ، یك تیـم بکسنگ ، تیم پنگ‌پانگ تیم زیبایی اندام داریم کهمایه امیدواری های هرچه بیشتـر آینده می‌باشد .

درمورد مسابقه های اعضا وتیم‌های‌این کلپ چنین می‌افزاید :

ازبدو فعالیت ها ماتوانسته ایم از اکثـر تورنمنت های شرکت نمایم که‌ازطرف ریاست المپیك وکلپ های دیگر ورزشی کشور دایر گردیده وتیم فتبال مادر عالــم مشکـلا ت وکمبود های زیاد توانسته سر آمد تیم های فتبال باشد وسه بار مقام قهر مانی راحایز گردد. والبته تیم فتبال ماغیر از مقام اول ، دربعضی مسابقات مقام های دوم وسوم رانیز داشته به این ارتباطباید یاد آورشوم کـه‌در اثر کوشش ها وتلاش های های‌خستگی‌ناپذیر جوانان این کلپ درمجموع وبخصوص‌تیـم فتبال بود که‌سه‌نفر از اعضای تیم فتبال‌ماهر یك عبدالمنعم کبیر ، محمد صابر عثمان‌موفق شدند افتخار عضویت تیم ملی فتبال‌کشوررا کمایی نمایند وهمراه تیم ملی به‌جمهو ریت مردم چین نیز سفرنماید.

در جواب سوالی از دیدوتجر به چندساله خود در حصه استعدد ولیاقت جونان درسپورت بعداز لحظه ای می گوید :

برای شخصیت حقوقی این کلپ اساسنامه‌ای رانیز ترتیب نموده ایم ولی تاحال شکـل قانونی رابخود نگرفته که‌امیدواریم اساسنامهٔ مانیز درآینده رسمیت پیدا نماید .

وی می افزاید:

کـه در کشور مـا متاسفانه ورزشگاه‌و میدان های ورزشی به‌معنی واقعی آن بسیار کم وناچیز می باشد و جوانان کلپ‌مـا نیز به‌مشکـلا تی ازین لحاظ مواجه می باشندواز سپورت اکثر جوانان مادر اطاق های نمناك و غیر صحی تمرین می نمایند وروی همیــن مشکلات بودکه طی پیشنهادیه بوزارت‌معارف وموافقه مقام مربوط ورزشگاه فعلی را کــه ننداردتون وزارت معارف درایام جشن استقلال بشمار می آید در اختیار جوانان این کلپ گذاشته ودرین جا به تمرین می‌پردازیم.

درحصه پیشرفت وعمومیت‌سپورت چنیــن ابراز نظر می نماید :

درقدم اول باید بین کلـپ های ور زشی کابل وبعدا ولایات مسابقات انجام داده‌شودو این سلسله طبق پرو گرام ریاست المپیـك واشتراك فعال کلپ های ورزشی باید همیشه جریان داشته باشد تاچهره های سپور تی‌ما شناخته شده وبعدا ردیف بندی صورت‌بگیرد که درینصورت مامی توانیم بازهم درقدم اول با ورزشکاران ممالك هَمــجوار و بعدا در مسابقات بین المللی نیز شرکت کنیم و من یقین دارم که‌جوانان مادر صورت فراهم‌آوری شرایط مساعد سزاوار اشتراك درمسا بقـات جهانی رادارند .

البته باید یاد آور شوم که نقایصی هـم درمیا نَاست که باید ازبین برده شود و آن بدبینی ها، عقده هاوبر خورد های ناسالمـی که ورزشکاران ما بعضا ازخود بروز مید هد قابل انتقاد می باشد که‌البته اصلاح پـذ یر است .

وبه این ارتباط من بحیث علاقمند جدی‌انکشاف سپورت به جوانان پیشنهاد می نمایم که در برخورد ها وروبرو شدن درمیدان های‌سپورت ودراجتماع سرمشق خوبی برای‌جوانان باشند.

درحصه اشتراك در مسابقات بین المللـی می افزایند که :

بعداز پشتکار وتمرین وحوصله مندی در پرورش ورزشکاران وانتخاب ورزشکاران ممتاز درتیم های ملی سپورت ، درمسابقات جهانی شرکت کنیم وشایستگی خویش رابه‌افتخارات ملت افغان به جهانیان نشان دهیم .

درحصه رشد سپورت های ملی چـو ن بزکشی، نیزه بازی، وپهلوانی می گوید کـه درصورت انکشاف بنیه اقتصادی کلپ ما هم

بقیه درصفحه ۱۸

بقیه صفحه ٤١

ترکیه

بزرگی در بندر لنگر انداخته ویا حرکت کند امواج آن‌قایق های ماهی‌گیری را پــراگنده وبفاصلهٔ خیلی دور باخود برده تاآنکه امواج ساکن آنهارا دوباره بمحل خود بــرگرداند اینرو انــتظار مـاهـی گیـران و بعضی‌هـا به انتظار متباقی پول خود باید مدت درازی تابر گشت قایق ها معطل بمانند .

تکسی هادر این کوچه‌ها بسرعت درحرکت بوده‌از هیچگونه خطری هراسی ندارند دربالای بلندی که توسط دیوار سنگی احاطه شــده است فضای فراخ ونسبتا آرامی دارد منجمله جاده (استقلال) از زیبا ترین جاده های‌این ناحیه بشمارمیرودکمی‌پیشتر بجاده(جمهوریت) که بامعماری واسلوب های‌قدیم‌بنایافته است برمیخوریم میران‌تکسیم که مرکزنقلیات‌شهری میباشد نیز در همین محل واقعست واز همین میدان‌سرویس های شهری تراسوای، تکسی‌هاو غیره بهر سمت شهر در حرکت اند .

استا نبول یاروم جدید مانند روم درهفت تپه گك موقعیت داشته جاهاو بنا های خیلی تاریخی ومقبولی دارد که نمیتوان آنهمه رادر چند روزی توقف در آنجا ازنظر گذرانیدهاالی این کشور آرزوی سکونت را درین شهـراز سالیان درازی بدل می پرورانند گذشته‌ازآثار تاریخی امروز تنها نه‌استا نبول بلکه بسیاری ازشهر های ترکیه بلاکهای مقبول وتعمیرات عالی دارد که‌نمایندگی از زحمتکشی وپشت کار ترکها می کند.

استا نبول‌مرکزبانکهاونمایندگیهای تجاوتی ترکیه بشمار می رود تـعداد بانك‌هـادریـن کشور مخصوصاَ در استا نبول زیاد اســت ولی عایدات فـی نفر از ۲٦۰ دالر سالانـه تجاوز نمیکند .

در قصر بهاری سلطان واقع استا نبـول سالون عالی است که‌در هال مذکور اتاتـرك جان سپرد وساعت دیواری آنجا ساعت مرگ اوراکه (۹:۰۵) میباشد از ۳۰ سال بین طرف ثابت ونشان میدهد واز همان دقیقه ایکـه اتا ترك جان سپرد ساعت مذکور نیز ازحرکت باز ماند وتا امروز ثابت است .

اتا ترك یعنی مصطفی کمال پاچا بزرگترین نابغه ترکی در ۱۸۸۱ واقع سلو نیك متولد یافته است ودر سال ۱۹۰۵ اکادمی حربی‌را بپایان رسانیده ومنحیث کپتان داخل‌عسکری شد وبا جوانان ترکیه دوش بدوش برای‌کسب جمهوریت کشور پرداخت هنگام جنگ اول جهانی عنوان یك پیش آهنگ رابخود گرفت درجنگهای متعدد اشتراك ورزیده ودر ۱۹۱٦ عنوان جزایی را وبعد از چند ی‌لقب پاشا را کسب کرد .

ترکیه باساس پروگرام وی‌کشور ملــی ودیموکراسی رابخودگرفت در۱۹۲۱ اتحادیه بزرگ ملی ترکیه مقام درجه اول کشوررابوی بخشید شورورش‌ملی‌که‌تحت‌قیادت کمال‌اتاترك صورت گرفت در ۱۹۲۲ سلطنت رااز بین‌برده ودر ۱۹۲۳ ترکیه‌در چوکات‌جمهوریت اسلامی عرض اندام وکمال اتاترك رئیس جمهورترکیه انتخاب گردید .

مصطفی کمال ریفورم های رارویکار کردکـه ترکیه رادر جمله ممالك عصری وپیشرفته سوق داد حقوق مساوی زنان روی کار شـد ریفورم الفابت بکار برده شده والفابت‌لا تین رسمی گردید ریفورم فئودالی را شکستانـد فابریکات صناعتی دولتی را دربسیاری‌ازشهر های ترکیه تاسیس کرد .

در ۱۹۳٤ رسما اتحادیه ملی ترکیه عنوان اتاترك (پدر ترکیه) رابوی افتخار بخشیـد. مصطفی کمال اتاترك در ۱۹۳۸ ازجهـان در گذشت وسالگره وفات بیست وپنجمین وی‌را یونسکو استقبال نمود .

رئیس تحریر : محمد ابراهیم‌عباسی
مدیر مسؤل عبدالکریم رو هینا
معاون : پیغله راحله راسخ
مهتمم: علی محمد عثمان زاده .
تیلفون دفتر رئیس تحریر ۲٦۹٤٥
تیلفون منزل رئیس تحریر ۲۲۹٥۹
تیلفون دفتر مدیر مسوول ۲٦۸٤۹
تیلفون‌منزل مدیر مسوول ۲۳۷۷۳
سوچبورد ۲٦۸٥۱
تیلفون ارتباطی معاون ۱۰
تیلفون منزل معاو ن٤۰۷٦۰
مدیریت توزیع ۲۳۸۳٤
آدرس : انصاری واټ
وجه اشترا ك :
درداخل کشور ٥۰۰ افغا نی
در خارج کشور ۲٤ دالر .
قیمت یك شماره ۱۳ـ افغانی

(بقیه ص٦٤)

عشاق رویائی

مجنون)وغیره‌وغیره تاکجادراعماق تاریخ مامنتهی می شود. بلی واقعا چنین است مبدا داستان های حماسی وعشقی در کشور عقاب طلایی ریشه های عمیق وقدیمی دارد که اکثرآن به دوره های روستایی وویدی واز آنهم گذشته به زمانه های قبل التاریخ پهلومیزند.

چنانچه داستان های حماسی راکه شاعران بلندپایه وژرف اندیشه ماچون دقیــقی و فردوسی درقرن ٤هجری گرد آوری و تنظیم کرده وبه رشتهٔ نظم در آورده شاهد خو بی برای گفته های ماست .

آنچه راکه یونانی هاطی قرون ٤و۳ ق،م شنیده اند ومنعکس ساخته اند نمایانگرآنست که‌این داستانها وقصه هادرمیان مردم‌آریانای کبیر سخت معمول ومروج بوده‌است .

اینکه گفته شده که (اوداتیس) د ختـر پادشاه (ساس) بودهم ازامکان بعید نیست زیراساس هایاسارك هاعبارت از (اسکانی) هایی بودند که از آسیای مر کزی به‌افغانستان ریختند . وهمچنان می شود (زریادریس) را به‌حیث شهزادهٔ بلخی هم قبول کرد و از امکان بعیدنیست که‌معاشقهٔ جوان بلخی یــا شهزادهٔ بلخی بادختر پادشاه اسکایی اینقدر داستان ساز وسروصدا افگن‌شده باشد زیرا پنجه‌های نیرومند عشق قدرت آنرا دارد که درعالم عشق ودلدادگی جوان باختری رابــا دختری ازشهزاده خانم های اسکانی بشناساند وداستان سازی خوبی برای یك چنین عشق گرم وسوزان شود وداستانی سازدپذیرفتنی وهمه جانبه‌وشهکار ی خلق‌کندجاودان .

عادت

بسیای از اعمال بشر نتیجه عادت اوست .

عمل عادی آن عملی را میتوان گفت به توجه و آگاهی شخص در آن دخالت ندارد ونقشه و طرحی برای انجام آن ریخته نمیشود. عادت‌خوب آن‌عاداتی هستند که از یکطرف موجب میشود که کار ها بصورت مؤثر انجام گیرد واز طرف دیگمر سعادت شخص را فراهم میسازد.

هنگامیکه یك عکس‌العمل ویایك‌پلان وطرح رفتاری بکرات ظاهر شود آنگاه بصورت عادت درمی آید.واگر عکس العمل فشار وناراحتی روانی رابر طرف سزد واگر رضایت‌خاطر رافراهم سازد میل به تکرار آن عمل زیاد میشود وهمین میل بالاخره سبب میگردد که تغیری در دستگاه عصبی رونما گردد وآن عکس‌العمل صورت عادت رابخود میگیرد .

برای اینکه عادت بد راترك دهیم‌و بجای آن یك عادت پسندیده جانشین آن‌گردد لازم است که :

۱ـباید دارای ارادهٔ قوی باشیم.

۲ـدر هرکار باید ازتعقل‌وحوصله کار گرفت .

۳ـاحتیاجات و خواسته های معقول باید بصورت دقیق وارسی گردد.

٤ـدر تصمیم معقول نبا یددرنگ گردو استثنا قایل شد .

٥ـعادت خوب راکه رضایت‌خاطر خودودیگران را نماید باید جانشین عادتی نمود که دیگران از آن‌گریزان اند.

٦ـباید توجه گردد که عادت ناپسند دو باره بر نگرددو جداًازآن جلو گیری گردد .

با بکار بردن این چند دستمور امکان زیاد موجود است که بعداز مدتی شما دارای عادت خوب‌وشخص دوست داشتنی گردید.

جوانات

جوانان و روابط اجتماعی

وقت‌نشناسی؛ بدقولی‌و پشت‌پا زدن‌بآداب‌ورسوم چه‌وقت‌درمان‌میشود!

من نمیدانم باوجوداین همه ساعت که در شهر وجود داردوروزانه خرید وفروش میشود واکثر مردم ماباداشتن این همه ساعت چرا این همه وقت ناشناس اند ؟

کسانیکه برای وقت ارزشی قایل نیستند و بقول خود اهمیت نمیدهند برای چه ساعت می بندند ؟

چرآن جوان تحصیل کرده در ساعت معین به‌ملاقات ووعده گاه حاضر نمیشود و میزبان خودرا منتظر نگهمیدارد ؟

چرآن خیاط درموقع معین لباس مشتر ی خویش رانمیدهد ؟ وچرا .....

اگراین جوانان واقعا به اهمیت وقت توجه داشته باشند وبدانند که تمام اشیاچه ذیروح باشد وچه غیرذیروح ، جامدباشد یا مایع در هرحال تابع زمان ووقت است ومسئله وقت خیلی اهمیت دارد .

مثلا اگر گلی به‌وقت معین آب داده نشود می خشکد، اگرغذای درسرساعت معین از روی آتش برداشته نشود مزه خود را ازدست میدهد و.....

بهرحال منظور ازین تذ کر اینست که جوانان به ارزش وقت مخصوصا درین عصر تکنالوژی جداً اهمیت قایل شده وازطرف‌آنها مراعات گردد.

ضرب‌المثل‌های برگزیده

*در موضوعات عشقی و دیپلوماسی، هر دختری همیشه زن‌است.
اسپانیائی

• • •

دربوسه حرفها عا شقانه است که‌به جای گوش به لبها گفته میشود
ایتالیائی

• • •

*دوستی ، همان عشق است‌توام باعقل !
آلمانی

• • •

*عشق یك جانبه ،مانند سوالی است که بلا جواب مانده .
روسی

• • •

*نخستین روز عروسی غالباً آخرین روز عشق است .
آلمانی

• • •

*عشق حتی به حیوانات هم‌رقص یاد میدهد .
فرانسوی.

فرستنده سیده (شامل)

بقلم: عبدا لحکیم «پیما» محصل پوهنځی حقوق و علوم سیاسی.

ماووطن‌مان

حالا که سا ختمان جامعه نوین‌و مردمی ما شاهراه رفاه وسعـــــادت عمومی را گشوده .

جو نان باید وظیفهٔ خود دانندکه‌درراه ارتقاء اساسی سطح زندگی جا معه خویش ودرهمه شئون زندگی‌اجتماعی واقتصادی روح نو آوری ،جدیــت‌و ابتکار بخرج داده وهمراه با مراحل نوین رشد جامعه ایجاد شاهراه‌های رفاهیت عامه راکه درآن منافــع‌و مصالح اکثر یت متصور باشــــد وپاسخگوی نیازمندی‌های مبرم‌جامعه شده بتواند سرعت بخرچ دهند .

البته تجارب زندگی به انسان‌میآ۔ موزاند که هرگاه انسان درجستجوی راه نیك وخیر اندیشی برای رفاه‌و بهبودی اجتماعش آو شان باشـــد طرقی راز اثر فعالیت های خویش خواهد یابید که‌از آن درراه نزدیــك شدن به اهداف عالیـــه و نیکشس

بقیه درصفحه ۱۸

معلومات تازه برای جرانان

باسیکلی که‌دو پایدل دارد

درین شکی نیست که هرپدیـدهٔ که‌در جهان توسط دانشمندان‌ومختر عین‌بوجود می آید برای استفـــاده معقول بشر است .

والبته این پدیده ها نظر به‌ارزش واهمیت آن قابل استفاده است واما آن‌وسا یلیکه برای بهبود زندگــی بوده ومشکلات مردم را رفع میسازد بیشتر قابل ارزش واهمیت است.

ازهمین جهت نصب یـــــك پایدل اضافی در بایسکل در ظا هـر امرممکن است آنقدر مهم نباشدما برای اشخاص معیوب و کسانیکـه به‌دردپامبتلا اندخیلی هابا‌ارزش است و (آنتونی سیگنول) ایتالوی بانصب یك پایدل خدمتی بزرگی درین راه نموده است .

جوانان

ورزش برای دوشیزه گانیکه طالب زیبائی اند

داشتن صحت خوب واندام ز یبا آرزوی همگان است اما بیشترازهمه دوشیز گان وخانم های جوان آرزو دارند که دارای اندام زیبا باشند.

وزیبایی مورد نظر آنها زمانـــی برآورده میگردد که‌از یك رژیم‌غذایی همیشگی بر خور دار باشند وا لبته گرفتن ر ژ یـم غـذا ئـــی به‌تنهایی کافی نیست‌بلکه درپهلوی آن‌ورزش های مفید ودر عین زمـان سبك‌وساده که برای هر کس‌ودرهر شرایط موجود است ،تمرین متداوم وهمیشگی آن درزیبا بودن‌ومتناسب بودن اندام رول مهمی دارد .

باتمرین همیشگی بعد از مدتی‌متوجه میشویدکه اندام تان متوازن ومطابق دلخواه تان است. واین خود برای شما لذت وخوشی رابار میاورد .

باید متذکر شد که نداشتـــن وسایل ورزشی شیك ولوکس نباید درامر زیبایی اندام شما تا ثیـری داشته باشد زیرا این وسایل رامی توان از چوب یافلز ،یا قیمت‌کم‌تهیه نمود .واگر اراده استوار داشته‌باشید باساده ترین وسایل میتوا نید بـه ورزش های خود ادامه دهید .

هر ورزشیکه با علاقمندی وتمرین‌متداوم ،توام باشد نه تنها به‌زیبایی‌انسان می افزاید بلکه‌ضامن سلامتی‌نیز میباشد .

بقیه صفحه ۵۱

مردهاره‌قول‌است

باخودگفت : بری‌کی ... بری چی ؟..

نادم پیشیمان گدی پران رابردیوار دوکان اویخت وسرش رامیان زانوانش پنهان کرد ازقضاهمان فضلوکه‌درآن روزگاربه (بابه‌فضلو) معروف شده بود ازدم دوکان گذشت وشیررا درآن حال دید باتمسخر صدازد :

– شیر، شیربالونت چه شد طیاریت چــه شد نقل عروسته کی بخوریم ؟.

شیر سرش رابرداشت وباچشمهایش کـه بی شباهت به‌کاسهٔ خون نبود سراپای فضلو راازنظر گذراند، فضلو داد زد :

– اوگرگوش اولافوك چرت چی ره میزنی ؟.

شیر پاسخ داد :

– چرت نامرداره، چرت پوداره، چرت توره!

فضلو قهقهه خندید ودندانهای کرم خورده وبیره های شاریده وسرخ رنگش شیر رابیاد روباه پیری انداخت که‌کاری جزحیله وگزافه گفتن ندارد. بااستغنا وغرور جواب داد :

– بروفضلو مه‌کتیت کارندارم .

فضلو گفت :

– مه‌کتیت کاردارم . حالی اوسالاره گـاو خورده‌که تـو جوره نداشتی حالی وخت وخت فضلو است وخت سر شکستنت .

شیر گفت :

– مثلیکه بازهم حریف می پالی ؟

فضلو گفت :

– مه حریف ندارم .

شیر گفت :

– لاحول بالله – چشمه سیل کو ...

فضلو گفت :

– تووهمی غار، بروموش تره‌گپ رسیده .

شیر سخت عصبانی شد . خــواست بـا پیشقبض دودمش شکم فضلو راپاره کند ولی خدارادر نظر آورد وبه آواز جهر چندانکه همه دوکانداران گرد ونواح صدایش را شنیدنـد گفت :

– فضلو ، ای گزوای میدان .شرط ماکل زندگیت . اگه مرداستی صباده (دوراهی) قیل کو .

فضلو گفت :

– درست است بسیار پرنگو.جنگ شدــ یار، سر شد یار.

این گفتگو زبان بزبان سراسر کوچه راپر کردوحتی درگوش کوچه های دیگر نیز نشست، عصرروز جمعه (دوراهی یغمان) از صد هـــا شوقی وحرفه یی پربود، بابه شیر در حالیکه دوپهلوان جوان درراست وچپش راه میرفتند به میدان نزدیك شد. لنگی پاچ وکالای‌گیپیش ازدور پیدا بود وکاغذپران بازها راه رابرایش صاف‌کردند واوبالای بلندی‌کوچکی قرارگرفت. ازآنپس فضلو آمد بسیارسبك وبسیارگستاخ، عده یی ازکوچکیها اورا نیز در میان گــرفته بودندوپراك‌های بی‌معنی‌اش راگوش میدادند. شرایط شرط باردیگر بازگوشد وهردو قبول کردند . شیربه یکی ازشاگردانش گفت: تو گدی ره هواکوجنگشه مه میندازم .

همان کاغذ پران سفید دم آبی‌کـه برویش (عیدت مبارك) نوشته شده بود چون مرغ‌کلنگی به جلوجهید وهوارا بسوی بلندیها پاره‌کرد.

کاغذپران فضلو سرخ دم سیاه بود. مثل گلوله فضارا شکافت وشانه به شانـهٔ گـدی شیر تار برد .

یکی ازطرفین صدازد :– درست است ؟

دیگری جواب داد :

– درست است .

. فضلو چابکدستی کرد وازسر تـارش را برسرتار شیر نشاند وجنگ سختی بین دو حریف شروع شد .

گدی فضلو درموقعیت مساعد تری قـــرار داشت وجانانه لوت میزد .

عده یی برسردستش (دوبالائی) زدنــد و عده یی که شیرراز قدیـم می شنـاختـنـد در کنارش باقی ماندند وصدازدند که: شیر مـرد میدان است . شیرمی بره . شیرسر نداره .

بالاخره گدی پرانها (ننی گك) شدند واز نظرغایب گردیدند . دستهای هـــر دو راتار قصابی کرد وخون ازبند بنـــد انگشتان شان میریخت ازفاصلهٔ شرطیها تازیر کاغذ پران‌ها صدها نفر ایستاده بودند .

وبچه های نیمچه ، خورد وکلان، برای‌گرفتن آزادی دستهارابهم می سائیدند و(آسمان‌بینك) زیرتارها میدویدند .

گدی شیر آهسته آهسته بی هواشد وتارش لم کرد. بازشرطیها (دوبالائی) زدند وگفتند : فضلو میبره، فضلو میبره ...

شیرکه نیم خیز برسردوکندهٔ زانو تارمیداد احساس خطرکردوفهمید که لحظهٔ انتقام فضلو فرارسیده ونزدیك است‌که کاغذپرانش رامردم چورکنند. هر کس نظری به شیر میداد ولـی شیرمی فهمید که‌کارازکار گذشته است ودیگر دست فضلو بالاست . درآخرین دقایقیکه‌گدی شیرغرغره درحال افتادن بود شیر برسرچرخه گیر صدازد :

– جم کوبچیم کش میکنم .

همان بودکه‌یك‌دوسه به سرعت‌گدی پرانش راکش کردوتارددست فضلو (شل) شد .

خلاف انتظار شیر برنده شـــده بـــود . قلاچهای دیگر نیزتار داد. تااینکه خطرمرده تار فضلو دفع شد .

فضلو ازخجالت غار می پالید وشیربی‌آنکه خوشی ازچشمانش ظاهر شود. نشاطش‌رامثل مردهافرو خورد وتارش دردست دیگری داد تا گدی راپائین کند. آفتاب نشسته بود وآسمان بردامن آبیش لاله های سرخ کاشته بود. ابر های سفید پرپهنای د شت سرخفـام غروب چون بره هامی چریدند وهلال عید از دور چون ابروی طاهره پیدا بود. مردم (هـرو مـــرو) فهمیدندکه فردا عید است وپیشاپیش بیکدیگر مبارك بادگفتند. گدی شیر مثل عروس ، مثل طیاره ، مثل بالون، پائین میشدو(عیدمبارکش) خواناتر میگردید . شیربه نقش گدی خیره‌بود. به(عـیـد ت مبـارك) کـــه از بیـست وپنج سال پیش دردلش حك شده بود .

طاهره برسربام درنظرش پیداشدکه لبا س قناویز پوشیده بودوچوتی های مویش چو ن دومار کفچه سیاه برشانه هایش پیدابودند . شیر انگاشت‌که برسربامبتی. برآمده و گـدی پرانش رابسوی خانهٔ محسن خان تار میدهد . آنگاه طاهره فق زد. ازآن پس جنگ بابچه‌های خاله ، دوران هرکاره برادری بامحمود دیدار طاهره برسرقبرها، وسرانجام عروسی با حاکم شکم‌کته، چون تصویر های بر جستهٔ زندگی درلوح حافظه اش بیدار شدند وشیر ازپشت روز های زرد وزعفرانی واز پشت جوانی باد برده وسالهای بربادرفته – اززبان طاهره‌شنید که می‌کوید :

– مه روی طالیعته واکدیم . توزیادتر ازی چرتی میشی خوراکت کم ورنگت زرد میشه و خوازچشمانت می پره ....

شیر گفت :

– طاهره جان راست گفتی، حق‌گفتی،راستی که عاشقی پشت‌کوه ره خم میکنه . اماطاهره ازهمان دور از(شهداء) ازمیان قبرها ومرده ها صدا زد :

– شیرجان توقول دادی توقسم خوردی مگم مه قول ندادیم مه قسم نخوردیم . مه دوستت دارم . مه‌خاستن خواهت ، هستم اگه پشتـم نگردی خونم بگردنت .

ولی شیر گفت :

– مردهاره قول است ... مه ازقولم‌نمیگردم.

وآنگاه باشف دستارش ، نم چشمانش را پاك کرد . پایان

یکی از جملهٔ ۱۰۳ سد جمهوریت‌چکو سلوا کیا سد اور لیك است که‌برعلاوه اینکه از آن استفاده هایی در زمینه آبیاری مزارع وبرق استفاده‌میشود یکجای بسیار خوبی بـرای‌تفریح وتفرج نـیز میباشد و مـردم چکوسلواکیا روزهای رخصتی خودرادر کناره های ایـن سد میگذ رانندواز هـوای صاف وپـاك آن استفاده کرده ولحظاتی را خوشحال ودور ازهوای مسموم شهر ها سپری میکنند

عکسها و مطلبها

کشتیرانی بالای دریای کامینس

یکی ازوسایل دیگر خوشگذ رانـــی وتفریح در چکو سلوا کیا کشتیرا نی بالای‌دریای کامینس وگذشتن از بین تنگه که‌در جریان این دریا قراردارد میباشد وجوانان چکوسلواکی‌همیشه مشتاق این‌کار هستند .

دختران جوان چکوسلوا کیاومود

دختران چکوسلواکیابرعلاوه اینکه همیشه فعالانه ودوش‌بدوش دیگران **درتمام امور اجتماعی سهم میگیر ند ازسرو وضع خود هم غافل نمانده** همیشه لباس های آخرین مودل رابه **تن‌میکنند .**

نوزادجدیدباغ وحش پراگ

اخیراً در باغ وحشی شهر پراگ مرکز چکوسلواکیازرافه یی‌چشم‌بدنیا گشوده که ۱۷٦ سانتی مترقد دارد مادرش که دارای ٤متر قد می باشـد دینزا نامدارد وپدرش که فارونامدارد داری‌قدی‌بطول ٤متروبیست سا نتی می‌باشد .

رصدخانه‌عمومی

در این اواخر در چکو سلوا کیایك رصدخانه عمومی‌ساخته‌شده‌که‌هر کس بطوری رایگان میتواند ازآن استفاده کرد وستاره‌گان‌ودیگراجرام آسمانی‌را مشاهده نمایند و مخصوصا جوانان چکوسلواکی ازاین رصد خانه‌بیشتر استفاده میکند .
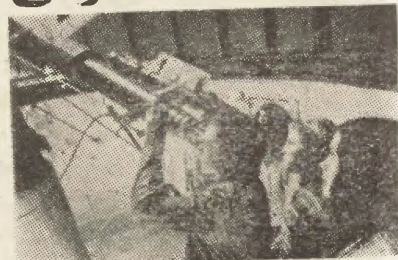
دهکدهٔ گلها

دهکده لیدا میس درنزدیکی شهر پراگ به دهکده گل‌ها مشهوراست این‌دهکده که‌پراز گلهای زیباورنگا- رنگ است یکی ازمراکز تفرج گاه درچکو سلواکیا می باشد وزیبا یی‌و هوای خوش آن همیشه مردم رابطرف خود جذب میکند .

عشاق رویائی

از، ر، اشعه

ادبیات افغانستان اززمانهای باستان وسده های دور باینطرف بادو صفحهٔ زرین وطلایی پیچانیده شده که‌اولی صفحهٔ رز می‌ودو می صفحهٔ عشقی‌است که‌درپیچ وخم د هلیزهای روزگاران از عصر (ویدی) بدینسو بااستقرار آریایی ها درکوهپایه های این مرزو بـوم دلیران آغاز گردید. که‌کیفیت پر ارج آنرا درطی صد هاوهزاران سال در آثار نظم‌ونثر واشعار عاشقانه وعامیانه‌وتصنیف های رزمی وحماسی وعشقی قالبر یزی شده‌وچون‌انعکاس آواز ،زبان به زبان ،گوش به‌گوش وسینه به سینه بادفترچهٔ زمان بماانتقال‌یافته‌است.

آریایی ها آنگاه که درین بیشهٔ شیـران کمین کردند خیلی جمال پرست وعاشق‌پیشه وخیال پرور بودند که‌زیبایی راچون نـور حیات بخش وزشتی رابه مثابه سنگ گـران ووزن ثقیل تعبیر میکردند ومیگفتند : «کـه چهره زشت‌چون‌سنگ سنگین و گرز گران‌بسر آدمی زاد میخورد ».

درسرودهای آریایی داستان هاو قصه های عشقی زیاد است که‌خاطرات آن صحنه های تاریخی در وادی ها ی قشنگ رود کابل‌وکرم گومل وسوات ج‌و دان مانده ازآن جمله‌یکی داستان عشق‌دودلداده است. بنام (زریادریس) و(اوداتیس) که‌اولی‌جوان نیرومند و خـوش هیکل ودومی دختر زیباروی وقشنگ‌بود که انعکاس قصه های عشقی ایشان را کارمندی ازدفتر تشریفات بارگاه اسکندر مقدو نـی موسوم به (فارس می تی‌لن) ناطی قرن‌چهارم ق.م بگوش ماميرساند.

چنانچه اسمای این‌دودلداده‌راتاهنوز تاریخ افغانستان بزرگ درلابلای صفحات خود حفظ نموده ونام (اوداتیس) درسرودهای ویدی با صحنه های معاشقه او در وادی (گـومـل) طنین افگن بوده واسم(زریادریس) تاهنوز که هنوز است زیب منظومه های حماسی‌واشعار دقیقی بلخی شاعر پر آوازهٔ ایـن د یـار است.

داستانهای عشقی (زریادریس) و(اوداتیس) که‌آنگاه هانقل‌مجالس عام وخاص شده چنان بودکه این پسر نیرومند ودختر زیبا هر گز یکدیگر راندیده بودند ودرعالم خواب ورویا نرد عشق باختند و دلبا خته یکد یگـر گردیدند.

علاقهٔ مفرط وعشق سوزان ایشان را بـه تجسس همدیگر انداخت، مدت ها طپیدندو پالیدند ویکدیگر را نیافتند تااینکه نز دیک بود (زریادریس) چهرهٔ قشنگـی را که در خواب دیده بود بدست تند باد فرامو شی بسپارد . که‌ناگاه‌وی دریک مراسم جشنـی گمشدهٔ خودرا می یابد ومطلوبش حا صل می‌شود یکدیگر رامی بینند وبـاچشم د ل می‌پسندند وبرای خودجهانی میسازند ز یباو دوستداشتنی امابا نجواهای عاشقانه وبیتابانه بگرمی عشق های مجنونی ولیلایی.

از آن زمانه هاوقرون تاکنون داستانها ی عشقی این دوعاشق ومعشوق درمیان اقـوام آسیایی شهرت زیاد کسب نموده وتصاویـر این دو دلداده وصحنه های معاشقه ایشان‌را زیب رواق‌های معابد ودیوار های قصر هـا ودر ودیوار خانه هـاگردانیده‌است .

وآنهاییکه در کنه مراتب ادبی و تاریخی قصص وفسانه های رزمی و عشقی معر فت دارد بهتر میدانند که مبدا داستانهای مـانند (خسرووشیرین)(ویس‌ورامین) (لیلی ومجنون

بقیه در صفحه۵۷

زمزمه‌های به پیشواز بهار

برف بالشهای تیره باریده بود .
عشاق درسایه درخت ،
دیدگان بانشاط شان رامتوجه بالامینمایند .
همواره به ندای غم انگیز قایق رانان
شب وستاره ها پاسخ می گویند
وپاره هاآرام وموزون بر آب میخورند .
برقسمت های فروریخته دیوار بزودی
بنفشه میروید
بی هیاهویی شقایق انزوا جـو به سبزه می نشنید .

تراکل شاعراتریشی

گل

وقت که بـاز بلبل آشوب کنـد
فـراش چمن ز بـاد جـاروب کنـد
گل پیرهن دریـده خـون آ لـو د
از دسـت غـم تو بر سر چوب کند

کمال اسماعیل

***

چون بشگفت سا عتی بر خیـز یم
از شادی می ز د ست غـم بگـریزیم
باشد که بهار دیگـر ای همنفسا ن
گـل می ریزد ز بـاد وما می ریزیـم

عطار

دوزخ صحرا

می رفتم وخون دل به راهم می ریخت
دوزخ دوزخ شرر ز آهم میـر یخـت
می آمدم و ز شـو ق آن زیبـا روی
صحرا صحرا گل از نگاهم می ر یخت

عبدالله رازی

شام غم

دودی که از دل من درشام غم برآیـد
برباد طره اوپر پیـچ وخـم بر آیـد

ازطاهری هروی

گرم خوی

دل نقدجان به خاک دردلستان سپرد
بوسید آستانش وبابوسه جان سپرد
اندوه عشق بردو غمخانهٔ دلم
قفلی زد وکلید به دست فغان سپرد
مست آمدم به سرچمن ناگهان نسیم
رنگ ازرخم ببرد وبه برگ خزان سپرد
جز شعله سرکشی به کمند جهان نبود
آنهم به دست گرمی خویت عنان سپرد
گرمی عجب زخوی تونبودکه درجهان
هرآتشی که مردبه خوی توجان سپرد
نازم به همت دل طالب که درجهان
هرجوهری که داشت به تیغ زبان سپرد

ازطالب آملی

مرغ جنگی

می شود ودر این مسابقات مانند افغانستان شرط بندی های صورت میگیرد که بعضا تا ملیونها افغانی در آن معامله می شود. وازطرف مرجع تدویر کننده مسابقه به هزارها قطعه تکت بفروش میرسد.

چند سالی قبل برای اولین باریك «مرغ جنگی» افغانی بنام قیطی در تمام مسابقات بنام خروس افغانی اشتراك کرد ودر نتیجه عنوان قهرمانی را در ایران حاصل نمودچندسال پیش که یك مرغ افغانی به مشاور سپورتی وزارت اطلاعات ایران فرستاده شد باستقبال آن صدها نفر حاضر شدند خروس مذکورابه نام گشتاسب مسمی کردند.

خروس جنگی از یك تا سه سالگی میتواند خوب بجنگد بعد از آن قوایش به تحلیل میرود. نسل جدید خروس های امروز کابل تقریبا از ۷۰ سال به این طرف پرورش می شود، خروس های خوب در ولایت پروان در چاریکار، دولت شاهی وقره باغ موجود است. خروسهای جنگی کابل وپروان قدری خورد تر مگر در مسابقه بسیار فعال وتیزمیباشد اما جنس های خروس جنگی مزارشریف ومیمنه کلان تر است که مانند خروسهای کابل وپروان چالاك نیستند.

خروس اصیل در مسابقه تاغالب نشود میدان را رها نمیکندوتاپای مرگ می جنگد.

تاچند سال قبل بهترین خروس های جنگی در کابل نزد خلیفه نظام الدین پهلوان، محمد غنی پنجشیری ومحمد اسلم پسرشاه قل، محمد نبی قصاب سرچوك، لاله عبدان، بابه اعظم چیکلی، ملك اسمعیل دولت شاهی، ملك سلام قره باغی، بناغلی عبدالاحمد ادا وبناغلی فاروق سراج موجود بود. نژاد های خوب خروس های که تاحال نتیجه خوب از آن در مسابقات گرفته شده است عبارت از نژاد قیطی از افغانستان، کلنگی دکنی از هند وهمچنین نژاد پتی. در این شماره صنحه ها وجریان یك مسابقه خروس جنگی در فرانسه از جمله پاری مچ ترجمه وبشما تقدیم شده است.

دولتی مطبعه

جهان مود